

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

۱۳۶۷-۱۱

برای فتح عالم

KAZANILACAK DÜNYA जीतने के लिए सारा विश्व है A WORLD TO WIN



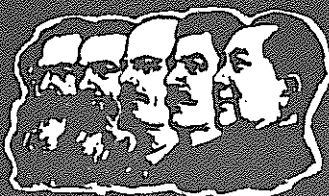
فلسطين

باشد تا "الانتفاضة" راه
جنگ خلق برای رهائی
را هموار سازد!

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER

UN MUNDO QUE GANAR

پرولتارها در این میان چیزی
جز زنجیرهایشان را از دست نمی دهند،
آنها جهانی برای فتح دارند



پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید

۱۱-۱۳۶۷

الانتفاضة

- ۶ قطعنامه در باره فلسطین
اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی
۷ در حمایت از خیزش فلسطین
۱۰ اسرائیل: شک هار امپریالیسم در خاورمیانه
۲۴ شوروی سوسیالیستی و تاسیس اسرائیل
۲۶ ارتجاع عرب: دشمن دیگر ((الانتفاضة))

بیرون رفتن قوای شوروی باعث تشدید جنک

- ۴۷ در افغانستان خواهد شد
۵۰ در باره توافقنامه هند و سریلانکا
۵۳ برگزاری کنفرانس در بنگلادش
۵۴ هائیتی: انقلاب تنها راه حل است!
۵۷ هائیتی: کدامین راه؟
اسنادی از نخستین کنگره
۵۹ حزب کمونیست پرو

پژوهی کتاب

نقد «تروریسم» بروایت شورویها:
ستایش از دولت بورژوایی

۶۳



سریلانکا

سواحل زیبای سریلانکا که در جهان معروف است. اما در سالهای اخیر، این مستعمره سابق انگلیس که در گذشته سیلان نام داشت، بیشتر بدین خاطر شهرت یافته که به عرصه جنک سخت مقامات ارتجاعی علیه جنگجویان جنبش رهاییبخش نامیل بدل گشته است. این بررسی نشان میدهد که توافق اخیر میان هند و سریلانکا اصلاً بدینال «صلح» نبوده و تهاجمی دیگر علیه مبارزین تامیلی و مانسی جدید بر سر راه انقلاب کل این جزیره محسوب میشود.

شورویها: در نقد «تروریسم»

شورویها اخیراً کتابی منتشر ساخته اند که در آن، تحت پوشش نقد «تروریسم»، دولتهای بورژوایی کشورهای امپریالیستی غربی را مورد ستایش قرار داده و کلبه کسانی که در این کشورها جرات انقلاب کردن بخود را داده اند، را محکوم میکنند.

مشترک شوید! مطالب مهم شماره‌های گذشته

۱ - ۱۳۶۳

پرو: آنگاه که کوهستان آند می‌غرد
«گردانهای مسلح فقرا» تحت رهبری حزب کمونیست پرو «راه درخشان» به مصاف حکومت پرو می‌شناهند. این مقاله به بررسی تعرض ۱۹۸۵ و نیز تاریخچه و اهداف جنگ خلق میپردازد.

هند

مساله در مورد هشتصد میلیون مردم هند این نیست که آیا این «داغ لعنت خورندگان جهان» بر می‌خیزند یا نه. سؤال اینجاست که چه وقت؟

جمهوری دومینیکن: دو روز قیام توده‌ای

به قلم رهبر اتحادیه کمونیستی انقلابی دومینیکن

بزرگداشت پلماز گونه‌ی

فیلمساز انقلابی ترک

۲ - ۱۳۶۴

پرو

باز هم در باره جنگ انقلابی رشد یافته. درباره سفر پاپ به پرو. گزیده‌ای از آثار خوزه کارلوس ماریا تگی

انقلاب یا جنگ جهانی سوم

کولکوبوس، بحران سیاسی برخاسته حول مسئله استقرار موشکهای هسته‌ای غرب در آلمان غربی را، با نگاهی به تدارک انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

ایران: شکل‌گیری حلقه ضعیف

چه فاکتورهایی پشت اوضاع انقلابی در ایران که به سقوط شاه از تخت سلطنت در سال ۱۳۵۷ انجامید، نهفته بود؟ بقلم یکی از اعضای اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

درباره دینامیسم امپریالیسم و سد کردن تکامل اجتماعی

بقلم ریچموند لوتا

۳ - ۱۳۶۴

انقلاب، آفریقای جنوبی را بخود میخواند

اوضاع آفریقای جنوبی از زوایای مختلف طی مقالاتی تحلیل گشته است به همراه فراخوانی خطاب به انقلابیون آزانی

پرو: بایکوت انتخابات

جزوه‌ای از حزب کمونیست پرو

رنگه

موسیقی عصیانگر جامائیکا

۴ - ۱۳۶۴

آفریقای جنوبی

باز هم در باره بحران انقلابی تعمیق یافته

ایران: «ارتشهای شکست خورده خوب درس میگیرند»

تحلیلی توسط اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) از تجارب حاصله از سالهای توفانی انقلاب، منجمه قیام مسلحانه سربداران در آمل.

«مشی چریکی»

علیه گرایش «چریک شهری» در اروپای غربی

۵ - ۱۳۶۵

کردستان

نخیمه سیبوش از ملزومات برافراشتن پرچم سرخ در این منطقه انفجاری صحبت می‌کند.

بنگلادش: انبار باروت

بقلم یکی از اعضای رهبری حزب پرولتری بوریا بنگلا

۶ - ۱۳۶۵

پرو

قطعه‌نامه‌های ح.ک.پ و کمیته ج.ا.ا در باره قهرمانی صدها زندانی انقلابی که توسط رژیم پرو کشتار شدند و نیز تحلیلی از پنج سال نخستین جنگ خلق

هائیتی

مقالاتی در باره بحران هائیتی: روحیه توده‌ها و وظایف انقلابیون به همراه فراخوان مشترک دو گروه م-ل هائیتی

۷ - ۱۳۶۵

به پیش در مسیر ترسیم شده توسط مائوتسه دون

بمناسبت بیستمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و دهمین سالگرد مرگ مائو و کودتای ارتجاعی، این شماره عمدتاً شامل مقالاتی است که از سوی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج.ا.ا ارائه گشته است.

۸ - ۱۳۶۶

فیلیپین

نامه سرگشاده کمیته ج.ا.ا به ح.ک.ف، که تحولات نوین در خط مشی این حزب را مورد مذاقه قرار میدهد.

فرانسه

کلود دوشن جنبش دانشجویی دسامبر ۱۹۸۶ را بررسی میکند.

۹ - ۱۳۶۶

ناگزالباری، هند

جمع‌بندی و گزارشاتی در بیستمین سالگرد خیزش دهقانی در هند و منطقه به انضمام نوشته‌هایی از چارومازومدار.

گرباچف

تحلیلی از مانورها در اقتصاد شوروی و تدارکات نظامی در سطح جهان

۱۰ - ۱۳۶۷

بورکینا فاسو

درباره تلاشی که اخیراً در آفریقا جهت یافتن «راه حلی مستقل» بسوی راهبلی ملی بدون رهبری پرولتاریا و علم انقلابی صورت گرفت.

پرسترویکا

برنامه‌های گرباچف برای شوروی، بررسی کتاب.

خلیج: کانون تلاقی تضادها

تحلیلی از نیروهای در هم تنیده جنگ و انقلاب در خلیج فارس.

جهانی‌ برای فتح هر سه‌ماه یکبار منتشر میشود.

حق اشتراك برای چهار شماره معادل ۷ پوند انگلیس است.

پست هوائی، و نرخیهای موسسه‌ای و تجاری از طریق درخواست

در دسترس میباشد.

لطفاً نام، آدرس پستی، چك و شماره نشريه درخواستی خود را

برای ما ارسال دارید. برای آغاز اشتراك خود بسا آدرس

زیرمكاتبه كنید:

BCM World to Win

London WCIN 3XX, U.K.

برای درخواست اشتراك در آمریکای شمالی معادل ۱۵ دلار

به آدرس زیر ارسال دارید:

Revolution Books, 13 East 16th St

New York, NY 10003 U.S.A.

МИР ВЫИГРАТЬ 獲得的將是整個世界

برای فتح

جایزه

جهانی برای فتح از تشکیل جنبش انقلابی انترنا
سیونالیستی، اعلام شده در ۱۲ مارس ۱۹۸۴، که بسیاری از
احزاب و گروه‌های مارکسیست - لنینیست را از سراسر
جهان گرد هم آورده، الهام گرفته است. جهانی برای فتح
ارگان رسمی ج.ا.ا. نبوده و صفحاتش بروی تمام کسانی،
که در نبرد علیه امپریالیسم و ارتجاع در این سوی سنکر
مستند، باز خواهد بود.

کام به پیش نهید!

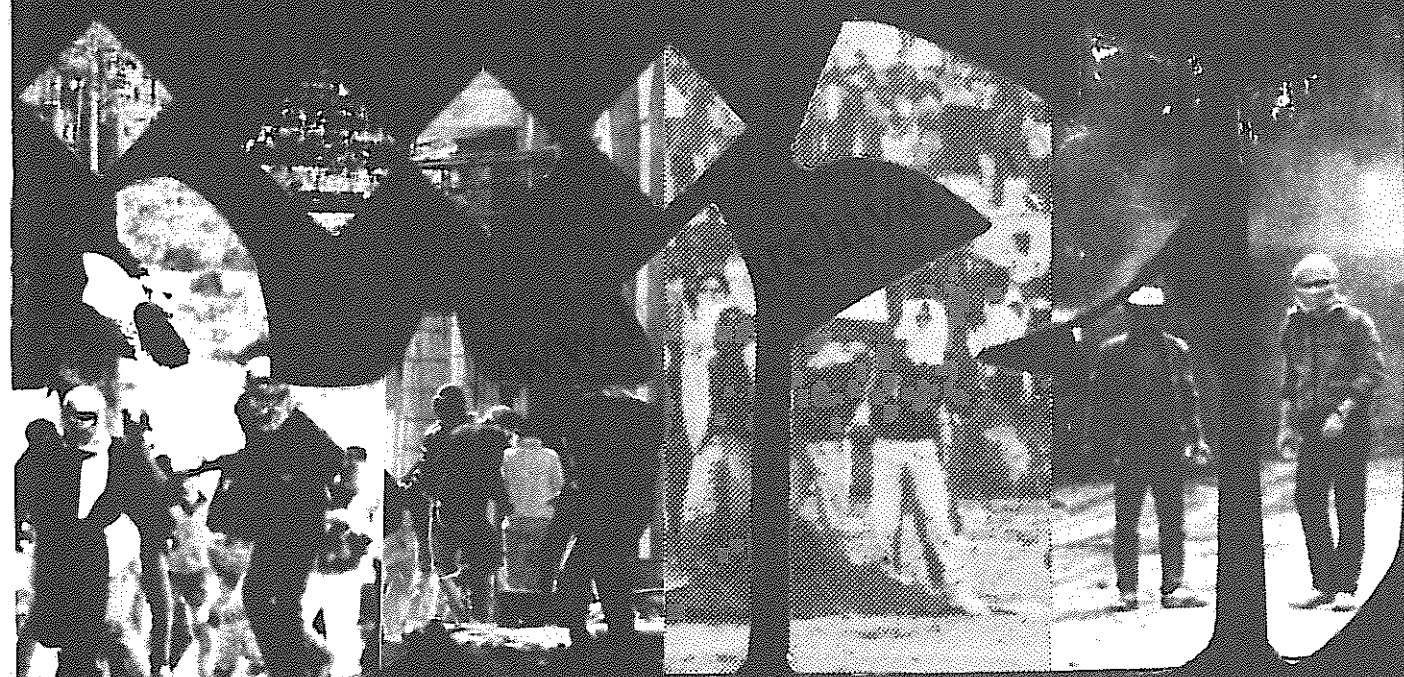
جهانی برای فتح بدون حمایت فعال خوانندگانش
نمی‌تواند وظایف خویش را به انجام رساند. مابه‌نامه‌ها
مقالات، و انتقادات شما نیازمندیم و آنها را با خوشوقتی
پذیرائیم. نوشته‌ها باید یک خط در میان تایپ شوند.
بعلاوه، برای آنکه این مجله را در اکثر کشورهای جهان
که ممکن باشد، در دسترس قرار دهیم، محتاج مترجمین
و یاری در توزیع (منجمله از طریق کانالهای تجارتی)
مجله هستیم. مابه کمک‌های مالی آنان که اهمیت انتشار
مداوم این نشریه را درک می‌کنند، نیازمندیم. این هم
شامل کمک‌های فردی است و هم تلاش‌های آنهایی که مسئولیت
جمع‌آوری کمک‌های مالی برای این مجله را به دوش می‌گیرند.
چکهای اهدائی و حواله‌های پستی خود را به نام:
"A World to Win" ارسال دارید.

آدرس پستی ما برای انجام کلیه مکاتبات و مراسلات:

BCM World to Win
London
WC1N 3XX U.K.

KAZANILACAK DÜNYA जीतनेकेलिएसारविश्वहै A WORLD TO WIN

UN MONDO DA CONQUISTARE UN MONDE A GAGNER विश्व विजय UN MUNDO QUE GANAR





دومین کنفرانس بین‌المللی

قطعنامه درباره فلسطین

(مارس ۱۹۸۴)



دومین کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست، سرکوب و کشتار مداوم مردم فلسطین و بطور کلی مردم خاورمیانه توسط امپریالیستها، سوسیال امپریالیستها و سرسپردگانش را محکوم می‌کند. این سرکوب تبارز چشمگیر دیگری از خصلت کهن امپریالیسم است که سلطه و استثمار بی‌امانی را بر خلقها و ملل تحت ستم اعمال میدارد. امروزه در نتیجه تشدید بحران سیستم امپریالیستی، کلیه تضادهای این سیستم حدت یافته‌اند. از یکسو، تضاد میان دو بلوک امپریالیستی رقیب بسرکردگی آمریکا و شوروی حدت یافته و خود را در تدارکات جنگیشان منعکس ساخته‌است. از سوی دیگر پابای اوجگیری حملات وحشیانه امپریالیستها بر خلقها و ملل تحت ستم جهت حفظ امپراتوریهایشان، مبارزات خلقهای تحت ستم نیز تشدید یافته‌است. در گردباد اوضاع کنونی جهان، امپریالیستها از رویارویی با مبارزات رهاییبخش ملی و اجتماعی که آنها را تهدید مینماید بیش از پیش عاجز گشته‌اند و برای سرکوب و به انحراف کشاندن این مبارزات به هرنوع جنایتی اقدام کرده و سعی میکنند تا آنها را به مهره‌های خود در رقابت هژمونی طلبانه جهانیان تبدیل نمایند. فلسطین و بطور کلی خاورمیانه یکی از مناطقی است که مبارزه بی‌امان و قهرمانانه خلقی تحت ستم برای رهایی و سرکوب وحشیانه و تخریب و مانورهای امپریالیستها در آنجا بنحو چشمگیری جریان دارد. مردم فلسطین بدست اسرائیل، این دولت دست‌نشانده امپریالیسم آمریکا، و سایر نوکران امپریالیسم در منطقه، از کشور خود رانده شده و بارها کشتار شده‌اند. در این مسئله، سوسیال امپریالیستها نیز بهمان اندازه مجرمند که بلوک امپریالیستی دیگر به سرکردگی آمریکا. کلیه امپریالیستها، از طریق سرکوب وحشیانه، یا بعنوان واسطه و دوست، در همه حال فعالانه بدنبال نابود ساختن مردم فلسطین بودند تا بدین ترتیب لقمه خارداری که در گلویشان گیر کرده را فرو برند.

بدنبال اشغال لبنان توسط اسرائیل در ۱۹۸۲ و عقبگرد در جنبش رهاییبخش فلسطین و توده‌های انقلابی بطور اعم، امپریالیستهای آمریکایی و متحدینشان، رژیم دست‌نشانده‌ای را بر سر کار آوردند و حتی بطور مستقیم سرکوب توده‌ها را به پیش بردند. سوسیال امپریالیستها نیز با تسلیح و تقویت سرسپردگان خویش در سوریه و به کجراه کشاندن احساسات حق طلبانه مبارزین فلسطینی و توده‌ها توسط سیاستهای انقیادطلبانه، امر رقابت خویش را به پیش بردند. در عین حال، سرکوب و کشتار امپریالیستی نتوانسته توده‌هایی را که بارها و بارها دست به مبارزه زده‌اند، منکوب نماید. امروزه طرحهای امپریالیستها، بویژه بلوک امپریالیستی آمریکا، بار دیگر بطور جدی با مبارزه حق طلبانه توده‌ها در لبنان روبرو شده‌است. امپریالیستها در چنین اوضاعی همچنان تلاش می‌ورزند تا با استفاده از قهر از طریق تجاوز مستقیم نظامی و تسلیح نیروهای موترف با این یا آن بلوک امپریالیستی، ترغیب توطئه‌های نوین تحت پوشش مذاکره، و تلاش در به انحراف کشاندن، به کجراه بردن مبارزه توده‌ها و سرمایه‌گذاری روی آنها، سلطه خود را اعمال دارند.

کل تجربه مبارزه رهاییبخش فلسطین تا اینزمان و بویژه تجارب اخیر به بهترین وجهی نشان میدهند که رهایی واقعی از چنگ ارتجاع و امپریالیسم تنها می‌تواند تحت هدایت پیشاهنگ پرولتاریا، مسلح به مارکسیسم - لنینیسم، یعنی یک حزب کمونیست راستین، حاصل شود. ایجاد چنین پیشاهنگی، که ضرورتش بشدت احساس میشود، وظیفه‌ای حیاتی و تعیین کننده می‌باشد که انجام آن برای پیروزی مردم فلسطین در مبارزه علیه امپریالیسم الزامی است.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از پرولتاریای بین‌المللی میخواهد که از مبارزه برحق مردم فلسطین حمایت نماید.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

در حمایت از خیزش فلسطین

(فوریه ۱۹۸۸)

شورانگیزترین و گرامی ترین وظیفه انترناسیونالیستی است.

تنها صهیونیستها نیستند که از خیزش در هراسند. رژیمهای ارتجاعی و سرسپرده عرب، فلسطینی هارا در کشورهای خود تحت فشار گذاشته و تظاهراتهای همبستگی آنها را سرکوب کرده اند. آنها در حالیکه بظاهر بیانییه هائی در حمایت از خلق فلسطین صادر میکنند اما سراسیمه در پی خاموش ساختن جرقه های انقلابند که از فلسطین برمیخیزد و بردگان تحت سلطه آنان را شعله ور مسازد. توده این کشورها عمیقاً از امر انقلاب فلسطین حمایت میکنند و می داند با مبارزه برای رهایی در کشورهای خود پیوندی نزدیک دارد.

در حالیکه نیروهای ضد شورش رژیم اسرائیل که تحت الحمایه آمریکاست، شدیداً با این خیزش به مقابله میپردازد. امپریالیستها و مرتجعین تاکتیکیهای ضد انقلابی دوگانه ای بکار میگیرند، و صیحت برسر کنفرانسهای صلح و «فرم»ها را شدت میبخشند. امپریالیستهای آمریکائی تلاش کرده اند که خود را مخالف روش سرکوب وحشیانه اسرائیل نشان دهند. اما همه می دانند که دولت صهیونیستی اسرائیل سک هاری است که طوری تربیت شده تاوقتی ارباب بطور علنی «نه» گفت، یعنی شدیدتر گاز بگیر. تاکتیک دیگر امپریالیستها و مرتجعین، همکاری نزدیک با مرتجعین عرب است؛ همکارانی مانند حسین اردن برای تحکیم یک رهبری «معتول» فلسطینی که موافق طرحهای امپریالیستی آنها باشد. حنا سینیورا، سردبیر روزنامه عربی زبان «الفجر» در اورشلیم را از زندان اسرائیل مرخص کردند و نخست وزیر اسرائیل خود به او گفت که برای «شرکت در کنفرانس در مورد خاورمیانه» به واشنگتن سفر کند. مبارک

پیامردان و پیرزنان را به زندان افکنده، شکنجه کرده و به گلوله بستند، و دست وپای هزاران تن را پیش چشم جهانیان، شکستند. این شهادت دیگری است بر اینکه تاریخ اسرائیل چیست:

اسرائیل از همان ابتدا که با ترور و جنگ علیه بومیان فلسطین تاسیس شد تا قتل عامهای صبرا و شتیلا، یک دولت مستعمره چی انتصابی و مهمترین پایگاهی بوده است که امپریالیسم پس از جنگ جهانی دوم در خاورمیانه برقرار کرد. اسرائیل مجری حیوان صفت و تبهکار ارتجاع نه تنها در این منطقه که در سراسر جهان است.

جوانان، و طغیانی که آنان در صفوف مقدم آن قرار دارند، از دل مقاومت یک ملت مواجه با استثمار و ستم مستعمراتی بی حدو حصر بدرآمده اند: ستم و استثمار که شامل یک طرح بین المللی برای امحاء کل یک خلق بوده و مبتکر آن امپریالیستهای فاتح جنگ دوم بودند که آنها جهت تضمین هژمونی خود در خاورمیانه طراحی کردند. امپریالیستها میدانند که با نسل نوینی از انقلابیون رو در رویند که برخلاف رهبران تثبیت شده جنبش مقاومت فلسطین، در پی خانه ای در سیستم پوسیده و دم و دستگاه در حال فروپاشیشان در خاورمیانه نیستند؛ بلکه آنها در پی گرفتن انتقام کلیه جنایاتی اند که جرح خلق روا شده است.

انترناسیونالیستهای انقلابی بخوبی آگاهند که این تحول چه فرمتهایی برای در هم شکستن چنگال امپریالیسم از حلقوم میلیونها ستمدیده به همراه میآورد، و ازاینرو مقدم جوانان و طغیلنی که آنان در صفوف مقدمش جای دارند را گرامی میدارند. تلاش در جهت طلب حمایت پرولتاریا و خلقهای تحت ستم سراسر جهان از این مبارزه و نبرد علیه کوششهای امپریالیستها و ارتجاعیون در انحراف کشاندن و منحرف کردن این مبارزه،

بیکار دیگر خاورمیانه توجه جهان را بخود جلب می کند. اما این بار صحنه آریان، شیخهای باد به غیب انداخته، شاهان فئودال و آیت الله های ارتجاعی و عوامفریب نیستند. با وجود آنکه هر دو بلوک زرادخانه های نظامی خود را در خلیج بمثابه بخشی از تدارکات جنگ جهانی شان، به اینسو آنسو میرانند، حتی خود آنها نیز در این صحنه آراییی شرکت ندارند. باد توفانزایی از گوشه دیگر منطقه به وزش درآمده، آنها در نور دیده و این مرتجعین را به مصاف طلبیده است: خیزش پرمصلابت فلسطین.

صلای نبرد نسل نوین انقلاب فلسطین، ورزش تند هوای خاورمیانه است. این تندباد هرآنچه که در اینجا بعنوان واقعیت مورد قبول جا زده میشد را درهم ریخته است. اگرچه مبارزه انقلابی در این خطه هرگز متوقف نگشت، اما کارشناسان امپریالیستی چنین می پنداشتند که فاتحه جنبش فلسطین را خوانده اند. برخی اسرائیلیها مدعی بودند که پس از اشغال لبنان، مسئله فلسطین صرفاً به مسئله «داخلی» اسرائیل تبدیل شده است. رهبری ساف بیش از پیش در سراسیمه تسلیم آشکار بود. در این زمان بود که جوانان خیابانها را جولانگاه خود ساختند. آنها خود را به هرآنچه که در دسترس بود، از آجر گرفته تا تیرکمان و کوکتل مولوتف، مسلح ساختند و سوگند یاد کردند که حتی به بهای جان باختن نبرد را تا پیروزی ادامه دهند. کدام پرولتار آگاهی است که با دیدن هراس نیروهای متفرعن ضدشورش اسرائیلی در رویارویی با جوانان فلسطینی، بوجد نیاید!

صهیونیستها با بیرحمی تمام بمقابله با خیزش برخاستند. آنها نیروهای تا به دندان مسلح خود را سراسیمه به مناطق اشغالی کرانه غربی رود اردن و نوارغزه سرازیر کردند؛ کودکان دهساله،

و حسین با حمایت گسترده شولتز وزیر امور خارجه آمریکا دست به مسافرت های جنجالی برای تبلیغ «کنفرانس بین المللی صلح» زده اند. آنها می خواهند با ایجاد امیدواری بر سر امکان رسیدن به توافقات سیاسی، این ذهنیت را تقویت کنند که این نه توده ها بلکه خود امپریالیستها هستند که سرنوشت فلسطینیها را تعیین خواهند کرد، و بدین ترتیب توده ها را به سطح ایفا کنندگان يك گروه فشار تنزل دهند - گروهی که قرار است بالاترین آرزویش وادار ساختن آمریکا به استفاده از نفوذش جهت «اصلاح» اسرائیل باشد. همانگونه که مبارک گفت: «ما داریم به مردم کرانه غربی و نوار غزه این امیدواری را می دهیم که راه حلی وجود خواهد داشت». لنین زمانی متذکر گردید مرتجعین هنگامی که در بحران شدید گیر میکنند، به دادن وعده های رفرم می پردازند - و این دقیقا زمانی است که باید مبارزه برای نابودساختنش را بیش از هر زمان دیگر شدت بخشید.

جنبش خودبخودی نمی تواند الی-الابد ادامه یابد. پیشبرد انقلاب نیازمند آن است که مبارزین سنگ برکف، آنانکه برای گذر به اشکال عالیتر مبارزه در تلاشند، به گونه ای آموزش یابند که فردا به سربازی آگاه از ارتش پیشبرنده جنگ رهاایشش واقعی تحت رهبری پیشاهنگ پرولتری تبدیل شوند، تحت رهبری پیشاهنگی پرولتری قرار گیرند که قادر به طرد سیاستهای رفرمیستی مسلط برجانبش فلسطین و هدایت جنگ رهاایشش جهت در هم شکستن دولت دست نشانده مستعمرات چی باشد. اگرچنین نباشد، امپریالیستها دیر یا زود می توانند ابتکار عمل را در دست گیرند و شعله های انقلاب را - هرچند موقتا - سرکوب کنند. استفاده از این نوع جرقه ها و برپایی جنگ انقلابی در فلسطین، بدون وجود يك مفر فرماندهی انقلابی بر پایه علم و ایدئولوژی

پرولتاریا، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، ناممکن است. چیزی که انقلاب فلسطین از آن برخوردار نبوده است.

بالعکس، عرصه سیاسی فلسطین صحنه تسلط جبهه های گوناگون بوده است. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در بررسی این قبیل جبهه ها می گوید: «تاریخ ورشکستگی آن جبهه ضد امپریالیستی (یا «جبهه انقلابی») مشابه آن» که توسط حزب مارکسیست - لنینیست رهبری نشود را نشان داده است حتی اگر چنین جبهه یا نیروهای متشکل در آن رنگ و لعاب «مارکسیستی» (در واقع شبه مارکسیستی) نیز داشته باشند. اگرچه چنین تشکلات انقلابی مبارزات قهرمانانه ای را رهبری کرده و حتی ضرباتی سختی بر امپریالیسم وارد آورده اند، اما خود اثبات کرده اند که از لحاظ ایدئولوژیک و تشکیلاتی قادر به انجام تحول انقلابی همه جانبه نبوده، دیر یا زود توسط امپریالیستها سرنگون شده یا خود به يك قدرت حاکمه ارتجاعی جدید و متولف با امپریالیستها بدل گشته اند.

امروزه یاسر عرفات و رهبری تثبیت شده ساف، بجای افشای توطئه های ریاکارانه امپریالیستها و دمیدن برشعله های انقلاب، یاریگر امپریالیسم در تحدید انقلاب گشته اند. عرفات علنا از مبارزین خواست که از دست زدن به عملیات مسلحانه خودداری ورزند، چرا که به ادعای او، این عمل تصویر فلسطینی ها را در انظار خدشه دار می سازد. باید پرسید که تصویر فلسطینی ها در انظار چه کسانی خدشه دار میشود؟ از نظر ستمدیدگان جهان گذر به جنگ رهاایشش راستین با دورنمای مغلوب ساختن اسرائیل، تصویری بسیار عالی است! اما توجه عرفات معطوف جایی دیگر است: آستانه بارگاهها در

واشنگتن، لندن، پاریس، بن، مسکو و ریاض است. عرفات برای شعله های سرکش انقلاب آب در انبار دارد نه سوخت. چنین سیاستهایی بخشی از استراتژی ساف در تلاش برای سازش با اسرائیل بویژه برای ایجاد يك «دولت کوچک» فلسطینی است. این يك استراتژی خائنانه است، زیرا بر این حقیقت که بدون نابودی قهرآمیز دولت اسرائیل ملت فلسطین رهایی نخواهد یافت، پرده ساتر می افکند. دومین کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را در سال ۱۹۸۴ بنیان نهاد، در قطعنامه حمایت از انقلاب فلسطین چنین مطرح کرد که رهایی فلسطین «تنها با پیروزی مبارزه مسلحانه توده ای تحت رهبری پرولتاریا، علیه امپریالیسم، سوسیال امپریالیسم و عمالشان امکانپذیر است.» هرگونه دولتی که حاصل توافقات سیاسی امپریالیسم باشد - البته امکان چنین توافقاتی بسیار بعید است - از آن خلق نیست. چنین دولتی بیشک زائده اسرائیل و یا رژیم سرسپرده دیگر در منطقه خواهد بود. بعلاوه، چنین جهان بینی و این سیاستهای تسلیم طلبانه، چنان جنگ انقلابی را که لازمه نیل به رهایی است، هرگز برپا نخواهد شد.

انساب («چپ») عرفات، افرادی نظیر جرج حبش و نایف هواتمه که طرفدار شوری (و سوریه) می باشند، تنها بر سر اینکه تابع کدام امپریالیسم یا دولت ارتجاعی منطقه شوند با یاسر عرفات اختلاف دارند. رهبری ساف در مانورهایش با دول معظم به مبارزه مسلحانه بعنوان «آس برنده» نگاه می کند. و بدین ترتیب مبارزه مسلحانه را به ابزار فشار برای کشاندن امپریالیستها بر سر میز مذاکره بدل کرده و جنگجویان فلسطینی را به سطح مهره های بازی تنزل داده است. جای تعجبی نیست که «انقلاب کادیلاکی»

آنان مورد استهزاء جوانان قرار گرفته است.

علیرغم فداکاریهای زایدالوصف و مبارزات قهرمانانه جنگجویان فلسطین و حمایت گسترده ستمدیدگان جهان، انقلاب فلسطین حتی در فرصتهای تاریخی عظیمی که در برخی گرگاهها پدید آمده، نتوانسته است گامهای مهمی در راه نابودی دولت اسرائیل بردارد. علت اصلی این امر، فقدان يك تشکیلات پیشاهنگ و خط پرولتاری راستین بوده است. وجود يك حزب پرولتاری مسلح به مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون برای رهبری انقلاب امری حیاتی است. این انقلاب می باید از طریق انکاب بر توده های تحت ستم فلسطینی و سایر کشورهای عرب که پتانسیل انقلابی بیکرانیشان فعالیت مداوم را طلب می کند، و اتحاد با پرولتارهای انقلابی و ستمدیدگان سراسر جهان صورت گیرد. در عوض این رهبران دروغین تحت عذر و بهانه «راه حل عملی» جنبش را به رحمت رژیمهای عرب و امپریالیستها و سوسیال امپریالیستها و رقابتهای توطئه های آنان وا می گذارند.

چنین خیانتی بالاخص زمانی جنایتکارانه است که این خیزش يك بار دیگر واقعیت تحلیل مائوتسه دون مبنی بر اینکه امپریالیستها و مرتجعین هر قدر هم از نظر تاکتیکی قوی باشند، ببرهایی کاغذی بیش نیستند را ثابت کرده است و ضعف دشمن را علیرغم نمایش قدرت نظامیش در مقابل جنبش توده ای نشان داده است. اگر هزاران جوانی که امروز در خیابانها هستند، بخشی از يك ارتش سرخ آموزش دیده و سازمان یافته رهاییبخش بودند که آنان را با چیزی بیشتر از سنک مسلح میکرد و بر مبنای استراتژی و تاکتیکی مناسب مغلوب ساختن اسرائیل باشد می جنگیدند، این اوباش بزدل چه می توانستند بکنند! اوضاع

کنونی مسئولیت انقلابیون را بطور عاجل بدانها گوشزد می کند: فقدان جنگجویان پرانرژی راه رهایی، مشکل انقلاب نیست، بلکه مشکل انقلاب فقدان مقرر فرماندهی راستین و انقلابی برای رهبری این جنگجویان است. آیا در اردوگاهها هزاران نفر که در اشتیاق ارتقا مبارزه علیه اسرائیل به سطحی عالیتر می سوزند، وجود ندارند؟

امروزه عاجلترین وظیفه رویاروی انقلابیون فلسطینی ایجاد يك حزب پیشاهنگ پرولتاری است. انقلابیون فلسطین می توانند روی حمایت و کمک کلیه کمونیستهای انقلابی راستین، بویژه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی حساب کنند - بواقع، بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پایه اولیه عالی برای ترسیم راه انقلاب فلسطین و گردآوری نیرو برای ایجاد حزب پیشاهنگ است.

اگرچه موانع واقعی و بزرگند، اما چه وقت شرایط عینی برای انجام این وظیفه بهتر از حال بوده است؟ امپریالیستها و رژیمهای خاورمیانه در بحران قرار دارند؛ و يك نسل در میدان نبرد، در میانه آتش و خون، در جستجوی فلسفه است. چه بیرقی فرارویشان افراشته خواهد شد؟ آیا بیرق بنیادگرایان اسلامی که روزها علیه امپریالیسم شعار می دهند و در سیاهی شب به مغازه با آنها می پردازند؟ و یا رفرمیسم اعتبار باخته یاسر عرفات حیاتی دوباره خواهد یافت؟

اوضاع عینی با فریاد ایجاد نیرویی را طلب می کند که علم پرولتاریا، یعنی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون، را راهنمای خود سازد - علمی که نشان میدهد ستمدیدگی خلق فلسطین در خود سیستم امپریالیستی است؛ قادر است پیچیدگی های سیاسی - ایدئولوژیک مبارزه طبقاتی فلسطین را بر متن اوضاع جهانی که آنرا شکل داده، توضیح دهد؛ و بدین

ترتیب گنجی موجود در اذهان توده های انقلابی را بزداید و آنان را به مبارزه، نه تنها برای احقاق حقوق ملی و سرزمین بلکه برای يك انقلاب اجتماعی علیه هر نوع ستم و استثمار برانگیزد. از اینرو فلسطینی که بر خاکستر دولت مستعمره چپ اسرائیل باید بنا شود (و خواهد شد) انعکاس چهره کریه جوامع کنونی خاورمیانه - صرفا با این فرق که کله گنده های فلسطینی بر سرکارند - نخواهد بود. بلکه بالعکس جامعه دمکراتیک نوینی ایجاد خواهد شد که تحت حاکمیت ستمدیدگان و استثمارشدگان سابق قرار داشته، در مسیر سوسیالیسم برای کمونیسم بوده و منطقه پایگاهی سرخی برای انقلاب جهانی و نمونه عظیمی از آنچه که جنگ خلق ارتش انقلابی تحت رهبری حزب پرولتاری می تواند بار آورده، خواهد بود. این راه پرپیچ و خم، مشکل و محتاج فداکاری است - اما راه دیگری بصرمنزل رهایی وجود ندارد. تنها در طی طریق این مسیر است که ستمدیدگان جهان، انتظار پیشروی انقلابیون فلسطینی را دارند.

رفقا! ما چیزی برای از دست دادن نداریم، در عوض جهانی برای فتح داریم! استفاده از فرصت برای برداشتن گامهای بلند در راه نابودی چنگال امپریالیسم و ایجاد يك فلسطین انقلابی، بخشی از این روند است.

- زنده باد فلسطین!
- نابود دولت اسرائیل!
- زنده باد کمونیسم!

کمیته جنبش انقلابی
انترناسیونالیستی.

اسرائیل : سک هار



در خاورمیانه و جهان، و نقاط ضعف واقعی پنهان پشت دعوی شکست ناپذیرش

صهیونیسم: ابزار اعمال

سیاستهای نژاد پرستانه امپریالیسم آنچه که در اسرائیل اتفاق افتاده، ایده زیبایی که به زشتی گرائید، نبود. اینگونه که بسیاری از اهل فن بیان میکنند نبود که تشکیل اسرائیل اساسا بر مبنای برنامه ای خوب صورت گرفته اما اکنون «از مسیر خود منحرف شده» است. کشتار جوانان فلسطینی بدست سربازان اسرائیلی بهیچ وجه برخلاف معیارهای اسرائیل نیست: این مسئله ریشه در ماهیت خود اسرائیل دارد. این همان کاریست که نیروهای صهیونیست در سال ۱۹۸۲ در اردوگاههای پناهندگان فلسطینی در صبرا و شتیلا در لبنان انجام دادند. این همان کاریست که خلبانان اسرائیلی مرتبا انجام میدهند: فرو افکندن بمبهای خوشه ای بر روی اردوگاههای پناهندگان، هدف قرار دادن شهرها که مراکز تجمع غیرنظامیانند (تظیر بیروت)، که با کشتار چندین هزار غیرنظامی راه را برای ورود نیروهای اسرائیل باز کردند.

صهیونیسم سریشم ایدئولوژیکی است که دولت صهیونیستی را بهم می چسباند و به جنایات بسیارش مشروعیت می بخشد. صهیونیسم معتقد است که یهودیان مردم برگزیده خدا یند و فلسطین سرزمینی است که «او» برای سکونتشان برگزیده است. صهیونیسم مرتباً این ایده که یهودیان هرگز در سایر مردمان ادغام نمیشوند و بنابراین باید خود را در دولت متناظر برملیتشان متشکل سازند، تغذیه کرده و آنرا تقویت کرده است. صهیونیسم در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم در محلات فقیرنشین شهرهای اروپای شرقی و روسیه، که شرایط بسیار ناهنجاری بر آنها حکمفرما بود، قدرت خاص یافت.

اما صهیونیسم تا سال ۱۹۱۷، یعنی زمان اعلان «بیانیه بالفور» توسط انگلیسی ها (که آنزمان فلسطین را تحت حاکمیت خود داشتند) پدیده ای حاشیه ای بود. از این زمان به بعد بود که تحرك یافت. نامه ای از آقای بالفور، وزیر امور خارجه انگلیس

کشت» بر روی هر جوان کوکتل بدست مجاز است. این بمعنای صدور جواز کشتار فلسطینی ها در جایی است که اسرائیلی ها خود مدعیند اسرائیلیه اصطلاح «جزیره دمکراسی در خاورمیانه» است.

علیرغم حمایت کامل امپریالیستهای آمریکایی از آنها و علیرغم اینکه کلیه سلاحهای بسیار پیشرفته را با خشونت هرچه تمامتر بکار میبرند، صهیونیستها عاجز از خاموش کردن شعله های انقلاب بوده اند. و این فلسطینی ها بوده اند که حقیقتی دیگر را در مورد اسرائیل و اربابان امپریالیستش افشاء کردند: اگرچه اینان دندانهای واقعی دارند اما در تحلیل نهایی بیرهای کاغذی هستند.

انقلاب فلسطین علیه این مرتجعین فراخوانی است نویدبخش به کلیه ستمدیدگان جهان و بویژه به سایر خلقهای جهان عرب که چکمه نظامی اسرائیلی ها و اربابان امپریالیستشان را بر گرده ایشان نیز سنگینی می کند. جوانان فلسطینی، دیپلماتهای متفرعن امپریالیست را که انبانشان پر از قراردادهای متنوع صلح است و تنها هدف طرحایشان عبارتست از تامین صلح برای حاکمیت خودشان در منطقه، به استهزاء گرفتند.

فلسطینی ها حدود ۴ میلیون نفرند. اما مبارزه همین جمعیت اندک، تاریخ جهان را مزین ساخته است، اما نه صرفاً از آنرو که مقاومتشان شجاعانه بوده است. تاریخ آنها را در موقعیت حساسی قرار داده است: درست در مقابل یکی از مهمترین ستونهای امپریالیستی که پس از جنگ جهانی دوم در دنیای مستعمرات ساخته شد - یعنی دولت صهیونیستی اسرائیل. فلسطینی ها در نبرد علیه غصب سرزمینشان و عدم انقیاد توسط صهیونیستها، نه تنها در سنگر نخست نبرد علیه امپریالیسم جای میگیرند، بلکه نقطه ای محوری در این نبرد دارند.

قصد این مقاله عبارت از بررسی ماهیت این دشمن است که مردم فلسطین با آن روبرویند: ریشه های صهیونیستی آن، تاسیس دولت صهیونیستی - مستعمراتی متعاقب جنگ جهانی دوم، نقش کنونی آن

به قلم : و. لک. سین

«خیزش سنگباران» - که در عربی به انتفاضه مشهور است - مسئله رهایی فلسطین را (مجدداً) در مقابل جهانیان مطرح ساخته است. بهمانگونه که نیروهای صهیونیست شورشیان جوان را زنده بگور می کند، مسئله مردم فلسطین نیز بارها توسط کسانی که مایلند این مردم بفراموشی سپرده شوند، کنار نهاده شده است. می گفتند فلسطینی ها در بهترین حالت قربانیان بدون گذشته و آینده، آوارگانی بی تقدیر، و سرگردان در جهان هستند که در هر کجا رحل اقامت افکنده اند، با بدرفتاری و ترشروی رویاروی بوده اند. ولی برعکس آنها قهرمانانی هستند که علیرغم قدر قدرتی ظاهری ماشین نظامی اسرائیل به پا خاسته اند. آنها جنگجویان سنگر نخست نبرد علیه ستم و مظلومی اند که ستمدیدگان سراسر گیتی را شورانیده است. فلسطینی هادستآوردهایی فراتر از این داشته اند. آنها دولت صهیونیستی را در انظار همه جهانیان رسوا ساخته اند: سربازان صهیونیستی با طرح مشخص، بازوان جوانان سنک انداز را شکسته، «مظنون ها» را در اردوگاههای سوزان «صحرای نقیب» زندانی کرده، جوانان را زنده بگور کرده، گاز اشک آور بروی کودکان، زنان و مردان مسن تر شلیک کرده و در این میان بسیاری از آنان را به قتل رسانده اند. نخست وزیر اسرائیل اکنون به غیرنظامیان (اسرائیل) آن نواحی که غالباً اعضای گروه شبه فاشیست «گوش امرینم» می باشند، فراخوان داده که «شلیک بقصد

امپریالیسم در خاورمیانه

مردم بدون سرزمین»، صهیونیستها حتی پیش از تاسیس دولت اسرائیل بخوبی به موجودیت مردم فلسطین آگاه بودند و برای «راندن ندارها» طرح داشتند. اما فاصله میان این طرحها و قتل عام دیرباسبین يك گام كوچك نبود. دیرباسبین دهكده ای بود كه نیروهای مسلح صهیونیستی برای پراكندن جو ترور و وحشت در میان سكنه فلسطینی و تاراندن آنها از كشور، چند صد زن، مرد و كودك فلسطینی را در سال ۱۹۴۵ در آن قتل عام كردند.

برپایی منزلگاه صهیونیستی

دولت انگلستان پس از بیانیه بالفور، جنبش صهیونیستی را مورد حمایت شدید قرار داد. مقاماتی كه از طرف دولت انگلیس قیومت فلسطین را در دست داشتند، مهاجرت یهودیان را تسهیل می بخشیدند. آنها معاملات ملكی را بگونه ای انجام میدادند تا صهیونیستها بخشهای بزرگتری از زمین را ارزانتر، بدست آورند. آنها ایجاد دسته های پلیس صهیونیستی را مجاز و تسلیح میکردند. از این دسته ها در سر كوب «شورش بزرگ فلسطین» در سال ۱۹۳۶ استفاده شد. حوادث سال ۱۹۳۶ در شكل دهی به تناسب قوای میان گروه فلسطینی ها و صهیونیستها پس از جنگ، بسیار اهمیت داشت. مخبر نظامی روزنامه عبری زبان هآرتس، نوشت:

«حوادث ۱۹۳۶ در واقع تقابل دو جنبش ملی بود. اما اعراب با تمرکز حملاتشان بر دولت انگلیس و ارتش، مرتكب اشتباه شدند. ۰۰۰۰مقابله با انگلیسها (ونه یهودیها) باعث از بین رفتن قدرت نظامی اعراب در فلسطین شده و علت از بین رفتن قسمی رهبری اعراب در كشور بود. پس از حدودا سه سال جنگ نابرابر، قدرت نظامی اعراب نابود گردید، در حالیکه یهودیها تحت حمایت انگلیسها موفق به تحكیم قدرت خود گشتند. ۰۰۰۰تهاجمات انگلیسها بر گروههای مسلح عرب و علیه جماعت عرب بسیار شدیدتر از حملاتشان بر سازمانهای زیرزمینی یهودی (چند سال بعد) بود.» (۷)

راه مهاجرت یهودیان به سایر کشورهای اروپای غربی نیز بخشی از علت افزایش شدید مهاجرت به فلسطین بود.

برماجرای روابط سازمانهای صهیونیستی با نازیستها سرپوش نهاده شده است، چرا كه بسیاری از رهبران صهیونیست همکاری با فاشیستها را ترجیح دادند. صهیونیستها در لهستان زمان پیلزودسکی، در اتریش و حتی در خود آلمان، جهت تسهیل مهاجرت یهودیان به فلسطین با نازی ها مناسبات عملی برقرار ساختند. بن گورین، كه سالها نخست وزیر اسرائیل بود، اولوبتهای صهیونیستها را چنین تشریح كرد: «من اگر بدانم كه جان تمام كودكان یهودی در آلمان را با انتقالشان به انگلستان حفظ میکنم و یا انتقالشان به «اسرائیل بزرگتر» تنها نیمی از آنها جان سلامت خواهند برد، من راه دوم را انتخاب خواهم كرد. برای من نه صرفا جان این كودكان بلكه تاریخ مردم اسرائیل نیز اهمیت دارد.» (۴)

یهودیان در اینهنگام تنها اقلیت كوچكى را در فلسطین تشكيل میدادند. (۵) طرح صهیونیستها جهت گسترش مهاجرت یهودیان مستقیما در رویارویی با مردم بومی فلسطینی قرار میگرفت. یكى از پایه گذاران صهیونیسم بنام تفودور هرتسل طرحشان را جهت مقابله با این مسئله چنین توضیح میدهد: «هنگامیکه سرزمین را اشغال می كنیم، به دولتی كه از ما استقبال ميكند منافع سریع می رسانیم، املاكى را كه به ما اختصاص داده شد بتدریج از مالكین آن غصب می كنیم. ما سعی خواهیم كرد با تامین امكانات شغلی در كشورهای انتقالی جمعیت فقیر را به آنسوی مرزها سوق دهیم، و از امكان هرگونه اشتغال آنها در كشور خودمان جلوگیری كنیم. ۰۰۰ داراها به سمت ما خواهند آمد. هم پروسه سلب مالكیت و هم راندن ندارها باید با بصیرت و مآل اندیشانه به پیش برده شود.» (۶)

و این درست همانكارى است كه صهیونیستها انجام دادند. علیرغم شعار بعدشان مبنی بر «سرزمین بدون مردم برای

در آلمان، به يك بانكدار ثروتمند یهود بنام لرد راتشیلد چنین مطرح ساخت كه دولت انگلیس به «ایجاد يك سرزمین ملی برای مردم یهود با حسن نیت مینگرد و كمال تلاش خود را برای دستیابی بدین طرح بكار خواهد گرفت.» (۱)

«بیانیه بالفور» با این تضمین همراه بود كه جمعیت عرب ایمن خواهند ماند. ولی نقشه واقعی امپریالیسم انگلیس متفاوت بود. بالفور در نامه ای خصوصی نوشت: «چهار دولت معظم به صهیونیسم معتقدند. و صهیونیسم، چه صحیح و چه غلط، وجه خوب و چه بد، در سنن كهن سال، در الزامات معاصر، در آمال آینده و در مفهومی بسیار عمیقتر از تمایلات و تعصبات ۷۰۰ هزار عربی كه اکنون در این سرزمین ساكنند، ریشه دارد.» (۲) این بخوبی نشان میدهد كه در آلمان هم امپریالیستها تا چه اندازه ضرورت ایجاد يك پایگاه مستعمراتی در منطقه جهت ادغام كاملتر آن در جهان امپریالیستی را حس میکردند. می بایست عنصری از خارج تزریق میشد تا بتوانند جای پای مستحكمی جهت استثمار منطقه بوجود آورد.

قصد بیانیه بالفور ایجاد يك دولت صهیونیستی در فلسطین بوده، و در عین حال دارای جهت گیری علیه انقلاب اكتر نیز بود. یكى از اهداف آن این بود كه «عنصر صهیونیسم» را در گرایش مختلط ماركسیست - صهیونیستی كه در جوانقلابی بعد از جنگ جهانی اول در میان یهودیان وجود داشت را تقویت كند، و بقول مفسر مقصود بیانیه این بود كه «یهودیان روسی را از حزب بلشویك جدا ساخته و تضمین كند كه انقلاب نه تنها معتدل بماند بلكه متحد جنگی فرانسه و انگلیس شود.» (۳) این تلاشی منحوس بود برای منحرف كردن و بخدمت گرفتن مترقیان یهود.

مهاجرت یهودیان به فلسطین طی دهه ۱۹۲۰ و بویژه مهاجرت دستجمعی آنها متعاقب بقدرت رسیدن هیتلر در دهه ۱۹۳۰ در آلمان، تحت حمایت سازمانهای بین المللی صهیونیستی گوناگون شدیدا افزایش یافت. محدودیتهای شدید بر سر

طی جنگ جهانی دوم و درست پس از آن، قدرت انگلیسی ها روبه کاهش نهاد و اشتهای صهیونیستها بخاطر دریافت حمایت آمریکایی ها که نقش حامی جنبش صهیونیستی را بعهده گرفته بودند، روبه افزایش نهاد. برخی عناصر صهیونیست به حملات مسلحانه بر انگلیسها مبادرت ورزیدند، منجمله ترور مقامات انگلیسی، بمب گذاری در هتل کینک دیوید در اورشلیم که منجر به کشته شدن تعداد زیادی غیره نظامی گردید و غیره. این اعمال بمعنای جنگ علیه دشمن محسوب نمیشد، بلکه وسیله ای جهت تحت فشار گذاردن انگلستان برای گردن نهادن به خواست ایجاد يك دولت صهیونیستی، بود.

اما انگلستان در موقعیتی نبود که اینکار را انجام دهد، ارباب سرزمینهای عربی در حال تغییر یافتن بود. امپریالیستهای آمریکایی، اگرچه با انگلیسها علیه آلمان و بعدا علیه شوروی که در آن زمان (سوسیالیستی) متفق بودند، اما کنار زدن انگلستان و مهیا ساختن زمینه برای رسیدن خود به آفای دنیا را آغاز کرده بودند. موقعیت مستعمراتی انگلستان در پرتو این مسئله و نیز بعلت خیزش توده های تحت ستم مستعمرات، متزلزل شده بود.

فاتحین اصلی جنگ، یعنی امپریالیستهای آمریکایی، مانورهایشان جهت ایجاد ساختار مستعمراتی خویش را آغاز کردند. آنها با موقعیت پیچیده ای روبرو بودند. سوریه و لبنان تحت حاکمیت فرانسه بود، عراق و مصروف فلسطین هم تحت حاکمیت انگلستان قیومیت فلسطین تحت سرپرستی «اتحادیه ملل» متعاقب جنگ جهانی اول به انگلستان سپرده شده بود. اتحاد شوروی اگرچه تهدید بلا واسطه ای بود اما درست در شمال این منطقه انفجاری واقع میشد و بعنوان يك قدرت جهانی از دل جنگ بیرون آمده بود. همچنین خاورمیانه دارای ذخایر عظیم نفت بود. يك تحلیل گر وزارت کشور آمریکا در سال ۱۹۴۵ نوشت «تاریخ نفت بیش از هر کالای دیگری در روابط خارجی آمریکا نقش ایفا کرده است» (۸) آمریکا دارای مناسبات تجاری گسترده ای بود، اما هیچ ریشه وابسته استراتژیک در منطقه نداشت.

در عوض آنها صهیونیستها را در اختیار داشتند: گروهی که زیر پر و بال امپریالیستهای انگلیسی رشد کرده و اکنون آماده بود بمشابه ابزار نفوذ غربیها)



يك آموزگار اسرائیلی با شاگردانش.

واکنون آمریکا) در منطقه عمل کند. فعالیت های «سازمان صهیونیستی آمریکا» طی جنگ افزایش مهاجرین یهودی به فلسطین تا سرحد ایجاد يك دولت صهیونیستی را بتصویب رساند. فرانکلین روزولت رئیس جمهور آمریکا حمایت قاطعانه خود را از طرح صهیونیسم اعلان داشت. همانگونه که ترومن هم پس از او چنین کرد. (۹)

برخورد میان پناهندگان یهود و سربازان انگلیسی در هنگام ورود حکایتها نوشتند. از ماجرای آکسودوس برای جلب سمپاتی جهت ایجاد دولت صهیونیستی برای یهودیان استفاده میشد، و در همان هنگام براین مسئله سرپوش نهاده میشد که دول عمده امپریالیستی منجمله آمریکا محدودیتهای سختی بر سر راه مهاجرت یهودیان به کشورهايشان اعمال میکنند.

آمریکا شرایطی را بوجود آورده بود که بكمك مانورهای فریبکارانه و دلسوزانه نسبت به مهاجرت یهودیان به فلسطین از تضادهای میان انگلیسها و صهیونیستها جهت جلب افکار عمومی برای ایجاد دولت اسرائیل، استفاده میکرد.

در پرتو اهمیت استراتژیک و اقتصادی منطقه، فقدان ریشه های نفوذ خود آمریکا در آنجا، و در دسترس بودن يك نیروی ارتجاعی آماده که از قبل تحت نفوذشان قرار گرفته بود، امپریالیستهای آمریکایی تصمیم گرفتند يك دولت مستعمراتی صهیونیستی برپا دارند و آنرا به يك پایگاه کلیدی امپریالیستی تبدیل سازند. آنها سازمان ملل را که تحت نفوذشان قرار داشت، بعنوان عرصه ای برای

حوادث متعاقب سفر باکشتی آکسودوس نشان میدهد که چگونه آمریکا توده های یهود را جهت ایجاد اسرائیل، بازیچه دست خود قرارداد. پس از خاتمه جنگ، دهها هزار تن از بازماندگان اردوگاههای کار اجباری نازیها را انتظار تصمیمی در سطح بین المللی در مورد سرنوشتشان، در اردوگاههای پناهندگان جای گرفتند. اینجا بود که صهیونیستها يك مهاجرت دستجمعی را از طریق روانه کردن پناهندگان یهودی بسوی فلسطین سازمان دادند. البته با علم و آگاهی براین امر که انگلیسها از ورودشان به آنجا ممانعت بعمل خواهند آورد. جراید با آب و تاب به انتشار اخبار مربوط «آکسودوس» * پرداخته و دلسوزانه از

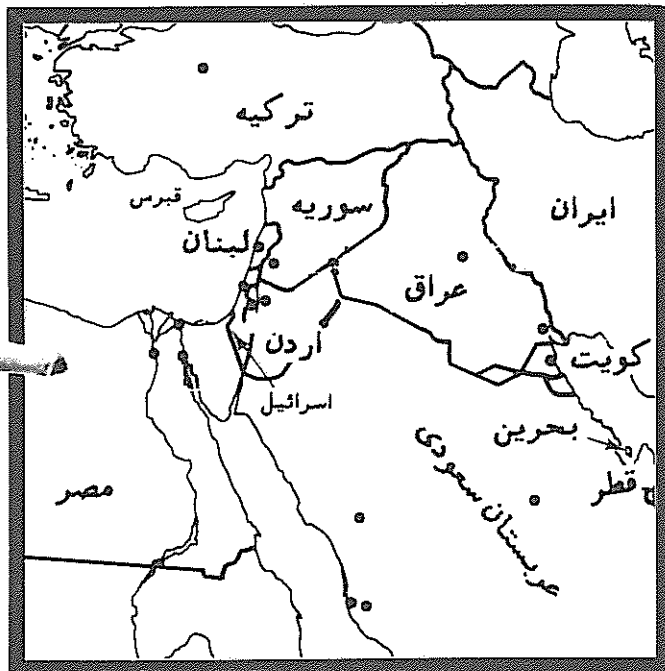
بود) را تشکیل میداد(۱۱) این نشانه اهمیت استراتژیک اسرائیل جهت حفظ اعراب در صراط مستقیم بود. ثنودور هرتسل قول داده بود که «ما به نمایندگی از سوی مدنیت به فلسطین اعزام میشویم» ماموریت ما، گستراندن فلسفه اخلاقی اروپایی در (ناحیه) فرات است(۱۲) صهیونیستها به ماموریت خود دست یافتند: آنها اکنون به نیروی تا بن دندان مسلح جهت تامین هژمونی امپریالیسم آمریکا در یکی از حیاتی ترین مناطق جهان، تبدیل شده بودند.

اسرائیل: يك پادگان نظامی امپریالیستی
اسرائیل از همان بدو تولد تاکنون بیش از هرچیز دیگری بمثابة يك پادگان نظامی، در خدمت امپریالیسم غرب بوده است. شهروندانش سربازانی داوطلب، باحقوقی مكفی، در يك ارتش مزدور هستند. خاخام های آن، پیشمازهای ارتش هستند و سران دولتش، فرماندهان نظامی در دولت اسرائیل همچون سایر پادگانهای نظامی امپریالیسم آمریکا - و یا همچون هر پادگان نظامی شوروی در افغانستان یا اتیوپی - هیچ چیزی که ارزش نگاهداشتن داشته باشد، موجود نیست.

اسرائیل از همان آغاز بطور کامل بر حمایت خارجی متکی بوده است. این کشور به نسبت جمعیت بیش از هر کشور دیگری در جهان، كمك دریافت می کند که بخش اعظم آن صرف نظامیگری میشود. كمكهای رسمی به اسرائیل از ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۳ برابر ۲۵۰۰ میلیارد دلار بوده که دوسوم آن برای رفع احتیاجات نظامی خرج شده است. این مبلغ از کل مخارج آمریکا در جنگ ویتنام فزونتر است(۱۳).

امپریالیسم آمریکا منبع عمده این قیومیت عظیم دولت اسرائیل بوده است. كمكهای آمریکا به اسرائیل طی سالهای ۵۴ - ۱۹۷۳، ۹۰٪ کل كمكهای خارجی دریافتی اسرائیل و حدود ۳۰٪ کل كمكهای خارجی پرداختی آمریکا را تشکیل میداد(۱۴) كمكهای آمریکا به اسرائیل در سال ۱۹۸۸، بیش از ۳۲۰۰ میلیارد دلار بوده است. این كمك دولت فدرال آمریکا به اسرائیل با نرخ بیش از هزار دلار در قبال هر فرد اسرائیلی، حتی بیش از مبلغی است که يك شهروند معمولی آمریکا دریافت می کند(۱۵).

وضعیت اقتصادی اسرائیل اساسا توسط نقشش بمثابة ژاندارم امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه رقم میخورد. مردم



آورد. در سالهای آغازین تاسیس دولت صهیونیستی، كمكهای آمریکا به اسرائیل تقریبا برابر با کل بودجه دولت اسرائیل بود(۱۰) فی الواقع، اسرائیل ولد امپریالیستهای غربی و بویژه آمریکا، بود. ارزش این پایگاه جدید برای آمریکا بسیار بود. آمریکا پروسه بازسازی سرمایه در مقیاس جهانی را متعاقب پیروزی در جنگ آغاز کرده بود و تنظیمات استراتژیک الزامی جهت تسهیل این مسئله را تهیه میدید. نه تنها امپریالیستهای محور مغلوب شده بودند، بلکه امپریالیسم انگلیس نیز از مقام رفیع خود بزرگ کشیده شده بود، و این آغازگر آنجیزی بود که مفسرین آمریکایی آنرا «قرن آمریکا» نام نهادند، یعنی دوره ای که آنها امیدوار بودند با سلطه بلامنازیشان بر جهان مترادف باشد. آمریکا به خاورمیانه ای وارد میشد که مملو از التهاب بود. در آنجا، شیوخ و شاهان فئودال با آشفتگی بر آتشفشان ملتهب ۱۰۰ میلیون عرب تحت ستم که تا آنزمان تحت حاکمیت متزلزل انگلستان و در مقیاس کمتری فرانسه قرار داشتند، تکیه زده بودند.

در این چنین گرگانه حساسی بود که صهیونیستها رو آمدند. كمكهای آمریکا به اسرائیل يك میلیونی، طی دوره ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۵، رقمی بیش از شش برابر كمكهای آمریکا به مجموع دول عربی (که جمعیتشان دهها بار بیشتر از اسرائیل

مانورهایشان جهت انجام اینکار انتخاب کردند. متأسفانه نیرویی که در آن برهه حساس و زمان تصمیم گیری سازمان ملل دایر بر تقسیم فلسطین و بدنبال آن تاسیس اسرائیل بدست صهیونیستها، میتوانست علیه سلب مالکیت از فلسطینی ها و دسیسه چینی های امپریالیستها بایستد، از انجام اینکار قصور ورزید (رجوع کنید به مقاله ای از همین شماره، «اتحاد شوروی و تاسیس اسرائیل»).

بخاطر نفوذ رویزونیسم در اردوگاه سوسیالیستی و اشتباهات نیروهای پرولتری در جنبش بین المللی کمونیستی، امپریالیستهای آمریکایی بدون رویارویی با هیچگونه مقابله سازمانیافته انقلابی به مستقر کردن قلعه استعماری خود پرداختند. همانگونه که قبلا متذکر شدیم، آمریکا جنبش صهیونیستی را تحت تکفل خود قرار داده بود. در نبردی که میان صهیونیستها و اعراب بوقوع پیوست، حمایت آمریکا از صهیونیستها تعیین کننده بود. از يك طرف صهیونیستها از منابع مالی آمریکا برای خرید اسلحه برخوردار بودند، و از سوی دیگر انگلیسها در مورد هر دوطرف مواضع تحريم تسلیحاتی اعمال میکردند - و از آنجا که انحصار صدور اسلحه به اعراب در دست انگلیسها بود، این تحريم «بدون تبعیض» امتیازی بارز برای صهیونیستها محسوب میشد. سرویسهای اطلاعاتی غرب كاملا با ارتش صهیونیستها همکاری بعمل

اسرائیل از سطح زندگی مرفه برخوردارند - درآمد سرانه بیش از ۶ هزار دلار در سال - و خدمات رفاه اجتماعی بسیار گسترده است. (این البته در مورد فلسطینی های مناطق اشغال شده در ۱۹۶۷ صدق نمی کند). (۱۶) اینها نه نشانه «سخت کوشی» صهیونیستها و یا «بشردوستی» امپریالیستها بلکه لازمه به عمل درآوردن مقصود اساسی اسرائیل بمشابه یک پادگان نظامی است - یعنی جلب استعمارچی ها و سربازان جدید برای ماشین جنگی صهیونیستی و پاداش دادن به آنانی که مشغول خدمتند. بدون کمک آمریکا که بیش از یک دوم بودجه دولت اسرائیل را تشکیل می دهد چنین امکاناتی نمی توانست موجود باشد.

تولید اسرائیل عمدتاً تولید جنگی است، چرا که این پادگان نه تنها برای ایفای نقش ژاندارمیش به اسلحه نیاز دارد، بلکه می باید به حداکثر امکان از این بابت خودکفا باشد. به مابقی اقتصاد هم تقریباً بعنوان بخشی نگریسته میشود که سربازان و خانواده هایشان در اوقات فراغت خود در پایگاه تولید می کنند. از جنگ ۱۹۶۷ به بعد هنگامیکه مشکل رساندن بلاوقفه نیازهای تسلیحاتی از آمریکا به اسرائیل در زمان بحران واضح گردید، تولید حتی بیش از سابق به تسلیحات اختصاص یافت، و مسلسل و توپ جای توپ پارچه و محصولات سنتی را گرفت. (۱۵) نسبت تولید تسلیحات به کل تولید در اسرائیل، مقام نخست را در جهان داراست. اینها و نیز سایر تحولات، تحت تقبل و نظارت امپریالیسم غرب و بویژه امپریالیسم آمریکا انجام گرفتند. حقوق انحصاری، انتقال تکنولوژی، دادن کمک مالی بجای وام، اعطای تخفیفهای مالیاتی به سازمانهای صهیونیست جهت ارسال کمکهای مالی هنگفت، و سایر اشکال «پنهان» کمک توسط امپریالیستهای آمریکایی در اختیار صهیونیستها قرار داده شده که بر طبق تخمین به بیش از چندین میلیارد دلار کمک خارجی اضافی در هرسال بالغ میشود.

ماهیت اسرائیل بمشابه یک قلعه نظامی این الزام را با خود به همراه می آورد که مداوماً نقش خود را ایفا کند - یعنی آنکه بطور تمام وقت در حال انجام وظیفه و کارکرد باشد، در غیراینصورت بقا نخواهد یافت. به همین جهت است که بی وقفه در خاورمیانه ضربات نظامی وارمیآورد. بعبارت دیگر، اسرائیل هرگز نمی تواند

روی صلح بخود ببیند و نخواهد دید. حتی اگر نگاهداری این ماشین جنگی مساوی با له کردن میلیونها ستمدیده و برانگیختن خشم خروشان آنان باشد، و حتی باوجود کسانی که می خواهند از درو کردن کاشته های دولت صهیونیستی احتراز جویند و طلب رخصتی مسالمت آمیز جهت رهایی از چنگ انقلاب و مبارزه را می کنند، اسرائیل روی صلح بخود نخواهد دید و نمی تواند ببیند. خود موجودیت اسرائیل، موقعیت ممتازش در زنجیره مناسبات امپریالیستی در خاورمیانه، و ساختار اقتصادی - اجتماعی آن و تاریخش، ضرورت جنگیدن در دفاع از موقعیتش را به همراه دارد. به همین جهت است که هیچ پیروزی عمده نظامی اسرائیل، نتوانسته کوچکترین استراحتی در نظامیگری اش به همراه داشته باشد. بلکه بالعکس، هزینه نظامی پس از جنگ ۱۹۶۷ و پس از جنگ ۱۹۷۳ مداوماً افزایش یافت. بودجه نظامی پس از ۱۹۷۳ شدیداً افزایش یافت، که بیش از ۳۰٪ محصول ناخالص داخلی طی دوره ۸۰ - ۱۹۷۴ را بخود اختصاص داد. (۱۹) و با اشغال لبنان به ۳۶٪ محصول ناخالص داخلی رسید. تخمینهای مشابه برای آمریکا حدود ۵٪ تا ۷٪ و برای شوروی حدود ۱۳٪ تا ۱۵٪ است.

مشاطه گران صهیونیسم مدعیند که اینها در نتیجه محاصره شدن اسرائیل مظلوم در «دریای اعراب»، بدو تحمیل شده است. این منطق وارونه ایست که سالفست توسط فیلمهای وسترن آمریکایی تبلیغ شده است: سفید پوستان مظلوم در قلعه های خود تحت محاصره سرخپوستان وحشی قرار دارند. صهیونیستها با کمک امپریالیستها به فلسطین وارد شدند، مردمان بومی آنجا را آواره ساخته، و زمینهایشان را غصب کردند، و یکی از میلیتاریزه ترین جوامع دنیا را بوجود آوردند که ارتش آن از پیشرفته ترین تسلیحات منجمله بمبهای شیمیایی و هسته ای (اسرائیل تنها کشور خاورمیانه است که تسلیحات هسته ای دارد) برای تحکیم سیستمهای اجتماعی ارتجاعی ای که دهها میلیون انسان را تحت ستم قرار داده، برخوردار است. و بازهم شکایت از این دارند که مجبور به این کار شده اند!

صهیونیستها خود را دژ امپریالیسم غرب میخوانند و این واقعیت دارد. حتی بررسی مختصر تاریخ اسرائیل از زمان تاسیس نشان میدهد که بخوبی این وظیفه را ایفا کرده است:

- در جنگ کانال سوئز در ۱۹۵۶، نیروهای اسرائیلی خاک مصر را به اشغال خود درآوردند. توضیح رسمی آنها این بود که این اقدام پلیس محلی برای بیرون راندن فدائیان فلسطینی از صحرای سینا بود. (امروزه، آنها اساساً همین دروغ را بعنوان دلیل اشغال خاک لبنان ارائه میدهند.) اسرائیل برای ضعیف و متفرق نگاه داشتن رژیمهای عرب فعالیت کرده است. بطور مثال همه میدانستند اگر نیروهای قدرتمند هوادار عبدالناصر در اردن در دهه پنجاه بخواهند ملک حسین را سرنگون ساخته و قدرت را بدست گیرند، اسرائیل کرانه غربی رود اردن را به اشغال خود در میآورد. بن گورین اخطار داد که اگر تغییری در وضعیت پادشاهی اردن روی دهد، اسرائیل «بر غیر نظامی بودن آن بخش از خاک اردن در ساحل غربی رود اردن اصرار خواهد ورزید». (۲۰)

در سال ۱۹۶۷، اسرائیل شکست نظامی سختی بر سوریه، اردن و بویژه مصر وارد آورد. اسرائیلیها گفتند که آن جنگ «دفاعی» بود. بعدها، آنها حمله «غافلگیرانه» خود در تار و مار کردن نیروهای مصری را ستوده و باد به غیب می انداختند.

کلیه این اعمال تحت رهبری «حزب کار اسرائیل» که عضو «دومین انترناسیونال احزاب سوسیال دمکرات» است، انجام گرفت.

- به این سیاهه باید موارد بسیاری را افزود: اشغال لبنان در ۱۹۸۲، بمباران راکتور هسته ای عراق، بمباران تونس که منجر به کشته شدن ۱۰۰ غیرنظامی گردید، اسرائیل مدعی شد که هدف حمله مقر سازمان آزادیبخش فلسطین (ساف) بوده است، سرنگون ساختن یک هواپیمای مسافربری لیبیایی در دهه ۱۹۷۰ که منجر به کشته شدن کلیه سرنشینان گردید، و بسیاری موارد دیگر. فی الواقع، جنگنده های جت فانتوم اسرائیلی مرتباً بر فراز سرزمینهای عربی به پرواز در آمده و «فلسفه اخلاقی» جهان غرب - بقول هر تسلسل - که چیزی بجز تبعیت نعل به نعل از امپریالیسم آمریکا و ارتجاع نیست را به همراه بمبهای خود بر سر اعراب فرو ریختند. سخن گفتن از رفم در اسرائیل بمعنای سخن گفتن از ایجاد رفم در یک پادگان نظامی تا بین دندان مسلح امپریالیستی است. در برابر این چنین پایگاهی نباید به امید رفم نشست، چاره جنگ انقلابی خلق است.

اسرائیل:

قاچاقچی اسلحه و لانه جاسوسی

اسرائیل از موقعیت حساسی در نظام مناسبات قدرت جهانی امپریالیستها بر خوردار است. یکی از ویژگیهایش سرکوب انقلاب بنمایدگی از جانب غرب است. جنگی که علیه فلسطینی ها به پیش می برد، میدان آزمودن تاکتیکهایی است که در سراسر جهان علیه جنبشهای انقلابی بکار میروند. «موساد» اسرائیل در توان آمریکا در رقابت و سپس جایگزینی شبکه جاسوسی انگلستان در خاور میانه نقش تعیین کننده داشت. امروزه، موساد دارای ارتباطات و نفوذ بینظیری در شبکه های پیش مخفی در کشورهای هوادار غرب در خاور میانه است، و در غالب موارد شبکه های خودش را برپا داشته که تا آفریقای سیاه گسترده است. بطور مثال، سرنگونی میلیون اوبوتو در اوگاندا و گماردن ایدی امین (که توسط اسرائیل انتخاب شده و تعلیم یافته بود) بجای او، توسط موساد انجام شد. موساد کانون تمام عملیات پلیسهای مخفی غرب در خاور میانه است. بهمین جهت است که انقلاب فلسطین نزد ستمدیدگان منطقه بسیار گرامی است:

اسرائیل برای انتقال غنائم تسلیحاتی روسی که در خاور میانه بدست آورده است، به کنتررا در آمریکای مرکزی، به یونینتاد آنگولا، به ام.ان.آر. شورشیان مورد حمایت آپارتاید در موزامبیک، و به عناصری از مجاهدین افغانی، با سازمان سیا، همکاری کرده است. این تسلیحات به سادگی قابل ردگیری نبوده و به امپریالیستهای آمریکایی اجازه میدهد بدون اینکه مورد بازخواست عمومی قرار گیرند، ارسال کمک به دست نشاندگان ارتجاعیشان را فزونی بخشند. (۲۱)

صهیونیستها دارای کثیف ترین ارتباطات با حکام نژاد پرست آفریقای جنوبی می باشند. آنها با هم بر روی پروژه های مختلف، از زره پوشهای آب پاش گرفته تا بمبهای هسته ای کوتاه برد (که مناسب ضروریات هردو رژیم ارتجاعیست)، کار کرده اند. افشاگریهای متخصص هسته ای سابق اسرائیل بنام وانونو (که بعدا توسط اسرائیلی ها در لندن ربوده شده و به اسرائیل انتقال یافته و اکنون در زندان بسر می برد) نشان میدهد که اسرائیلی ها دارای حداقل یکصد عدد کلاهک هسته ای قابل بکارگیری، منجمله برخی تسلیحات هسته ای - حرارتی بسیار کارآمد، میباشد. (۲۲)

يك تحليلگر، در جمعبندي از همكاريهاي صهيونيستها و نژادپرستان، چنين تصريح مي‌دارد: «همكاري ميان دو کشور در توسعه تسليحات هسته ای، نشانگر سطح بينه‌اي بالايی از اعتماد و نزديکی در روابط ميان ايندوست، اتحاد برسر پلاتونيوم، با خون بسته شده و بايد بسيار جدی تلقی شود.» (۲۳)

مقامات اسرائیلی، نقش ویژه خود در تقسيم کار امپریالیستی غرب را با روحیه ای تهاجمی ایفا میکنند. همانگونه که «يعقوب موريدور»، يکی از وزرای کابينه بگين، با افتخار مدعی ميشود:

«ما به آمريکايی ها خواهيم گفت: در تايوان، آفریقای جنوبی و حوزه دریای کارائیب... يا در ساير نقاطی که ما می توانيم مستقيماً اسلحه بفروشيم و شما نمی توانيد بطور علنی فعاليت کنيد، با ما رقابت نکنيد. با فروش مهمات و جنگ افزار (بما) موقعيت برای انجام اينکار را در اختيارمان قرار دهيد و بما اعتماد کنيد. بگذاريد اسرائيل بعنوان نمايندگيتان عمل کند.» (۲۴)

کاراکتر اساسانظامی - استراتژیک موقعيت اسرائيل در شبکه مناسبات امپریالیستی باعث بوجود آمدن برخی گيجی ها شده است. اين نکته، برخی را به اين نظر انحرافی درمی غلتاند که از آنجا که امپریالیستها بهمان شکلی که از مصر، ايران، شیلی و حتی آفریقای جنوبی مافوق سودانبوه بیرون میکشند از اسرائيل نمیکشند، پس آمريکا از مناسبات با اسرائيل «نفع مادی» نمی برد، و بنا بر اين پای منافع ناگزير - امپریالیستی در اتحاد صهيونيسم - امپریالیسم در ميان نبوده، و مسئله (صرفاً) انتخاب يك سياست است، و از اينجاست که اين نظرات بیرون می زنند که تعهدات آمريکا نسبت به اسرائيل محصول نفوذ، محافل يهودی در دستگاه دولتی است و با مقابله با تبليغات صهيونيستی و آگاهی دادن به تعيين کنندگان سياست آمريکا نسبت به منافع «واقعیشان»، ميتوان اينرا تغيير داد.

اين يك نظرگاه انحرافی است که امپریالیسم را بمثابه سيستمی می بيند که هر سياست و عمل منفردش بايد سودآور باشد. بطور مثال، به جنگ آمريکا در ويتنام و يالشکرکشی شوروی به افغانستان بنگريد. در هردو مورد منافع مادی هيچ نقش عمده ای ایفا نمی نمود، بطورکلی کسب سود انگيزه ايست که امپریالیسم را وادار ميسازد امپراطوری

جهانش را بگستراند و مناطقی از جهان را که قبلاً تقسيم شده است، باز تقسيم کند و بر آن مينا استثمار نوینی راپيش ببرد. اما غالباً دفاع از امپراتوری درکليت خود، انجام برخی تعهدات را با خود بهمراه مياورد که بخودی خود سود آور نيستند.

اسرائيل بعنوان تحکيم کننده تقسيم بندی جهان متعاقب جنگ دوم دريکی از مهمترين مناطق استراتژیک جهان، با وفا داری کامل ب مدت چهاردهه به آمريکا خدمت کرده است. چند بار اسرائيل، اين با آن دولت خاطی عرب را گوشمالی داده است و با گردن کلفتی در صفوف بلوک غرب جای يافته است؟ در هيچ نقطه ديگری از جهان، مثلاً آمريکای لاتين يا خاور دور، ژاندارمی يافت نشده که در دفاع از منافع عمومی غرب مثل اسرائيل از روحیه تهاجمی و گستاخی برخوردار باشد.

اگر آمريکا از دولت اجيری مثل اسرائيل برخوردار نمی بود، و در عوض مجبور ميشد برای دفاع از منافع پايگاههای نظامی با سربازان و خدمه آمريکايی در خاور میانه برپا سازد، و در طی ساليان دراز وارد اينهمه تجاوزات و جنگهای منطقه ای شده و هزاران سرباز کشته آمريکايی بر جای بگذارد چه ميشد؟ نتايج اين امر منجمله در داخل کشور برای آمريکا چگونه می بود؟

ايفای نقش ژاندارمی امپریالیسم توسط اسرائيل پايه عمده نفرت گسترده و عميق از اين کشور در منطقه را تشکيل ميدهد، و همبستگی عميق با مردم فلسطین و مبارزه شان را باعث شده است. و اينطور که نيروهای اسلامی و برخی تحليلگران امپریالیستی ادعا می کنند. نيست که ستمديدگان منطقه در يك نبرد مذهبی مشترک مسلمانان عليه يهوديان متفق شده اند. مضاف بر اين، هم از اينروست که هر نيرویی که در منطقه در خط انقلاب دمکراتیک نوين و کسب قدرت سياسی برای پرولتاريا و متحدينش حرکت میکند، مجبور خواهد بود قاطعانه با تهاجم اسرائيل رو برو شود. اين نکات نشان ميدهد که هدف قرار دادن صهيونيسم بمثابه چيزی جدا يامستقل از امپریالیسم، خطرناک است. اسرائيل يك مولف مستقل امپریالیستها يا مجزا از آنها نيست، بلکه پايگاه مستقيمشان است. يك انقلاب راستين در خاور میانه بدون موضعگيري عليه امپریالیستها و کليه عواملشان منجمله اسرائيل، امکان پذير نيست. آماج قرار دادن اسرائيل بدون حمله به امپریالیسم

از زبان صهیونیستها

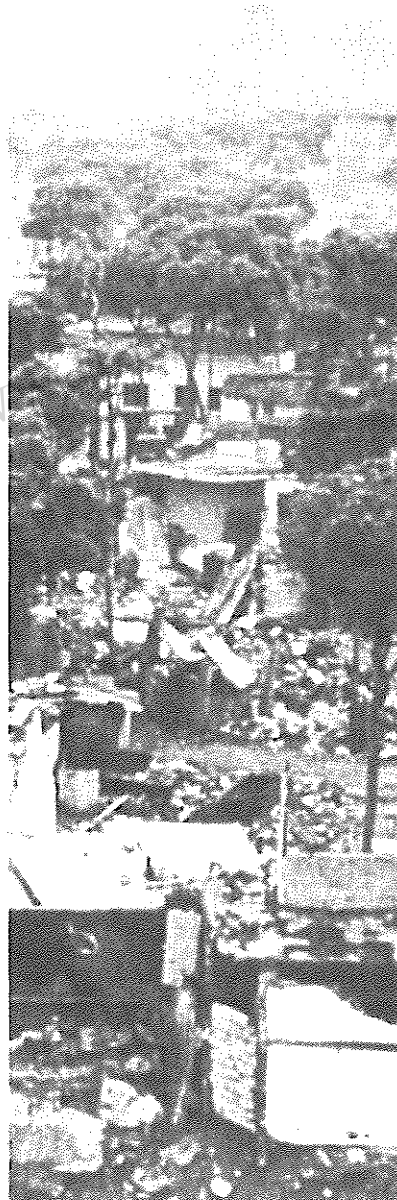
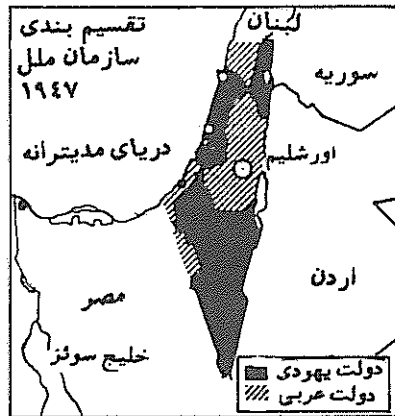
این مسئله برای خودمان باید روشن باشد که در این کشور جایی برای دو خلق وجود ندارد... با وجود اعراب در این کشور کوچک ما به هدف خود بعنوان يك خلق دست نخواهیم یافت. تنها راه حل مسئله، موجودیت فلسطین، حداقل فلسطین غربی (غرب رود اردن) بدون وجود اعراب می باشد... و هیچ راه دیگری بجز انتقال اعراب از اینجا به کشورهای همسایه وجود ندارد، همه آنها باید انتقال یابند. حتی يك دهکده، يك قبیله نباید باقی بماند... تنها بعد از انجام این انتقالات است که این کشور می تواند میلیونها تن از برادرانمان را در خود جای دهد. هیچ راه دیگری وجود ندارد - ژوزف وایتس (رئیس صندوق ملی یهود) ۱۹۴۰.

- به نقل از: فاجعه فلسطین، میکائیل پالومبو

چیزی بنام فلسطینی وجود ندارد... اینطور نبود که خلق فلسطینی در فلسطین وجود داشت و خود را فلسطینی میدانست.

- گلدامایر، نخست وزیر اسبق اسرائیل از حزب کار.

- به نقل از: ساندی تایمز، ۱۵ ژوئن ۱۹۶۹



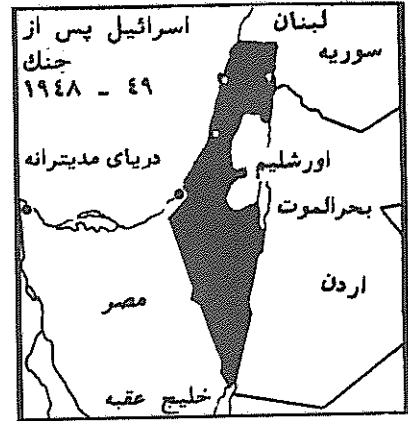
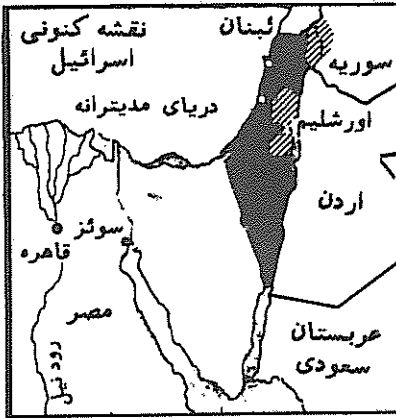
مصر و شنیلا پس از کشتار ۱۹۸۲

من موافق تقسیم کشور هستم چون پس از اینکه دولتی ایجاد کردیم قدرتمند میشویم و تقسیم بندی را زیرپا گذاشته و سراسر فلسطین را می گیریم.

- بن گورین ۱۹۳۸
- به نقل از: فاجعه فلسطین

در هر حمله باید ضرباتی، قاطع وارد کرد که به تخریب خانه ها و اخراج اهالی منجر گردد - بن گورین ۱۹۴۷
- به نقل از: فاجعه فلسطین

مسئله ما نه دفاع از خود بلکه فتح است. و اما مسئله تعیین مرزها هنوز حل نشده است. مرزهای کشور در تورات و نیز در تاریخ هزارجور تعریف شده و در نتیجه هیچ محدودیت واقعی وجود ندارد. - بن گورین
- به نقل از: فاجعه فلسطین



رهبران دو گروه تروریستی صهیونیستی برای ریختن طرح يك حمله (به دیرياسین - ج ب ف) یکدیگر را ملاقات کردند. از همان ابتدا بسیاری از تروریستها مصمم به کشتار بودند. بگفته یهودا لاپیدوت (از افسران گروه ایرگون)، گروه اشترن پیشنهاد داد (برای اینکه به اعراب نشان داده شود وقتی دو گروه اشترن و ایرگون باهم به عملیات میپردازند چه اتفاقی می افتد، اهالی دهکده را پس از تسخیر بکلی نابود سازند.) «درهم شکستن روحیه اعراب» و ایجاد رعب و وحشت در سراسر فلسطین، یکی از اهداف حمله بود. بتسیون کوهن (فرمانده گروه ایرگون طی حمله) بعدا چنین گفت که طی جلسه پیش از حمله، «اکثریت موافق بودند که کلیه مردان دهکده و هرکس که با ما مقابله کند، خواه سالخورده باشند و خواه زن و کودک، نابود شوند.»

- به نقل از: فاجعه فلسطین

تبریکات مرا بخاطر این فتح باشکوه بپذیرید. به سربازانتان بگویید که شما تاریخ اسرائیل را ساخته اید - مناخیم بگین، پس از قتل عام دیرياسین.

- به نقل از: فاجعه فلسطین



میرا و شتیلا پس از کشتار ۱۹۴۲



مردم فلسطین مکررا از خانه های خود رانده شده اند.

تنها می‌تواند به تسلیم به امپریالیسم ونهایتاً عوام‌لش، منجمله اسرائیل منتهی شود.

وجود اینچنین سک هاروحشی و وفادار، بویژه برای منطقه خاور میانه کلیدی است. چرا که منطقه خاورمیانه هر منطقه ای نیست «شریانهای حیاتی» اروپا و ژاپن از آنجا سرچشمه می‌گیرد. نفت ضروری جهت فعالیت اقتصادی آنها از این منطقه تامین می‌شود. خاورمیانه نقطه تلاقی سه قاره است. مارپیچ کلی تکامل، که بویژه توسط تضادهای بین ستم‌دگاران عرب و سایر خنقه‌ها از یک سو با امپریالیسم از سوی دیگر و تضاد و رقابت میان امپریالست‌ها رقم می‌خورد، خاورمیانه را به نظامی ترین منطقه جهان سوم بدل کرده است. میزان کمک‌های نظامی شوروی به این منطقه با هیچ جای دیگر قابل مقایسه نیست. همین موضوع در مورد آمریکا نیز صدق می‌کند که بطور مثال، تقریباً نیمی از فروش تسلیحات نظامی آمریکا در ۱۹۸۸ صرفاً به دو کشور این منطقه صورت گرفت: اسرائیل و مصر.

کارگران تطمیع شده، یا سربازان مزدور ؟

برای درک وفهم اسرائیل، نمیتوان آنرا به مثابه یک دولت ملی مجرد در نظر گرفت و به نوع مشاغل کارگران دستمزدهایشان و غیره نگریست، و بر آن منبایه «تحلیل طبقاتی» از آن کشور رسید و برنامه «انقلاب» را از آن نتیجه گرفت. کاری که تروتسکیست‌ها و روبریویسها انجام می‌دهند.

اسرائیل در سرزمینی تاسیس شد که از سکنه بومی‌ها غصب گشت و به پایگاه نظامی امپریالیسم بدل گردید. اکثریت عظیم شهروندان اسرائیل مهاجر و یا اولین نسل فرزندان مهاجرین هستند. غالباً این افراد در خانه همان کسانی زندگی می‌کنند که دولت اسرائیل آنها را به اردوگاههای آنسوی مرزها رانده است. همانگونه که موشه دایان با فخر می گوید: «حتی یک دهکده یهودی نشین وجود ندارد که بر ویرانه های یک دهکده عرب نشین بنا نشده باشد. NAHALAL جای MAHLOUL را گرفت» (۲۶) آنها که طی چند دهه گذشته برای اشغال کشور فلسطینی ها و سکونت در مساکن آنها به اسرائیل آمده اند و از قبل خدمت نظامی در جهت منافع امپریالیسم غرب از زندگی مرفه برخوردارند، صرفاً تطمیع نشده اند -

حتی اگر در کارخانه کار کنند و عضو یک اتحادیه باشند. حتی اطلاق واژه «اریستوکراسی کار» بدانها بسیار سخاوتمندانه است - آنها استعمارگران غاصب و مزدورند.

پوشش سوسیال - دمکراتیک صهیونیستها، بویژه از نوع حزب کار، به ارتجاعیترین اهداف خدمت کرده است. جهت پیشبرد نقشه هایشان برای فلسطین، صهیونیستها با این واقعیت مواجه بودند که ملتی که قبلاً آنجا زندگی می کرد، این امر به ایجاد چیزی در درون «فلسطین تحت الحمايه انگلستان» انجامید، که نویسنده ای آنرا «دولت در دولت» نامید - یعنی نطفه دولت جدید صهیونیستی، که از کمکهای خارجی بی شائبه ثروتمندان صهیونیست برخوردار بود، و بعنوان وسیله ای جهت اجرای طرح اسکان صهیونیستها به مثابه یک کلیت سیاسی - اقتصادی پایدار، بوجود آمد. تکامل «متعارفی» تر سرمایه داری بکمک روشهای رقابت آزاد در کسب و کار، برای شرایطی که هیچ نبود مگراشغال نظامی، متناسب نبودند. اینجا صهیونیسم «چپ» کاربرد ویژه داشت. این ایدئولوژی بر سانتر آلیسم، سخت کوشی و تفکر معتقد به فداکاری و پیشاهنگی تاکید داشت که همگی در خدمت جنگ علیه اهالی بومی و بعداً تبدیل به ژاندارم منطقه ای شدن بکار گرفته می شد.

بطور مثال «هیستادروت» قبل از آنکه یک اتحادیه کارگری رفرمیست باشد، یک جنگجو بود منجمله جنگجوی نظامی که برای منافع استعماری کارگران یهود می جنگیده «حاکان» نیروی مسلحی که نقش عمده در برقراری اسرائیل داشت، ریشه در نیروی میلیس هیستادروت داشت.

کیبوتصها، مجموعه های کنوپراتیوی کشاورزی مهاجرین صهیونیست غاصب در نواحی روستایی اسرائیل، بعنوان مظهر تعاون دمکراتیک در دولت صهیونیستی اسرائیل توسط غربیها مورد ستایش قرار گرفته اند. این کمونها نیز نقش حساس استراتژیک برای اسرائیل بازی می کند. مثلاً، در جنگ ۱۹۶۷، اعضای کیبوتصها که تنها ۲۵٪ اهالی را تشکیل میدادند، نسبتی چندین برابر در راس واحدهای جنگی (نیروهای چتریار، افسران خط نخست جبهه، و غیره) داشتند (۲۸) یک

تحلیلگر، که کیبوتص را «مکتب اسپارت ها» میخواند، این مسئله را ناشی از ارزشهای موجود در کیبوتص میداند،

منجمله انضباط، صهیونیسم افراطی، و حس تملک بر زمین، او میگوید که این حس تملک زمین است که اعضای کیبوتص را بدفاع از اسرائیل وامیدارد (۲۹)

شایعات بسیاری در مورد نزاع درونی در دولت اسرائیل میان حزب لیکود و حزب کار که گفته میشود برای ایجاد صلح در خاورمیانه کلیدی است، برسر زبانها است. سخنگویان مختلف حزب کار، هنگامیکه از دولت بیرون رفتند و مسئول سیاستهای دولت نیستند، وعده و وعید زیاد میدهند. اما تاریخ این استعمارگران غاصب سوسیال دمکرات که طرح صهیونیستی را به اجراء در آورده و بیش از دو دهه قدرت را در دولت اسرائیل در دست داشتند، بخوبی نشان میدهد که آنها دستکمی از حزب لیکود نداشته، سلطه صهیونیستی را تحکیم بخشیده، منافع عمومی امپریالیسم را تامین کرده، و با چنک و دندان علیه انقلاب فلسطین جنگیده و خواهد جنگید. همانگونه که اسحق رابین (وزیر دفاع) از حزب کار که جنگ ۱۹۶۷ را فرماندهی کرد و امروز سرکوب خونین «انتفاضه» را رهبری میکند، اعلام داشت: «ما تنها در میدان جنگ با فلسطینیها مذاکره خواهیم کرد» (۳۰)

حال که اسرائیل از تداوم «انتفاضه» لرزان است، شاهدین عینی خبر از سخت شدن موضع اسرائیلیها نسبت به فلسطینیها داده می‌گیرند اکثریت اسرائیلیها خواهان اقدامات امنیتی سختتر علیه جوانان شورشی اند. (۳۱) در حالیکه با پیشروی انقلاب فلسطین، برخی اسرائیلیها بیشک سنگر را خالی کرده و به جانب فلسطینیها میروند و بسیاری هم از هر گونه برخورد تمام عیار طفره میروند، کاملاً قابل درک است که اکثریت اسرائیلیها نسبت به دولت صهیونیست وفادار بمانند.

و این امر، از آنان خدمات ارتجاعی بیشتری را طلب خواهد کرد - آنها بخاطر آرمانی که نهایتاً محکوم به مرگ است. نظم جهان متعاقب جنگ جهانی دوم در حال از هم گسیختن است و جهان امپریالیستی دستخوش عمیقترین بحرانها است. این امر، تاکنون به خیزشها و شورشیایی در نقاط گوناگون یاد داده است. و خاورمیانه بیشک شاهد انفجارهای بیسابقه ای خواهد بود. دولت صهیونیستی تلاش می کند در شرایطی با این اوضاع مقابله کند که قبلاً توسط اشغال پردردسر جنوب لبنان، کرانه غربی رود اردن و نوارغزه ضعیف شده است. اسرائیل شدیداً در پی انعقاد قرارداد

و کم در آمدترین مشاغل وادار شده اند.

اسرائیل پس از غصب کرانه غربی روداردن و نوارغزه، در مورد تعیین سرنوشت و اداره آنها طی قرارداد کمپ دیوید با مصر مذاکره کرد. طبق این قرارداد اسرائیل نباید هیچگونه تاسیسات دائم در کرانه غربی یا نوارغزه ایجاد کند، و خروج خود را از این مناطق تدارک ببیند. در عوض، اکنون شصت هزار یهودی در کرانه غربی و دوهزار و پانصد تن در نوارغزه ساکن شده اند (۲۳).

این جای پاهای ایجاد شده توسط اسرائیل از ارزش نظامی - استراتژیک برخوردارند. اولین هدف از بین بردن یکپارچگی سرزمین فلسطینی ها است. «سازمان جهانی صهیونیستی»، استراتژی این اسکانها را قیلا بیان کرده، «زمینهای دولت (اردن) و زمینهای بایر باید بلافاصله غصب شوند. هنگامیکه این سرزمین توسط مناطق اسکان یهودیها تکه تکه شود، جمعیتی که در اقلیت هستند نمیتوانند یکپارچگی سرزمین و وحدت سیاسی ایجاد کنند» (۲۴). جاده هایی برای وصل کردن مناطق اسکان یهودیها به یکدیگر و دور زدن فلسطینی ها و منفرد ساختن آنها، ایجاد شده اند. سیاست عمومی این بوده که اعراب در محاصره مناطق اسکان یهودیها قرار گیرند. ثانیاً، مناطق اسکان اسرائیلی می بایست نقش مناطق پایگاهی

اولیه علیه هر نیروی اشغالگر را بازی کنند. اگرچه بسیاری از این مناطق اسکان میدان حفاظی مین و سلاحهای اولیه و ضدتانک دارند، (۲۵) اما ارزش نظامی آنها سمبولیک نیز هست. هر نیروی عرب یا فلسطینی که بخواهد اسرائیلی ها را از این منطقه، که تمام دنیا میدانند متعلق به فلسطینی ها است، بیرون کند، بناگرمز به ریختن خون اسرائیلی ها میشود و اینجاست که رهبران اسرائیل آن را پیراهن عثمان کرده و بهانه عملیات انتقامجویانه منحوسشان (که در آن معروفیت دارند) قرار میدهند.

شرایط فلاکت بار زندگی فلسطینی ها منبع سودهای هنگفت اسرائیلی هاست. حداقل یکصد هزار فلسطینی در کرانه غربی و نوارغزه سکونت دارند که روزها - حدود ۳۰٪ آنها بطور غیرقانونی - در اسرائیل کار میکنند، و بسیاری از اینان زنانی هستند که در خانه ها کارگری می کنند. ۲۰٪ تا ۳۰٪ کارگران عرب مزارع کلکتری صهیونیستها، کودکان زیر ۱۲ سال هستند. دستمزد فلسطینی در «خط

با شورویها برای دریافت دسته جدیدی از مهاجرین از شوروی است. اما تعداد کسانیکه مایل به مهاجرت میشوند کمتر میگردد و تعداد کسانیکه از اسرائیل مهاجرت کرده اند طی چند سال اخیر فزونی یافته است. هم اکنون بیش از یک میلیون اسرائیلی خارج از این کشور بسر می برند. این امر تهدیدی است بر قدرت ارتش صهیونیستی. نسبت مهاجرین تازه وارد در ارتش بسیار بیشتر از نسبت اهالی اسرائیل در ارتش است. این مشکلات همگی مستقیماً ناشی از جایگاه اسرائیل بمثابة ژاندارم منطقه است که مستلزم آن است که جامعه همواره در حالت جنگ باشد. بالاخره، و بعنوان اساسی ترین نکته، توده های تحت ستم سراسر گیتی از دولت مستعمراتی غاصب متنفرند و از مبارزه علیه آن حمایت می کنند. حتی خود اربابان صهیونیستها هم تلویحاً آنها را تحقیر می کنند.

فلسطینی ها

فلسطینی ها با تشکیل دولت صهیونیستی مستعمراتی و غاصب، آواره شدند. چندمیلیون آنها خارج از سرزمین فلسطین منجمد در اردن و چندصد هزار نفر آنها در اردوگاههای پناهندگان، بویژه در لبنان و سوریه، زندگی می کنند. شرایط زندگی در اردوگاهها همیشه سخت، و غالباً فجیع است. یکی از مشکلات عمده فلسطینی ها این است که، علیرغم اینکه وعده و وعیدهای شیرین همواره از زبان حکام کشورهای عرب جاری است، برخورد این دولتها بدرفتاری و تبعیض بوده است.

ششصد هزارنفر فلسطینی دیگر درون «خط سبز» زندگی می کنند. منظور از «خط سبز» مرزهای اسرائیل پیش از جنگ ۱۹۶۷ است. صهیونیستها مدعیند که در «اسرائیل دمکراتیک» با این فلسطینی ها مثل یهودیها برخورد میشود. ولی فی الواقع، آنها در هر عرصه ای از تبعیض رنج می برند. این تبعیض بکمک سلسله قوانینی که برای حمایت از «کارآکثر یهودی» اسرائیل تدوین شده اند، اعمال میشود. این قوانین از جمله عبارتند از، قانون منع فروش زمینهای تحت مالکیت «مندوق ملی یهود» (که اکثریت زمینهای اسرائیل را در اختیار دارد) به غیر یهود، قانون منع استخدام فلسطینی ها در برخی صنایع و مشاغل و غیره. فلسطینی ها نه تنها خلع مالکیت شده اند، بلکه به انجام سخت ترین

سبز» ۵۰٪ تا ۶۰٪ دستمزد کارگران اسرائیلی است، (۲۶) و تقریباً از هیچگونه حقوق کاری برخوردار نیستند. این شرایط، منبع سودهای هنگفت بورژوازی اسرائیل است. و وضعیتی را بوجود آورده که تعداد یهودیهایی که از کارهای کشیف و کم درآمد رویگردان میشوند روبه افزایش است. یهودیهایی اسرائیل بطور تیبیک سرکارگر، کارمندان متوسط دفتری و غیره اند. فلسطینی هایی که درون «خط سبز» زندگی می کنند اگرچه مستقیماً از تبعیضات خشن رنج می برند اما بخاطر سکونت در اسرائیل تحت تکفل امپریالیسم، از سطح زندگی بهتری نسبت به مثلاً اعراب کرانه غربی روداردن برخوردارند. اسرائیلی ها همواره مشتاق یادآوری این نکته هستند، و مطمئناً برای مقابله با نارضایتی فلسطینی ها بدان امید بسته اند. حوادث اخیر نشان داد این دیدگاه مبتذل تا چه حد اشتباه بوده است.

توسعه اقتصاد «مناطق اشغالی» ۱۹۶۷ از بُعد اساسی تری نیز برخوردار بوده، و صرفاً منبع نیروی کار ارزان نیست. از جمله تاکتیکهای ضدچریکی اسرائیل عبارت بوده از نابودسازی اقتصاد بومی

بنحویکه پایه های ظهور و رشد ارتش خلق در این منطقه را از بین ببرد. پس از نبرد الکرامه که طی آن «ساف» ارتش اسرائیل را به مخاطره انداخت، و تلاشهای بعدی ساف جهت برآه انداختن مبارزه مسلحانه در کرانه غربی، اعمال این سیاست از جانب اسرائیل را ضروری ساخت. اسرائیلی ها اعلام داشتند که «دریایی» را که چریکهای ساف سعی دارند در آن شنا کنند، «خشک خواهند کرد».

اسرائیل بطور سیستماتیک کشاورزی خودکفای کرانه غربی را نابودساخت، بگونه ای که دیگر نتواند نقشی در تامین ارتش خلق ایفا نماید. این حرکت بخش کلیدی سیاست فوق الذکر اسرائیل بود. اسرائیل به بهانه صدور میوه و سبزیجات، تولید گندم را کاهش داد. کنترل آب در شرایط کم آبی فلسطین، سلاحی تعیین کننده در دست صهیونیستها بوده است. فلسطینیهای کرانه غربی پول بیشتری برای مقدار آب کمتری (نسبت به همسایگان اسرائیلی خود) میدهند، بنحویکه کشاورزان (فلسطینی) «زمینهای خود را بی حاصل می یابند، در حالیکه در چشم رس خانه هایشان محل اسکان یهودیها را می بینند که چمنهای خانه هایشان آب پخش کن دارد و استخرهایشان مالا مال آب

است» (۳۷) این سیاست اسرائیل در مورد تخصیص آب باعث کاسته شدن از مساحت زمینهای زیرکشت فلسطینی ها شده است. ارتش اسرائیل آتوریت و اقامی در کرانه غربی و نوار غزه است، و باخشونت هرچه تمامتر تمامی عرصه های زندگی را زیر نظر دارد. کتابهای درسی سانسور میشوند، معلمین توسط «شین بت» (پلیس مخفی اسرائیل) ارزیابی میشوند، و ممنوعیت عبور و مرور مرتباً به اجرا نهاده میشود. حدود پنج هزار فلسطینی طی مدت پنج ماه از شروع «انتفاضه» به زندان افتاده اند - یعنی یک نفر از هر سیصد نفر اهالی مناطق اشغالی ۱۹۶۷. از دستگیری تا روز دادگاه، شین بت طبق قانون ۱۸ روز فرصت بازجویی دارد. ۸۰٪ محکومیتها در کرانه غربی و غزه بر مبنای اعترافات صادر میشوند - که صدا البته شکنجه «محرک» تعیین کننده است (۳۸). در حدود دو هزار فلسطینی در بازداشتگاهها بسر می برند. این بدان معناست که ممکن است تا مدت شش ماه بدون اقامه هیچگونه اتهامی در بازداشت بمانند. این مدت هم قابل تعدیل است. یکی از این مراکز اصلی بازداشت در «مصرای تقیه»، بسیار دور از خانه های فلسطینی ها (و دور از چشم همه) واقع شده است. زندانیان در اینجا در گرمای ۴۵ درجه در چادر نگاهداری میشوند. دارو و غذا کافی نیست و شلاق جزء برنامه همیشگی است. در اواخر فوریه، از میان کسانی که توسط اسرائیلی ها بقتل رسیدند، ۲۱ تن بر اثر خفگی ناشی از گاز اشک آور کشته شدند (منجمله سه نوزاد کمتر از ۷ ماهه، یک مرد ۱۰۰ ساله و دو زن بالای ۷۰ سال) و حداقل ۷ نفر هم بر اثر شدت ضربات وارده به قتل رسیدند. (۳۹) و با همه این تفاسیل است که صهیونیستها اظهار اطمینان میکنند که اسرائیل «تنها دموکراسی در خاور میانه» است.

سوسیال امپریالیسم شوروی

و رهائی فلسطین

سوسیال امپریالیستهای شوروی نقش خود در خاور میانه را با سلطه سنگین آمریکا بر این منطقه مقایسه کرده، و میگویند که چون منافع امپریالیستی در آنجا در خطر باشد ندارند و بنابراین متحد طبیعی کلیه کسانی که تحت سلطه آمریکا قرار دارند - بویژه مردم فلسطینی می باشند. از زمان احیای سرمایه داری در شوروی (در اواسط دهه ۱۹۵۰)، شوروی هرگز

سعی نکرده تا از هرگونه تحولی انقلابی در خاور میانه حمایت نماید، تا چه رسد به تبلیغ جنگ رها بیخشی که هدفش ایجاد دولت انقلابی فلسطین بر خاکستر اسرائیل باشد. بلکه بالعکس، مداوماً از «حق موجودیت» دولت غاصب صهیونیستی دفاع کرده و مرتباً از فلسطینی ها خواسته که آنرا قبول کنند. گریباچف اخیراً عرفات را چنین اندرز داده که «برسمیت شناختن دولت اسرائیل، توجه به منافع امنیتی ۰۰۰، عنصری ضروری در دستیابی به صلح و حسن همجواری در منطقه است» (۴۰). حتی پس از قطع روابط دیپلماتیک (شوروی) با اسرائیل متعاقب جنگ ۱۹۶۷، و هنگامیکه مصر (که در زمان ناصر رژیم هودار شوروی بود) متحمل شکست مفتضحانه ای از ارتش اسرائیل شد، شوروی باز هم ارتباطات خود را با صهیونیستها حفظ کرده و حتی شمار فراوانی مهاجر یهودی (۲۷۰ هزار تن) تنها در دهه ۱۹۷۰ به اسرائیل فرستاده است. این مهاجرین منبع نیروی انسانی عمده ای برای صهیونیستها بوده اند، چرا که بخش اعظمی از آنها تعلیم دیده، تحصیل کرده، بالغ و آماده خدمت در ارتش بودند. مهاجرین یهودی آلت دست تخاصصات امپریالیستی در منطقه قرار میگیرند، چرا که سوسیال امپریالیستها از یکسو تبلیغات ضدیهودی گسترده دارند و از سوی دیگر گوشت دم توپ به اسرائیل میفرستند (شوروی فقط به یهودیهایی که قصد مهاجرت به اسرائیل دارند اجازه خروج میدهد). اسرائیل بنوبه خود از شوروی تضمین میخواهد که تمام یهودیانی که آن کشور ترک میکنند حتماً به اسرائیل بیایند، چرا که بسیاری از آنها چنین نمی کنند. سوسیال امپریالیستها، بر حسب منافعشان، یک دوره اجازه مهاجرت می دهند و دوره دیگر آنرا تعطیل میکنند. اکنون در زمان گریباچف، شورویها سرکیسه را شل کرده اند و هر ماه به یک هزار یهودی اجازه خروج میدهند. این خود بخشی از سیاست تهاجمی گریباچف جهت گسترش نفوذ خود در اسرائیل است (۴۱). از آنجا که اسرائیل جایگاه مستحکمی در بلوک آمریکا دارد، شورویها را مجبور کرد که عمدتاً در بین رژیمهای عربی بدنبال جای پا بگردند. این امر باعث شده که جهان عرب از نظر شورویها به کشورهای «مترقی» و «مرتجع» تقسیم شود. مهم این نیست که فلان رژیم تا چه حد کمپرادور، ارتجاعی و حتی فئودالی

باشد. اگر رژیمی در خدمت منافع شوروی باشد، «مترقی» است. و اگر در جهت منافع غرب عمل کند، «مرتجع» است.

سوریه یکی از این باصطلاح رژیمهای مترقی و از سر سپردگان اصلی شوروی در منطقه است. اگر چه سوریه اکنون سالانه صدها میلیون دلار از عربستان سعودی و کویت قرض میگیرد، اما تا خرده خرده به هر دو بلوک مقروض است و ارتشش توسط شورویها تامین شده و کاملاً به آنها وابسته است. نتیجتاً سوریه کاملاً در بلوک شرق قرار دارد. هیچ چیز مترقی هم در سوریه یافت نمیشود چرا که تحت حاکمیت طایفه فئودال - کمپرادور میباشد. سازمان عفو بین المللی لیستی از ۳۵ نوع شکنجه اعمال شده در زندانهای حافظ اسد بیرون داده است. زندانیان هم مشتملند بر ناراضیان سیاسی مختلف واز جمله چند فلسطینی که برای اسدزیاده از حد انقلابیند. رژیم اسد خون خلقهای تحت ستم سوریه را نیز مکرراً بر زمین ریخته است.

طی جنگ داخلی لبنان در ۷۶-۱۹۷۵، سوریه ابتدا متحد مسیحیان مارونی مرتجع و چماقداران فالاترئیست آنها علیه «چپ» لبنان و مقاومت فلسطین، بود. این صف بندی و چند سلسله جابجایی های سریع در اتحاد عملهای پس از آن نشان داد که اسد و شرکاء بیش از هر چیز در پی منافع خودشان هستند.

نیروهای سوریه طی جنگ داخلی لبنان و در اردوگاه پناهندگان تل زعتر در لبنان نقشی مشابه نقش چند سال بعد اسرائیلیها در اردوگاههای صبرا و شتیلا، ایفا کردند. سوریهها به نیروهای فالاترئیست ارتجاعی و هودار غرب (که در آزمان متحد شان بودند) اجازه دادند تا یکهزار زن، کودک و مرد سالخورده فلسطینی را قتل عام کنند. قصد آنها برانو در آوردن الفتح (بزرگترین گروه عضو ساف) بود. (۴۲) شورویها، که صاحب تسلیحاتی بودند که سوریهها بکمال آنها جنایات خود را به اجراء در میآوردند، به غرور و لذت در کنار گود بسنده کردند. این جنایت سوریه در انطباق با سیاست زخمی کردن ساف بود، بنحویکه از استقلالش کاسته شده و تسلیم خواسته های سوریه (و شوروی) شود. اما هدف نابود کردن ساف نبود - بدین جهت شوروی برای خاتمه دادن به اختلافات برادرانه، مداخله کرد. مناسبات میان شوروی و سوریه حداقل با مناسبات میان

بلوکش در جنگ جهانی و باز تقسیم منطقه بعنوان بخشی از باز تقسیم کلی جهان است که سوسیال امپریالیستها میتوانند نقشه خاورمیانه را مجددا ترسیم کرده، صف بندیهای نوینی از نیروهای طبقاتی را بوجود آورده، وسیادت خود را بر منطقه تحکیم بخشند، تشویق طرحهای انقلابگرانه در صفوف ساف و ترغیب شیوه هایی از جنگ که بر کمکهای امپریالیستی خودشان متکی باشند، از نظر شورویها بهیچ وجه در تضاد با مغالنه شان با شیوخ فئودال امارات متحده عربی نیست. هر کدام از آنها بخشی از سیاست کسب نفوذ و تدارک نیرو برای شوروی جهت ایجاد يك صف بندی نوین از نیروهای منطقه، نهایتا از طریق جنگ جهانی است (اگر چه شورویها بیشك بیشتر بر ان نیروهای بورژوازی اتکاء میکنند که هم اکنون از دسته بندی آمریکا بیرون افتاده و نتیجتا مایل به عمل کردن در جهت تغییراوضاع کنونی اند) (۴۷)

انقلاب و جنگ راستین خلق هیچ جایی در محاسبات شوروی ندارد، مگر بعنوان تهدید بالقوه ای که میبایست باشدت هرچه نامستر درم کوبیده شود، نقشی که خود اسرائیل میتواند در برخی صف بندیهای آتی ایفاء کند، از نظر شورویها دیگر به عادلانه بودن امر فلسطینی ها بستگی ندارد؛ همانطور که امروزه حمایت از اسد به «مترقی» بودن او - که بهیچوجه نیست - هیچ ربطی ندارد. آنچه که اهمیت دارد منافع امپریالیستی شوروی است: در حالیکه برخی سران هوادار شوروی در ساف بیشك مشتاقانه در انتظار بهره بردن از تلاشهای ولینعمت خود هستند، فی الواقع ممکن است در نهایت امر با چیزی روبرو شوند که اصلا انتظارش را نداشتند - مثلا يك تکه زمین فلسطینی نشین، بدون هیچ حق و اختیاری، تحت سلطه يك اسرائیل جدید و هوادار شوروی. همانگونه که گرومیکو تصریح کرد: «تا جایی که به شوروی مربوط میشود، تنها يك نوع منطق برمسائل خارجی ما حاکم است: اینکه چه چیزی برای شوروی بهتر است» (۴۸)

رژیمهای عربی، اسرائیل و جنبش رهاایشخ فلسطین

علیرغم اینکه رویزونیستها مایلند رژیمهای عربی را به «مترقی» و «مرتجع» تقسیم کنند، کل چارچوب دولتها و مناسبات قدرت در خاورمیانه

ایده های انقلابی در حرف چیزی نیستند مگر اینکه مورد حمایت يك قدرت واقعی قرار گیرند» (۴۵) چه کینه ای نسبت به علم انقلاب پرولتاریا و آگاهی و بسیج توده ها، که شالوده برداشتن سلاح - که چینی هامقدار زیادی از آن را تامین کردند - و کسب قدرت انقلابی دولتی است!

«کنفرانس بین المللی صلح» مهمترین بخش طرح شورویها می باشد که بیش از ۲۰ سال است آنرا تبلیغ میکنند. در این طرح، توده ها نظاره گران منفعلی هستند که هیچ نقشی بعهده ندارند مگر نظاره قدرتهای بزرگ - طبیعتا منجمله شوروی - در تصمیم گیری بر سر سرنوشت منطقه و احیانا مبارزه برای تقویت موقعیت شوروی بر سر میز مذاکره، تا شاید احتمالا آقایان روس بخش بزرگتری از کیک که قرار است بریده شود را به آنها بدهند. این شیوه اصلی سوسیال امپریالیستها جهت در دست گرفتن ابتکار عمل، تشویق نیروهای مقاومت فلسطین به اتکاء بر قدرتهای بزرگ، و خنثی کردن امر بپاخیزی يك جنگ خلق راستین که میتواند اسرائیل را در هم شکند و انقلاب را علیه کلیه امپریالیستها به پیش ببرد، میباشد.

باید توجه داشته باشیم که شورویها مخالف هر گونه مبارزه مسلحانه فلسطینیها نیستند، بلکه مخالف آن (تخیلات احمقانه) اند که معتقد است سلاح سيك و جنگ خلق راه پیش روی هستند. بدین ترتیب، شورویها در حالیکه کمبود نفقات ارتش اسرائیل را با گسیل مهاجرین یهود تامین میکنند، تانك و سایر سلاحهای سنگین در اختیار ساف قرار میدهند و کادراهیشان را در آکادمیهای نظامی شوروی برای انجام جنگ منظم تعلیم میدهند. منطق خاصی براعمال سوسیال امپریالیستهای شوروی حاکم است. آنها خواهان نابودی اسرائیل نیستند. آنها نمیخواهند کلیه نیروهای ارتجاعی فئودالی و تحت الحمايه امپریالیسم در منطقه بر افتند و حاکمیت انقلابی توده ها اعمال گردد.

آنچه که پشت سیاستهای چندجانبه و گوناگون شوروی در خاور میانه لانه کرده، این است: در پرتو سلطه بلامنازع آمریکا بر منطقه، امروز شورویها نمیتوانند روی پیشروی کامل در منطقه و کسب تکه های بزرگتر حساب باز کنند. در عوض باید به بهترین وجه برای نفوذ در رژیمها و جنبشهای موجود مانور دهند. نهایتا، تنها از طریق شکست دادن آمریکا و

آمریکا و اسرائیل برابری میکند. اسد باید از لحن «نه» گفتن اربابش بفهمد که تا چه باید دراز هم دریدن ساف پیش رود و کی باید دست نگه دارد.

شورویها مغروانه به «کمکهای» خود به امر فلسطین (منجمله اسلحه برای ساف) اشاره میکنند. اما نگاهی از نزدیک به نوع این کمکها و هدفی که دنبال میکنند، تنها

کارآکتر امپریالیستیشان را بیش از پیش عیان میسازد.

هنگامی که ساف برای نخستین بار مبارزه مسلحانه رادر اواسط دهه ۱۹۶۰ آغاز نمود، هنگامی که جنگ چریکی هنوز ضعیف بود، وسمت و سو و کاراکتر آن مشخص نشده بود، هنگامیکه کلیه امپریالیستها ومرتجعین جهان در محکوم کردن این مبارزه و در هم شکستن آن متحد شده بودند، هنگامیکه صهیونیستها حملات لحام گسیخته ای برای بیرون کشیدن ریشه های چریکها از درون اسرائیل انجام میدادند، و ملك حسین سرکوب خونین وخالنه چریکها را در «سپتامبر سیاه» ۱۹۷۰ تدارك دید، شوروی، این «ناجی فلسطینی ها»، در این موقعیت تعیین کننده چه موضعی گرفت؟ اینست حمایت شوروی از ساف: «مقرله انقلاب قهر آمیز، که اپورتونیستهای اولترا-چپ تلاش دارند بر جنبش ملی - رهایی بخش تحمیل کنند، هیچ وجه اشتراك با مارکسیسم - لنینیسم ندارد. اینگونه ژست های «انقلابی» تنها میتواند در جبهه واحد ضد امپریالیستی تفرقه ایجاد نماید، و از تکامل بیش از پیش آن جلوگیری کند» (۴۳) شوروی کسانی را که «افراطیون دیوانه در میان فدائیان» میخواندشان محکوم کرد و آنها را «پیروان شعار، هرچه بدتر، بهتر» نامید. (۴۴)

شورویها بر هر چیزی که خطر کشاندن توده های ستمدیده منطقه به جنگ انقلابی را در برداشت، میبناهند. هارترین حملات آنها، بر موج عظیم گدازه های انقلابی بود که از انقلاب فرهنگی چین سرچشمه گرفته و بر سراسر جهان گسترانیده شد. کاسکین رئیس جمهور وقت شوروی چنین دهان باز کرد: «شعارهای انقلابی تنها خلاف منافع اعراب عمل میکند: به چین بنگرید، آنها خط بسیار سرسختانه انقلابی دارند و میگویند که اگر شما بجنگید، کمکتان خواهند کرد. اما چه کمکی از دست آنها بر میاید؟ ده تا مقاله؟ صد تا اجلاس؟

امروز محصول امپریالیسم است. واحدهای سیاسی دول عربی نتیجه تقسیم کمابیش الله بختکی بقایای امپراتوری عثمانی است. امروزه، دارودسته های رنگارنگ شیوخ، افسران ارتش، باندهای فئودال و رئیس جمهورهای کمپرادور بر گرده صدمیلیون توده پرغلیان تحت ستم عربچمبانه زده اند و اینرا مدیون زور بازوی حامیان امپریالیستشان هستند. کل این تنظیمات دولتی، همچون خانه ای پوشالی است که ستونش ساختگی ترین دولت منطقه یعنی دولت غاصب صهیونیستی است.

موقعیت محوری اسرائیل بعنوان تحکیم کننده نظم ایجاد شده در خاورمیانه توسط امپریالیستهای متعاقب جنگ جهانی دوم بدین معنی است که امروزه، هرچقدر هم که رژیمهای عرب به صهیونیستها پارس کنند (۱۹)، خودشان از پروسه انقلابی که برای درهم شکستن اسرائیل لازم است، هراسانند. بسیج توده های فلسطینی و عرب در جنگ خلق علیه اسرائیل و اربابان امپریالیستش، کل سیستم مناسبات دولتی وابسته به امپریالیسم که پس از جنگ ایجاد شده است، منجمله موجودیت خود این دایناسورهای ارتجاعی را، زیر سوال می برد. رژیمهای مرتجع و یا به اصطلاح مترقی عربی هردو مثل هم از یکسو می کوشند تا با برگزاری کنفرانسهای مطبوعاتی در ستایش از «الانتفاضه»، وعده و وعید حمایت از رهایی فلسطین بدهند، و از سوی دیگر به عبث تلاش می کنند تا جرعه های جنبش را که در میان فلسطینی ها و نیز تحت سلطه گان خودشان زده شده است، خاموش کنند. در اردن، تظاهرات مدافعین «الانتفاضه» مکررا توسط پلیس ملک حسین در هم شکسته شده است. در مراکش، هلیکوپترهای پلیس تظاهرکنندگان را به گلوله بستند که در نتیجه عده ای کشته شدند. در کویت، بلافاصله پس از «الانتفاضه» چند ده فلسطینی بازداشت شده اند. و در سوریه، تنها پس از آتش بس موقت میان اسد و عرفات بود که فلسطینی ها اجازه یافتند فقط برای يك روز به خیابانهای دمشق بریزند. (۵۰)

به اصطلاح حمایت دول عربی از ساف غالبا شکل «پول حفاظتی» (باج دادن برای دست نخورده نگاهداشتن موقعیت خود - م) بخود میگیرد. آنها با ایجاد روابط «حسنه» با ساف امید دارند که خشم توده های عرب را در برابر جنایات صهیونیسم و

امپریالیسم فرو نشانند و مقاومت فلسطین را قانع سازند که توده های تحت ستم آنها را به مبارزه انقلابی فرا نخوانند. هدف دیگری که این «حمایت» دنبال میکند عبارت از این است که مقاومت فلسطین را از اتکاء بخود دور ساخته و آنرا بسوی آن شیوه های تشکیلاتی و مبارزاتی که از وابستگی بدین «هدایای» هنگفت رژیمهای عرب ناشی میشوند برانند. از جمله با دور نگاه داشتن پایگاههای ساف از مناطقی که می تواند توانایی جنگی خود را از توده های فلسطینی تامین کند، و حتی با جدا نگاه داشتنشان از اهالی خود آن کشورها که پایگاهها در آن قرار دارند. حکام عربی با استفاده از این مناسبات همچنین توانسته اند نبض ساف را در دست بگیرند و از جدیدترین طرحهای سیاسی و نظامی ساف به بهانه پیش بینی بودجه برای این طرحها، مطلع میگردند. (۵۱) این امر باعث میشود که رژیمهای عربی نارضایتیهای درون صفوف جنبش مقاومت فلسطین را در جهت منافع خود هدایت کنند، که در تحلیل نهایی به معنی تبدیل جنبش به آلت دستی در رقابتیهای امپریالیستی است. (۵۲)

انقلابیون فلسطین برای اینکه به پیش بروند باید کلیه دشمنان خود را بشناسند. آنها در صورتیکه موفق به ترسیم مسیر رهایی شده و ضربات سخت تری بر عمده ترین کارگزاران امپریالیستها در منطقه وارد آورند، بیشک نه تنها خشم سایر کارگزاران امپریالیسم و ارتجاع را برخواهند انگیزد بلکه جرعه های انقلاب را در میان صفوف گسترده ستمدیدگان عرب خواهند پراکند، که پیش در آمدی بر فروزان شدن شعله های سرخ جنگ انقلابی در سراسر منطقه خواهد بود و کل سامان امپریالیسم و ارتجاع را گر خواهد داد.

دولت کوچک، «ملت یهود» و انقلاب فلسطین

طیف گسترده ای از نیروهای گوناگون پشت سر با اصطلاح راه حل «دولت کوچک» فلسطینی صف کشیده اند. از آنجمله اند بلوک شوروی، سوسیال دمکراتهای بویژه اروپا، برخی رهبران عرب و با اصطلاح صلح طلبان گوناگون اسرائیلی. خود ساف نیز اینرا به شکل ماده الحاقی به «برنامه» سال ۱۹۷۴ خود اضافه کرد. در آنجا قید شده که يك دولت فلسطینی باید «بعنوان يك آئوریت ملی بر هر بخش آزاد شده» تشکیل شود، که از آن چنین مفهوم میشود

که منظور نوار غزه و بویژه کرانه غربی است.

اگرچه نیروهای مختلف بر مبنای منافع خودشان از راه حل دولت کوچک دفاع میکنند، اما استدلالشان مشترک است. نخستین استدلالشان اینست که آنرا تنها راه حل عادلانه می بینند. چرا که یهودیها باید دولت خود را داشته باشند و فلسطینیها هم دولت خودشان را، و این امر به مخاصمات خاتمه داده و صلح را به خاورمیانه ارمغان میآورد. این منطق رایج از سوی امپریالیستها مطرح میشود اما هوادارانی هم درون ساف دارد، منجمله «جبهه دمکراتیک برای آزادی فلسطین» (DFLP) تحت رهبری نائف هواتمه است. این «جبهه» یکی از شاخه های هوادار شوروی در ساف است که مدعیست طی تحلیلی «مارکسیست - لنینستی» به این نتیجه رسیده که یهودیهای اسرائیل خود را بصورت يك ملت منسجم کرده اند و بنابراین دارای حق تعیین سرنوشت هستند.

این استدلال، مسئله ملی را از زمینه جهانی - تاریخی آن جدا میسازد همانگونه که بیانیه جنبش انتر ناسونالیستی تصریح میدارد: «در عصر ما، مسئله ملی دیگر مسئله داخلی کشورهای منفرد نبوده، بلکه به تابعی از مسئله انقلاب پرولتری جهانی تبدیل شده، و نتیجتا حل تمام عیار آن مستقیما به مبارزه علیه امپریالیسم وابسته گشته است». چگونه دفاع از «حق تعیین سرنوشت» اسرائیل به مبارزه علیه امپریالیسم خدمت میکند؟ این استدلال که بر طبق آن، یهودیهای اسرائیل يك ملت را تشکیل میدهند و توده های یهودی باید بمنابیه قربانیان صرف امپریالیسم و صهیونیسم نگریسته شوند، این نکته را نادیده میگیرد که امپریالیسم آنها را عمدتا در به انقیاد کشیدن کل منطقه مورد استفاده قرار میدهد. فی الواقع این استدلال، موجودیت پایگاه کلیدی امپریالیسم در منطقه را از لحاظ ایدئولوژیک توجیه کرده و در نتیجه موجب تقویت امپریالیسم میشود.

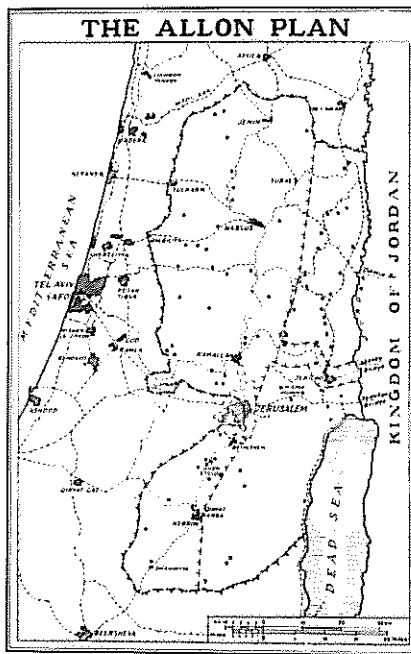
حتی بمعنایی، اگر یهودیهای اسرائیل بمقام يك «ملت» صعود کرده باشند، هیچ تغییری در نکته اساسی بوجود نیامورد. چرا که اینچنین ملیتی چیزی به جزء يك ملیت غاصب مسعمراتی نیست و بمنابیه يك موجودیت سیاسی (بمنابیه يك دولت) لایق نابود کردن است. اما یهودیها، يك ملت نیستند. مذهب

آفریقای جنوبی که در آنجا چهره های سیاه در واقع سطره نژاد پرستانه آفریقای جنوبی را اعمال میکنند. این تنها نوع دولت کوچک است که امپریالیسم ممکن است ایجاد کند. هیچ چیز انقلابی در این طرح بچشم نمیخورد. چرا که مسئله اساسی ستم وارده بر توده های فلسطینی را حل نکرده و صرفا چهره های فلسطینی در راس حاکمیت امپریالیستی - صهیونیستی قرار میدهد.

نکته اساسی اینست که خود امپریالیستها هیچ قصد ویا توانایی واقعی ایجاد یک دولت کوچک معتبر را ندارند. هیچکدام از دو بلوک امپریالیستی از هژمونی لازم جهت درآنداختن چنین طرح ناپایداری که ناظر بر بهم زدن تنظیمات کنونی و بوجود آوردن تقسیمات نوین باشد، برخوردار نیستند. بلوک غرب آگاه است که این چنین اقدامی به روندهایی پامیدد که میتوانند منطقه را در جوشش و بی ثباتی سیاسی کیفیتا عالیتری در بغلنند. تلاش در دستکاری مرزها و سیستمهای حکومتی آنها در یکی از استراتژیک ترین کانونهای محرکه جهان نیازمند هژمونی معینی است - از نوعی که مثلا آمریکا پس از پیروزی در جنگ جهانی دوم از آن برخوردار بود: که آمریکا حاکم بلا منازع جهان امپریالیستی بود، سرمایه را در سطح جهانی بازسازی کرد و تدابیر استراتژیک منجمله تشکیل دولت اسرائیل را جهت تحکیم تقسیم بندی نوین به پیش برد.

آمریکا دیگر از این نوع هژمونی بی منازع برخوردار نیست، و نتیجتا قادر نیست یک دولت واقعی فلسطینی - حتی هوادار غرب - را ایجاد کند. اولاً، ایجاد و تحکیم اسرائیل طی سالها به این منظور بوده که بمثابة یک سک هار پاچه گیر بطور مداوم نگهداری بدهد، و نتیجتا بطور مرتب به جنوب لبنان، غزه، کرانه غربی و غیره گسترش یابد. باز پس گرفتن مناطق اشغالی ۱۹۶۷ از اسرائیل و ایجاد یک دولت کوچک - هرچقدر هم دولتی ارتجاعی باشد - ضدیت با نیروی محرکه اساسی دولت صهیونیستی بوده، و در نتیجه موقعیت امپریالیسم را تضعیف خواهد نمود. ثانیاً،

از آنجا که چنین دولتی زیردماغ اسرائیلی که بر بخش مرکزی سرزمین سابق فلسطینی ها مسلط است ایجاد خواهد شد، بناگیز ناراضایتی از امپریالیسم و صهیونیسم تلنبار شده و منجر به بی ثباتی و تداوم انقلاب توده های فلسطینی خواهد



خطوط متارکه جنگ ۱۹۴۹
منطقه ای که می بایست طبق طرح آلون به اسرائیل ملحق شود.
محلهای اسکان یهودیها در کرانه غربی منطقه
انحاق شده به اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷.

طرح دولت کوچک از سوی حزب کار

از «هویت» و «استقلال» بدهد ثانیاً، «رژیم را حفظ کند، معترضین و سایر منابع بی نظمی داخلی را سرکوب کند، و تعهدات دولت در مورد عدم اجازه به انجام حرکات قهر آمیز نسبت به دولت های همسایه را اجراء کند» (۵۳) عبارت دیگر، تفنگ دولت کوچک نه بسوی اسرائیل، بلکه بروی فلسطینیها که جرات حمله به اسرائیل کرده باشند، شلیک خواهد کرد! و تازه چنین پیشنهاداتی به فلسطینیها بسیار سخاوتمندانه تر از آنند که بتوانند طرفدارانی در اسرائیل و آمریکا بیابند. چرا که آنها خواهان تضمینهای بسیار سختی برای امنیت اسرائیل میباشد! (۵۴)

حزب کار اسرائیل صریحاً دست شستن از بخش اعظم کرانه غربی را در برنامه اش قد غن کرده است. بنابراین هیچ کدام از طرحهای پیشنهادیش تا این حد را در بر نمیگیرند. بطور مثال «طرح آلون» که طرح عمده پیشنهادی حزب کار است، بدین شکل پیشنهاد تقسیم کرانه غربی را مطرح کرده که دولت کوچک آتی را عملاً در محاصره نیروهای اسرائیلی قرار میدهد - منجمله از سوی شرق - (رجوع کنید به نقشه) - این طرح افشاگر راه حل دولت کوچک است که فی الواقع شیر بی یال و دم واشکم است - مثل بانئو نشینهای فلاکتیار

بخودی خود تعیین کننده یک ملت نیست. این موضوع همانقدر در مورد یهودیگری صادق است که در مورد مسیحی گری ویا سایر مذاهب مصداق دارد. لنین بسیار پیشتر از این متذکر گردید که یهودیها همانند پیروان سایر مذاهب در همه جا یافت میشوند.

جدا از فرایض مذهبی (و تعصبات مذهبی منتهجه) چه چیزی میان یهودیان کیف و یهودیان نیویورک، تونس، بوئیس آیرس، ویا حتی تل آویو مشترک است؟ در حقیقت، اکثریت عظیمی از یهودیها نه در اسرائیل، بلکه در آمریکا و شوروی زندگی میکنند. استقرار یک بخش از یهودیها در یک نقطه جغرافیایی مشخص توسط امپریالیسم، به یکباره آنها را به ملت تبدیل نمیکند. این کار آنها را به پایگاه سربازان مزدور، یعنی ضمیمه ای از خود امپریالیستها، بدل میکند، نه به ملتی دارای حق تعیین سرنوشت. این حق در مورد اسرائیلیها صرفاً بمعنای حق ادامه خلع ید از مردمانی که او از سرزمینشان رانده، و حق ادامه کارگزاری امپریالیسم در منطقه است!

یک استدلال رادیکالتر در مورد راه حل دولت کوچکتر اینست که تشکیل این دولت میتواند «گامی تاکتیکی به پیش» در جهت توانایی بخشیدن به نیروهای ساف برای پیشبرد هر چه موثرتر مبارزه علیه اسرائیل، باشد.

امپریالیستها بهیچ وجه اجازه ایجاد دولت کوچکی را که بنحوی به پایگاهی برای تداوم مبارزه انقلابی بدل گردد، نمیدهند. نگاهی به برخی طرحهای آنها در مورد دولت کوچک نشان میدهد که این چنین استدلالی تا چه اندازه غیر انقلابی است.

پیشنهاد یک تحلیلگر اسرائیلی (که شیوه تفکرش در انطباق با جناح «چپ» حزب کار اسرائیل است) را در مورد دولت کوچک، بنگرید. او مُصر است که هرگونه دولت کوچک فلسطینی آتی، اولاً، نباید به هیچ ارتش خارجی از هر نوعی اجازه استقرار بدهد. ثانیاً، باید محدودیتهای معینی را در مورد توانایی های نظامیش قبول کند، که این یعنی فقط نیروی پلیس داشته باشد.

همانگونه که تحلیلگر اسرائیلی توضیح میدهد، نیاز دولت کوچک به قدرت نظامی شدیداً محدود خواهد بود. این قدرت نظامی تا بدان حد میتواند وجود داشته باشد که به دولت جدید نشانه هایی

شوروی



اسرائیل بکار گرفته شوند. (۴)

شاید رای شوروی در سازمان ملل (مبنی بر تأیید تشکیل اسرائیل)، مهمترین نقطه عطف (در این ارتباط) باشد. شورویها قبلاً خواستار راه حلی بدون تقسیم فلسطین، شده بودند. هنگامیکه این نظرشان پیش نرفت، به حمایت از پیشنهاد مورد تأیید آمریکا یعنی تقسیم فلسطین به دو دولت عرب و یهودی برخاستند. مدتی کوتاهی پس از آن، صهیونیستها بطور یکجانبه تأسیس دولت اسرائیل را اعلام داشتند و بشکل نظامی برای ایجاد دولت اقدام کردند. فلسطینی ها و سایر نیروهای عرب به ضد حمله دست زدند.

در چنین لحظه مهمی، شوروی نه در کنار توده های عرب بلکه در کنار صهیونیستها ایستاد. گرومیکو (که بعداً یکی از علمداران سرنگونی دولت سوسیالیستی پس از مرگ استالین، و بزرگترین سیاستمدار سوسیال امپریالیستی در این زمان شد) از جانب شوروی در سازمان ملل رای داد. او این تصمیم را بدین نحو توضیح داد: «ما نمیتوانیم با این اظهار که تقسیم فلسطین تصمیمی علیه اعراب و کشورهای عربی است، موافقت کنیم. اعتقاد عمیق ما اینست که این تصمیم منطبق بر منافع اساسی ملی یهودیها و اعراب هر دوست. (۳)»

پراودا مقاومت مسلحانه اعراب در برابر تأسیس فلسطین را تحت عنوان «یک اشغالگری غیرقانونی» محکوم کرده و اعلام نمود که «تجاوز بی جهت به دولت جوان یهود با بدترین قضاوتهای مردم شوروی و مردم مترقی سراسر جهان روبرو خواهد شد.» (۴)

توضیحات بسیاری در مورد این موضع شوروی ارائه شده است. اولاً، دفاع شوروی از «حقوق ملی» یهودیها میتواند یک مانور دیپلماتیک بوده باشد. استالین و نیز لنین پیش از وی، به وضوح علیه این نظریه که یهودیها یک ملتند پلیمیک کرده و در مقابل متذکر شده بودند که یهودی گری یک دین

هنگام تأسیس اسرائیل در ۱۹۴۸، شوروی هنوز یک کشور سوسیالیستی تحت رهبری استالین بود. سیاستی که رهبری شوروی نسبت به تأسیس اسرائیل اتخاذ نمود عمیقاً اشتباه بوده و نتایجی منفی و جدی برای مبارزه انقلابی در بر داشت.

جنبش بین المللی کمونیستی با غرض توپهای انقلاب اکثر، در خاورمیانه تبارز یافت. کمیترون در ترغیب جنبش کمونیستی در فلسطین کار کرده و در این زمینه موفقیتی نسبی کسب کرده بود. کمیترون تحت رهبری لنین و سپس استالین، صهیونیسم را بمشابه آلت دست امپریالیسم انگلیس محکوم ساخته بود. بطورمثال، کمیترون با قبول حزب کمونیست فلسطین به جرگه خود در ۱۹۲۳، بر ضرورت «حمایت از رهایی ملی اهالی عرب از قید اشغالگری انگلیسی - صهیونیستی» (۱) از سوی این حزب تأکید ورزید. اما بیست سال بعد درست در لحظه تعیین کننده تأسیس اسرائیل صهیونیستها را مورد حمایت قرار داد.

علیرغم اینکه بررسی کامل ریشه های این اشتباه خارج از چشم انداز این مقاله است، بد نیست به دلایل بلاواسطه تصمیم شوروی در به رسمیت شناختن و حتی برای مدتی، حمایت از صهیونیستها، بپردازیم.

اولاً، اکثریت جنبش بین المللی کمونیستی از تشکیل دولت صهیونیستی حمایت کردند. چین تحت رهبری مائو یک استثنای عمده بود. انبوهی محموله اسلحه در سال ۱۹۴۸ توسط چکسلواکی به هاگانا سرازیر شد. گروه معروف «اشترن» تحت رهبری مناخیم بگین روز نامه های مخفی خود را تا سال ۱۹۴۹ در بوخارست، بوداپست و پراگ منتشر میکردند. شورویها مقاومت اعراب در برابر تأسیس اسرائیل را محکوم کرده و حتی هواپیما در اختیار صهیونیستها قرار داده و خلبانان آنها را تعلیم دادند که در سال ۱۹۴۸ برای جنگ با ارتشهای اعراب مخالف ایجاد

شد. ایجاد دولت «بی اختیار» فلسطینی باعث ختم مبارزه قاطعانه توده های فلسطینی نخواهد شد. و بالاخره، این بی ثباتی فضا را جهت مانور دادن شورویها باز می کند، و آمریکایی ها زیربار چنین چیزی نمی روند. یک وزیر کابینه از حزب لیکود بنام «موشه آرنز» در تابستان ۱۹۸۷ چنین استدلال نمود که حتی شرکت شوروی در یک کنفرانس بین المللی «نمیتواند چارچوبی مناسب، و جو عاری از فشاری را که لازمه یافتن راه حل است ایجاد کند چرا که مسئله صرفاً مسئله مناطق و مرزها نبوده بلکه پای موجودیت اسرائیل در میان است. تنها نتیجه اینکار (یعنی دخالت شوروی) وارد آمدن لطمات شدید به اسرائیل و افزایش قدرت و پرستیژ شوروی در منطقه خواهد بود.» (۵) سیاست آمریکا با این نظر تفاوتی ندارد. (۶)

شورویها امروزه قادر به تغییر شرایط نیستند، و بنابراین تأسیس یک دولت کوچک هدفی جدی در استراتژی شوروی در منطقه نیست. بدین دلیل است که شورویها بطرزی چنین استثنائی در مورد مسئله فلسطین منعقدند، در صورتیکه پیرامون حل مسائل افغانستان، آنگولا و غیره مرتباً پیشنهاد عرضه می کنند. آنها ترجیح میدهند به سرمایه گذاری در تضادهای رژیمهای عربی با اسرائیل ادامه دهند، حضور نظامی خود - منجمه از طریق فروش تسلیحات - را گسترش دهند، موقعیت خود را در هر آنجا که امکانپذیر است تقویت کنند، و منتظر فرصتهای مناسبتر بشینند. در عین حال، خودشان را از راه حل دولت کوچک جدا نمیکند تا مگر شوروی را بعنوان متحد کسانی که توسط آمریکا و اسرائیل سرکوفت خورده اند، حاضر نشان دهند.

بدین ترتیب، امروزه شورویها نمیتوانند پیوند قدرت میان آمریکا و اسرائیل را از هم بگسلند. از سوی دیگر آمریکا هم قادر نیست در چارچوب راه حل «دولت کوچک فلسطین» بطور موثر در را بروی نفوذ شوروی ببندد، تاچه رسد به اینکه از آن (دولت کوچک - م) برای خواباندن شورش ستمدیدگان فلسطینی استفاده کند. نتیجتاً، هرگونه پیشرفتی بسوی ایجاد یک دولت کوچک فلسطینی در مناطق اشغالی ۱۹۶۷ نامحتمل بوده و باین بست روبروست.

بنابراین، راه حل دولت کوچک تحت

بقیه در صفحه ۷۵

سوسیالیستی و تأسیس اسرائیل

است. هیچ دلیلی برای تغییر در این دیدگاه وجود ندارد.

بالعکس این مسئله احتمالا تلاشی بود از جانب رهبری شوروی در استفاده از تضاد موقت صهیونیستها با انگلیسها، جهت تشدید تضادهای میان دستگاه مستعمراتی کهنسال انگلیس و امپریالیستهای آمریکائی تازه وارد برای پیشگیری از تحکیم پنجه های هردوی آنها بر روی منطقه (۵۰) دلیلی که این دیدگاه برای تأیید استدلالش می آورد این است که شوروی هافکرمی کردند دارای نیروئی میانی در میان صهیونیستها که قادر است مستقل از دو بلوک امپریالیستی غربی عمل نماید. شوروی از پرستیژ بسیاری در میان توده های یهود برخوردار بود. چرا که تلاشهای بینظیری جهت نجات یهودیها از چنگ نازی ها بعمل آورده بود و بار عظم چنگ در اروپا را بدوش کشیده بود. مضاف بر این بخش عظیمی از رهبری صهیونیستها در کشورهای بلوک شوروی ریشه داشتند. تقریباً یک سوم اعضای کابینه اسرائیل طی دوره ۷۲-۱۹۴۸ روسی الاصل بوده و ۷۰٪ از اتحاد شوروی و اروپای شرقی مهاجرت کرده بودند، منجمله گلدامایر، بن گورین، شامیر و غیره. حتی گرایشات صهیونیستی مهمی هم وجود داشتند که از برقراری «دیکتاتوری آتی پرولتاریای یهود بر یهودیان فلسطین» سخن میگفتند.

باید در نظر داشت که در این زمان درست متعاقب چنگ جهانی دوم) تضاد میان اردوگاه سوسیالیستی تحت رهبری شوروی و اردوگاه امپریالیستی بسیار شدید بود. امپریالیستهای آمریکایی فشار زیادی بر شوروی که شدیداً داغان شده بود وارد میاوردند. اما هر چقدر هم مبارزه نیروهای انقلابی در رهبری شوروی با این حلقه محاصره ممکنست صحیح بوده باشد، اما این امر که دولت سوسیالیستی می خواهد با حاد کردن تضاد میان دشمنانش به دفاع از خود بپردازد نمی بایست

بر مبنای تابع کردن جنبش های انقلابی به منافع کشورهای سوسیالیستی انجام گیرد. همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بیان میدارد: «دفاع از کشورهای سوسیالیستی همواره باید نسبت به پیشرفت عمومی انقلاب جهانی تبعی باشد و هرگز نباید همطراز (و مطمئناً نباید جانشین) مبارزه بین المللی پرولتاریا قلمداد شود» (۶).

اگر رهبران شوروی تلاش داشتند تضادهای میان امپریالیستها را مورد استفاده قرار دهند در بهترین حالت باید گفت که این چنین تاکتیکی بغلط درک گردید و به ضد خود تبدیل شد. این تاکتیک نهایتاً در خدمت روغنکاری مانور های امپریالیستهای غربی در منطقه قرار گرفت. امپریالیستهای غربی بدین ترتیب توانستند با راحتی بیشتری، منجمله از طریق تأسیس اسرائیل، هژمونی پس از چنگ جهانی دوم خود را تثبیت کنند. مضاف بر این، سیاست رهبری شوروی تأثیراتی مخرب بر جنبش انقلابی فلسطین و عربی داشت. با اطمینان میتوان گفت که از مارکسیسم - لنینیسم حرکت شوروی در برسمیت شناختن و حمایت از تأسیس اسرائیل تداعی میشد و این مسئله روند پرولتری انقلابی در میان نیروهای عرب و فلسطینی را عقب انداخت و باعث رشد نیروهای بورژوا ناسیونالیست ضد کمونیست مثل « جنبش ناسیونالیستی عرب » گردید (۷) بعلاوه، این موضوع که یهودیها یک ملتند و بنابراین اسرائیل دارای « حق موجودیت » است، در میان صفوف جنبش مقاومت فلسطین راه یافت و با نتایجی منفی در ساف ظهور مجدد یافت. باید تصریح نمود که سرطان رویزیونیسم در این زمان تاحد زیادی راه خود را بدرون جنبش بین المللی کمونیستی و حتی بدرون صفوف بالائی حزب کمونیست شوروی باز کرده بود به همین جهت، غالباً مشکل می توان سیاست نیروهای پرولتری را که می خواستند با

امپریالیستها مبارزه کنند اما در اینکار دچار اشتباه شدند را از خط رویزیونیستی کسانی که صرفاً می خواستند حاکمیت سوسیال امپریالیستی خود را برقرار سازند، تمیز داد. بهرحال، اشتباهاتی رخ دادند که در این مورد خاص بسیار فاجعه آمیز بودند. برسمیت شناختن و حمایت شوروی از صهیونیستها بخشی از میراث منفی جنبش بین المللی کمونیستی است.

بقلم و.ک.س

پانویسها:

- ۱- کرامر، صفحه ۱۳-۷
- ۲- کرامر، صفحه ۱۰۱
- ۳- بهیجانی، شوروی و ناسیونالیسم عربی: ۶۶ - ۱۹۱۷ (اشارات روتلج اند کیگان پل، لندن، ۱۹۸۶) صفحه ۵۸
- ۴- کرامر، صفحه ۳۱
- ۵- بهیجانی صفحه ۸۴-۸۲
- ۶- بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صفحه ۱۹
- ۷- این نیروها از اشتباهات جنبش بین المللی کمونیستی استفاده کرده و برآتش ضد کمونیسم دمید، پان اسلامیسیم و پان عربیسم و سایر راه های نهایتاً تسلیم طلبانه را تبلیغ کردند. طنز قضیه در اینجاست که اکنون بسیاری از این نیروها در جنبش مقاومت فلسطین مثل جرج حبش (DFLP) و نایف هواتمه (DFLP) و یا عموماً در جهان عرب، تغییر عقیده داده و پس از احیای سرمایه داری در شوروی به وحدت یا شوروی رسیده و از سیاستهای دولت سوسیال امپریالیستی کنونی حمایت میکنند. احزاب کمینترن در کشور عربی که حتی پیش از واژگونی سوسیالیسم در شوروی آغشته به رویزیونیسم و رفرمیسم بودند پس از آن تبدیل به احزابی رویزیونیسم شدند.



ارتجاع عرب - دشمن دیگر "الانتفاضة"

بودنش، ضربه ای واقعی بر نظریه «قدرت فناپذیر اسرائیل» و «نیروی نظامی شکست ناپذیر»ش و غیره وارد آورد.

..... خیزش که در غزه شروع شده بود سرعت در میان توده های فلسطینی کرانه غربی و سپس کل فلسطین اشغالی (که به غلط اسرائیل خوانده میشود) گسترش یافت. شعله های انقلاب درست زمانی زبانه کشید که کنفرانس ریگان - گرباچف، کنفرانس سران عرب در امان، و برقراری مجدد مناسبات با رژیم تسلیم طلب مصر که به قرارداد کمپ دیوید گردن نهاد، همه در جریان بودند. همگی مرتجعین برای نیل به «راه حل سیاسی» برای به اصطلاح نزاع خاورمیانه، بر رقابت خود افزودند. آنها بدنبال «راه حل مسالمت آمیزی» هستند که توده هارا تابع نیروهای امپریالیستی کند، همان نیروهای امپریالیستی که با ایجاد و تقویت ابزارستم و استثمار خود یعنی دولت غاصب صهیونیستی باعث و بانی مسئله اند.

قتل چهار کارگر فلسطینی توسط يك کامیون نظامی صهیونیستی جرقه ای بود که غزه را با اعتراضات توده ای به آتش کشید. همه توده هادر سرزمین اشغالی، زن و مرد و کودک طی يك جنبش توده ای قهرآمیز به خیابان ها ریختند، و جوانان نقش رهبری و قهرمانانه ای در این میان ایفا

«انتفاضة»: حلقه دیگری در مبارزه خلق علیه صهیونیسم و امپریالیسم

شرایط ستمدیدی و آوارگی توده های فلسطین، حملات وحشیانه هوایی علیه اردوگاههای پناهندگان، کارزارهای تعقیب و تنجس، زندانی و شکنجه کردن مبارزان میهن پرست، همه این عوامل توده هارا به انقلاب در سراسر فلسطین، منجمله مناطق اشغالی ۱۹۶۷، کشانده است. این امرضربه ای بود به عبارت «دولت اسرائیل» و «اعراب اسرائیل» که اکنون توسط رهبران مرتجع عرب (منجمله رهبران فلسطینی) ترغیب میشوند.

حکام صهیونیست درصدد بودند که برای تلافی عملیات گلایدرفدائیان، جنوب لبنان را اشغال کنند. آنها هزاران سرباز را بعنوان بخشی از تدارکاتشان برای اشغال روستاهای آنجا جهت وارد آوردن ضربه به پایگاههای فلسطینی و مقاومت لبنان، به جنوب لبنان فرستادند. اما خیزش در مناطق اشغالی باعث تزلزل در صفوف صهیونیستها شده و آنها را مجبور ساخت تا دست از این طرح پلید بکشند و یا حداقل آنرا به تاخیر بیندازند. گسترش خیزش و تداوم آن نشان میدهد که توده ها راه مبارزه و انقلاب را بعنوان تنها راه رهایی برگزیده اند. جنبش انقلابی توده ای، علیرغم چشم انداز محدود و خودجوش

این مقاله توسط ج. ك. يك مارکسیست - لنینیست تونس، برای جهانی برای فتح فرستاده شده است.

شروع خیزش توده ای در فلسطین در هشتم دسامبر، ۱۹۸۷ متعاقب يك عملیات انتحاری قهرمانانه بوسیله گلايدر علیه يك هدف نظامی صهیونیستی، و تداوم شش ماهه این خیزش یکبار دیگر ثابت نموده که توده های خلق این بخش از ملت عرب پریشبرد مبارزه برای رهایی مصممند. آنها پاسخی درخود به رژیمهای ارتجاعی عرب که بدنبال نیل به توافقات سیاسی با دشمنند، دادند. آخرین طرح در این رشته توطئه هایی که بدور از چشم مردم ریخته میشود تصمیمات کنفرانس امان است و ویژه تصمیم دال بر برقراری مجدد مناسبات با رژیم مصر.

پس از يك دوره افت و يك سلسله حملات صهیونیستها و امپریالیستها، خیزش انقلابی خلق ما در فلسطین این توطئه های انقیاد طلبانه را برهم زده و مسئله رهایی ملی را در کشورهای عربی و سراسر جهان مطرح نموده است.

این احتمال می رود که مبارزه توده ها محدود مانده و در چهارچوب نیروهای ارتجاعی گرفتار آید. در حقیقت بسیاری از نیروهای ارتجاعی تلاش میکنند جنبش را درهم شکنند و یا در جهت نیل به اهداف خود منحرف سازند. یابپای تلاشهای مورفی و شولتز جهت منفعیل ساختن توده ها بوسیله ارائه به اصطلاح راه حلها و مذاکرات بابرخى خائنین در اردن و فلسطین، مبارک خواهان «متوقف ساختن خشونتها برای مدت شش ماه» گردید و عرفات در مصاحبه بامجله فرانسوی نوول ابزرواتور (اول ژانویه ۱۹۸۸) اعلام داشت که «مذاکرات میان دوطرف مساوی بمعنای اینست که ساف واسرائیل پشت میز کنفرانس بین-المللی بنشینند».

هدف مبارزه نیروهای انقلابی و توده های مردم در فلسطین بمشابه بخشی از ملت ستمدیده و متفرق عرب، فشار وارد آوردن برابردر تها و «اسرائیل» برای قبول دولت کوچک عربی در غزه و کرانه غربی که توسط ساف رهبری شده و بادولت صهیونیستی همزیستی کند، نیست. این معامله در سال ۱۹۴۸ توسط مردم رد شد. و در سال ۱۹۸۸ نیز قبول نخواهد شد، حتی اگر طرح تسلیم طلبانه رهبران فلسطینی باشد. آنها قصد دارند که با ابزار مسالمت آمیز و از طریق مذاکره با صهیونیستها و به کمک سوسیال امپریالیستها و حتی امپریالیستهای آمریکایی به این هدف برسند. آنها به قیام بمشابه یک فاکتور اضافه که صهیونیستها و امپریالیستها را قانع می کند که با ساف به مذاکره بپردازند، می نگزند. این دیدگاه اپورتونیستی رهبران الفتح، جبهه خلق برای رهایی فلسطین، جبهه دمکراتیک برای رهایی فلسطین بوده و مورد حمایت شوروی و رژیمهای ارتجاعی عرب میباشد.

اما برای آنها تاسف است که توطئه های تسلیم طلبانه و سازشکارانه آنها کارگردندارد. این طرحها توسط خود دشمن صهیونیستی رد میشوند. و بعلاوه مورد مخالفت نیروهای مارکسیست - لنینیست و میهن پرستان انقلابی و توده های مردم واقع میگردد، چرا که این نیروها برای ریشه کن ساختن ستگیری ارتجاعی صهیونیستی - امپریالیستی از طریق قهر انقلابی، مبارزه میکنند.

در جهت وحدت خلق عرب

رهبران مرتجع عرب قاصر از درک این مطلبند که چرا طرحهای تسلیم طلبانه

پرتاب شده اند. این سرکوب جنایتکارانه باهدف ایجاد خفقان و وادار ساختن توده ها به قبول حاکمیت صهیونیسم و امپریالیسم انجام میشود.

صهیونیستها و امپریالیستها باید بدانند که شکست دادن مبارزه خلقی که در جنگ برای حیثیت مصمم است غیره ممکن میباشد. مرتجعین عرب که سرسپرده امپریالیسم اند اپورتونیستهای رنگارنگ، معتقدند که دولت غاصب صهیونیستی امری انجام شده که باید مورد قبول واقع گردد، و بدنبال آنند که با صهیونیستها به توافقاتی دست یابند، حال چه از طریق قرارداد کمپ دیوید باشد و چه از طریق ارتباطات شاهان مراکش و اردن با صهیونیستها. این سرسپردگان بطور رسی اشغالگری صهیونیستی - امپریالیستی را برسمیت میشناسند و حتی با ذکر برتری نظامی - تکنولوژی اشغالگران آنرا توجیه میکنند. خیزش توده های تحت ستم در سراسر تاریخ انقلابی خلق مادللی است بر اینکه خلق فلسطین بعنوان بخشی از کل خلق عرب «امرانجام شده» امپریالیستی - صهیونیستی را قبول نکرده و با امپریالیسم و صهیونیسم، طبقه فئودال و طبقه بورژوا - کمپرادور کلیه کشورهای عربی خواهد جنگید. بر مبنای این حقیقت درخشان، از کلیه نیروهای انقلابی ملت خواسته میشود که در مبارزه شرکت جویند.

اطلاعیه کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در مورد مبارزه انقلابی در فلسطین بدرستی خاطر نشان میسازد که اوضاع عینی در فلسطین محتاج رهبری واقعا انقلابی که تنها توسط یک حزب مارکسیست - لنینیست مسلح به مارکسیسم لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون تامین میشود، میباشد. تنها این چنین نیرویی می تواند از ارتش انقلابی خلق بمشابه شکل عمده تشکل و از جنگ انقلابی خلق بمشابه شکل عمده مبارزه، جهت ریشه کن ساختن صهیونیسم و امپریالیسم و برقراری دمکراسی نوین تحت رهبری پرولتاریا و حزبش، که به سوسیالیسم و کمونیسم تکامل خواهد یافت، استفاده نماید. مارکسیست - لنینیستها در برخی از کشورهای عربی آگاهند که نیروهای ذهنی از شرایط عینی در حال تکامل، عقب مانده اند، تشکیل یک حزب پیشاهنگ جهت رهبری مبارزه طبقات خلقی ملت عرب به نتیجه ای پیروزمند، مسئولیت آنهاست، در فقدان (ویا ضعف) نیروهای ذهنی

نمودند. این نسل جدید در میان حملات هوایی، کشتارها و تجربه های روزانه (لم یزرع ساختن زمینها، نابود کردن مساکن، قتل پدرانشان، شکنجه و غیره) متولد شده اند. این نسلی خشمگین است که هرگز طعم لذت کودکی رانچشیده و از کلیه نیازهای یک زندگی خوب و از حیثیت ملی برخوردار نبوده است. این نسل پیش از بلوغ به بزرگ قهرمانان کوچکی تبدیل شده است که آماده تقبل مسئولیت دفاع از سرزمین و غرور مردمش میباشد. آنها مسلح به سنک و کوکتل مولوتف، بطریهای آتش زا و تخم مرغ گندیده اند. آنها برای اینکه نیروهای صهیونیست را به خیابانهای تنک و باریک کشیده و بهتر با آنها بجنگند، سنگرمی بندند و مانع ایجاد میکنند. این جوانان و کودکان مسلح نشان پیروزی، بیباک از رویارویی با دشمنند و به مقابله باتوپ و تانک و سلاحهای سنگین، زندانها و شکنجه های بربرمنشانه صهیونیستها و امپریالیستها برخاسته اند.

صهیونیستها به اردوگاهها، بیمارستانها، خانه ها و مغازه های در بسته یورش برده اند، آب و برق روستاها و اردوگاههای فلسطینی را قطع کرده و منع عبور و مرور اعلام کرده اند، و علیرغم همه اینها نتوانسته مانع حرکت این جوانان بیباک گردند. صهیونیستها به ترور توده های فلسطینی دست زده اند اما نتیجه معکوس گرفته اند، از زمان عملیات انتحاری گلایدر که طی آن دومبارز فدایی (یکی سوری و دیگری تونس) جان خود را فدا کردند تا کمربند امنیتی اسرائیل را نابود کنند و در به آتش کشیدن کل فلسطین سهمی داشتند، صهیونیستها در وحشت و ارعاب بسر می-برند. سرکوب و وحشیانه با همه شدت خود نتوانسته شعله های این انقلاب توده ای را خاموش ساخته و یا هجوم بیباکانه جوانان به توپ و تانک های صهیونیستی - آمریکارا متوقف سازد.

بیش از ۱۵۰ نفر کشته ۳۰۰۰ نفر زخمی و چندین هزار نفر زندانی شده اند - اما خیزش کماکان ادامه دارد. صهیونیستها در استان ۱۲۰۰ تظاهر کننده را شکسته اند، چهار فلسطینی رازنده بگور کرده اند، و باعث سقط جنین یک صد زن حامله شده اند. اینها همه علاوه بر شکنجه گریهای روزانه است که تنها با جنایات نازیها همتراز است. چهارده فلسطینی در یک کلبه زنده زنده سوزانده شدند و بسیاری دیگر از هلیکوپتر به بیرون

را که تمایل خود را بعنوان داوطلب پیوستن به جنبش اعلام داشته اند تحت پیگیری قرار داده اند.

توده های عرب همواره مبارزه در فلسطین را از آن خود دانسته اند و این موضع را در مناسبت های مختلف بیان داشته اند. برخی رهبران میهن پرست خیزش های ضد امپریالیستی در فلسطین از سایر کشورهای عربی بوده اند. (عزالدین قاسم، رهبر سوریه، انقلاب کبیر ۳۹ - ۱۹۳۶ رهبری نمود، و بسیاری مبارزین از بخش های گوناگون ملت عرب عناصر فعال گروه های چریکی فلسطینی و مقاومت لبنان بوده اند.) حمایت گسترده توده ای در کشورهای عرب، علیرغم اعمال سرکوب توسط دیکتاتورهای حاکم، رابطه نزدیک میان آنچه که در فلسطین میگذرد و جنبش رهاییبخش عرب را نشان میدهد.

توده های مردم در بسیاری کشورهای عربی در تأیید هدف مشترک رهایی ملی - دمکراتیک و ضرورت بسیج کلیه طبقات خلقی ملت برای نابودی موانع و مرزهای مصنوعی که امپریالیسم سعی در بقا و تحکیم آنها دارد، دست به تظاهرات زدند. دست نشاندهگان ارتجاعی لحظه ای در سرکوب وحشیانه تبارزات این حمایت درنگ نورزیدند. در کازابلانکا (مراکش) بطور مثال، هلیکوپترهای ارتشی بر روی توده های وسیع شرکت کننده در تظاهرات آتش گشودند. بسیاری از این تظاهرکنندگان خواهان حق داوطلب شدن بودند. چهار جوان تظاهرکننده کشته و دهها نفر دیگر مجروح شدند. تظاهراتی در سراسر تونس بویژه در پایتخت و در جنوب کشور برگزار گردید. بیش از شش هزار نفر در یکی از این تظاهرات در تونس شرکت داشت. تظاهرکنندگان علیه صهیونیسم و امپریالیسم و نیز علیه خائنین عرب و حکومت محلی که بویژه پس از ترور ابوجهاد، رهبر ساف، در تونس آنها (نوکر موساد) میخواند شعار دادند.

تظاهراتی توده ای در مصر با اشکال گوناگون سرکوب سخت، منجمه از سلاح گرم، و روبرو شدند. رژیم دست نشانده مبارک توده ها را در رافع (بخشی از صحرای سینا که تحت کنترل مصر است) جهت جلوگیری از کمک به خیزش توده ها در بخش تحت اشغال صهیونیستها، تحت کنترل مسلحانه قرار داد.

دولت کویت رسماً تظاهرات را ممنوع اعلام کرد. در اردن، عربستان و سایر

(نخستین کنگره بین المللی صهیونیستی در ۱۸۹۷ در برال منعقد گردید). و اکنون بدون حمایت اقتصادی و نظامی امپریالیسم، چیزی بنام «اسرائیل» وجود نخواهد داشت. مارکسیست - لنینیست های راستین معتقدند که اندک تفاوتی میان «اسرائیل» و امپریالیسم وجود ندارد، و بنابراین چنین استنتاج میکنند که عباراتی نظیر «قائل شدن حق موجودیت برای اسرائیل» بمعنای قائل شدن «حق موجودیت امپریالیسم و حق اعمال ستم توسط امپریالیسم» است. مرتجعین، رویزیونیستها و اپورتونیستها تلاش دارند تا این توهم را در توده ها ایجاد کنند که بین این دو تفاوت موجود است و توده ها را از راه انقلاب منصرف سازند.

رژیم های عرب و رهبران فلسطینی خوب میدانند که هیچ حد و مرز و محدودیتی «اسرائیل» را قانع نمیسازد. «اسرائیل» به نیمی از سرزمین فلسطین در ۱۹۴۸ قانع نشد و از آن زمان تا کنون در جهت تحقق رویای صهیونیستی «اسرائیل بزرگتر» (از نیل تا دجله) گام برداشته است. غزه و کرانه غربی، بلندیهای جولان و صحرای سینا و سپس جنوب لبنان را تصرف کرده، و هدفهایی را در کشورهای مختلف عربی (تونس، عراق و غیره) بمباران هوایی کرده است.

حکام مرتجع و احزاب رویزیونیست ماهیت امپریالیستی و توسعه طلبانه «اسرائیل» را دقیقاً بدین خاطر لاپوشانی میکنند که خود نیز همچون صهیونیستها، حراست کنندگان حقیر منافع امپریالیستهایند. آنها در جلوگیری از جنگ انقلابی علیه صهیونیسم و امپریالیسم بدین خاطر پیشگامند که چنین جنگی دولتها و پادشاهیهای دست نشانده خودشان را نیز بهمراه «اسرائیل» نابود میسازد.

بدین خاطر است که حکام سرسپرده عربی برای سرکوب خیزش های توده ای مسلح شده اند تا آنرا خاموش ساخته و یا با انداختن آن به کاناالهای مذاکره با صهیونیستها و امپریالیستهای آنرا در کنترل نگاه دارند. بجای حمایت مادی و سیاسی از توده ها در انقلاب - کمک نظامی بجای خود بماند - و بجای اجازه دادن به توده های داوطلب به شرکت در نبرد، حکام عرب کنفرانس منعقد ساخته، اطلاعیه صادر کرده و سخنرانی نموده اند، و در عین حال تظاهراتی توده ای در حمایت از خیزش را در کشورهای مختلف عربی بطرز وحشیانه ای سرکوب کرده و کسانی

آنها علیرغم اینکه در جهت تامین منافع امپریالیسم بوده و خواستهای توده های فلسطینی و سایر کشورهای عربی را در بر نمیگیرند، پیشرفت ندارند. ملوک و شیوخ عرب و طبقات فئودال و کمپرادور بطور عموم از بیانییه بالفور در ۱۹۱۷ تا کنون یعنی حتی پیش از تشکیل «اسرائیل»، این چنین طرحهایی را ارائه میداده اند، خاندان فئودال هاشمی حاکم بر اردن بطور مثال، از زمانیکه تصمیم بر تجزیه فلسطین در ۱۹۴۸ گرفته شد، تلاش کرده تا «بخش عربی» را به قلمرو پادشاهی خود ملحق سازد. تاریخ این خانواده، تاریخ قتل عام فلسطینیها، و میهن پرستان عربی است که با این طرح مخالفت ورزیده اند. قتل عام «سپتامبر سیاه» در ۱۹۷۰ يك نمونه برجسته در تاریخ است.

احزاب رویزیونیستی در کشورهای عربی، که به غلط نام کمونیست گرفته اند، علیه جنبش رهاییبخش فلسطین موضع گرفته و بنام واقع گرایی انشقاق ملت عرب توسط امپریالیسم را پذیرفته اند. آنها با دادن فراخوان همکاری با اصطلاح «نیروهای دمکراتیک در اسرائیل» منجمه حزب رویزیونیستی - صهیونیستی «راکاخ» به جنبش رهاییبخش فلسطین خیانت کرده و همراه با رژیمهای ارتجاعی عرب و ساف تئوری شدیداً ارتجاعی عدم مداخله در امور فلسطین را تبلیغ می کنند و بدین ترتیب می خواهند که فلسطینی ها در مقابل اشغال صهیونیستی - امپریالیستی از حمایت نیروهای انقلابی عرب و توده های عرب محروم بماندند.

حتی اگر چه این نیروهای اپورتونیست و ارتجاعی، منجمه رهبران عرب و فلسطین و رویزیونیستهای دست نشانده شوروی، موجودیت «اسرائیل» را به زیر سؤال نمی برند، صهیونیستها و امپریالیستهای آمریکایی کماکان طرحهای تسلیم طلبانه آنها را رد کرده اند: چرا؟ این يك واقعیت است که تنها مارکسیست

- لنینیستهای مسلح به مارکسیسم-لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون میتوانند پاسخ تفوریک و عملی در خور مساله ارائه بدهند. پاسخ آنها از تحلیل علمی از صهیونیسم و از مبارزه تاریخی توده های عرب در جهت وحدت و غرور ملی، بدست میآید.

صهیونیسم، بربرمنشانه ترین جلوه امپریالیسم و شکل ستم و استثمار امپریالیستی اعمال شده بر خلق فلسطین و عرب میباشد. پیش از عصر امپریالیسم، چیزی بنام صهیونیسم وجود نداشت

سرنگونی صهیونیسم و امپریالیسم بعلاوه نوکران بومیشان، ندارد.

- «انتفاضه» علیرغم خصلت خودجوشی و تسلیحات محدود، صهیونیستها و امپریالیستها را بهراس انداخته، چرا که آنها از امری ناعادلانه دفاع می کنند در حالیکه خلق بیباک که از امری عادلانه دفاع می کند هیچ تردیدی در جانفشانی بخود راه نمیدهد. نتیجه مبارزه توسط نوع تسلیحاتی که بکار برده میشود، تعیین نمیگردد.

وقتیکه ما از شجاعت و قهرمانی جوانان در نبرد علیه دشمن صهیونیستی سخن میگویم، بدین معنا نیست که خلق باید به کمک همین سلاحهای ساده ادامه دهد، بویژه با توجه به اینکه با یک دشمن قوی، تاین دندان مسلح و تحت حمایت امپریالیسم روبروست. ابزار و شیوه های مبارزه باید به جنگ دراز مدت خلق بمشابه تنها راه رهایی، دمکراسی نوین و سوسیالیسم، تکامل یابند.

این وظیفه تنها توسط یک رهبری رادیکال که نماینده منافع طبقه کارگر و کل خلق باشد، انجام پذیر است. نیروهای ارتجاعی و امپریالیستی علیرغم تضادهایشان، علیه نیروهای انقلابی ملت عرب متحدند. بدین جهت، متحد ساختن خلق ستمدیده عرب در یک جبهه متحد ملی و دمکراتیک و یک ارتش انقلابی خلق تحت رهبری یک حزب مارکسیست - لنینیست متحد عربی، تعیین کننده میشود. ایجاد این چنین حزبی، وظیفه مرکزی مارکسیست - لنینیستهای انقلابی در کلیه کشورهای عربی است.

- در این مدت، مارکسیست - لنینیستها (افراد، گروهها و سازمانها) باید توده ها را به حمایت از خیزش ترغیب نموده و به شعله های انقلاب دامن بزنند. آنها باید علیه موضع بی تفاوتی و عدم مداخله که توسط امپریالیسم ترغیب شده و بوسیله رژیمهای عربی و اپورتونیستها، رویزیونیستها و احزاب متحجر اجرا میگردد، مبارزه نمایند. وظیفه کمونیستهای انقلابی این است که خلق را حول شعارهای صحیحی همچون حق جنگ علیه دشمن صهیونیستی - امپریالیستی، حق داوطلب شدن و حق آموزش (نظامی)، برداشتن مرزها و غیره، بسیج نمایند. این شعارها تنها از طریق مبارزه ایکه به مبارزه مسلحانه بمشابه بخشی از جنگ انقلابی خلق تکامل خواهد یافت، می تواند بر رژیمهای عربی دست نشاندہ تحمیل گردند. *

ملت ستمدیده علیه سلطه صهیونیستی - امپریالیستی و فئودالی مبارزه میکند، یک جامعه مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئوال که جنگ دراز مدت انقلابی خلق تحت رهبری طبقه کارگر و با شرکت کلیه طبقات خلقی جامعه (یعنی کل جامعه منهای طبقات فئودال و بورژواکمپرادور و نیروهای اپورتونیست و رویزیونیست که به منافع ارتجاعی امپریالیستها خدمت میکنند) تنهاتر راهی آنست. این راه انقلاب برای کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، راه انقلاب ملی و دمکراتیک منتهی به دمکراسی نوین بمشابه بخشی از انقلاب جهانی پرولتری، میباشد که توسط رفیق مائو تسه دون (درباره دمکراسی نوین) ترسیم شده است. درحقیقت، رفیق مائو نه تنهاتر راهی خلق چین و خلقهای تحت ستم جهان بطورعموم را نشان داد، بلکه توصیه نمود که خلق عرب همان راه خلق چین را بروند. گفتگویی که رفیق مائو با احمد شوکری (رهبرساف درآزمایان) انجام داده و میگوید: «جنش صهیونیستی باتمام قوا علیه ملت عرب بسیج شده است. شما باید تمام بخشهای ملت خودرا بسیج کنید تا بتوانید در تمام جبهه ها عمل نمایید. این خط مشی استراتژیک است که باید دنبال شود، وگرنه اسرائیل کشوری که شما را تهدید میکند» (رفیق مائو سپس چنین اضافه نمود: «امپریالیسم فورمز را برای مابوجود آورد، و به همین شکل اسرائیل را برای شما ایجاد کرد. اما ما به شکرانه مبارزه خلق چین و راهپیمایی طولانی موفق به نابود ساختن آن شدیم. چه میشود اگر دومیلیون جنگنده از یک ملت صدمیلیونی از رودخانه گذشته و به سرزمین اشغالی وارد شوند؟ میگویید که دشمن همه آنها آنها قتل عام خواهد کرد». این برای امر مبارزه شمایهتر خواهد بود که اسرائیل چنین جنایت تاریخی را مرتکب شود» (به نقل از المستقبل، شماره ۱۹، ۵۶۵، دسامبر ۱۹۸۷).

برپایه آموزشهای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و با توجه به تحلیل فوق الذکر چه درسهای بنیادی از خیزش و اوضاع کنونی در فلسطین، میتوان بیرون کشید؟

خیزش قهرمانانه توده های عرب در سرزمین اشغالی پاسخ درخور به طرحهای ارائه شده از سوی امپریالیسم و سرسپردگان تسلیم طلبش، میباشد. این خیزش ثابت می کند که خلق عرب هیچ راهی بجز مبارزه مسلحانه بعنوان تنها راه

کشورهای حوزه خلیج، باتوجه به حضورمستقیم امپریالیسم در آنجا و اعمال کنترلش بر ارتش و پلیس، به همراه استبداد فئودالی، توده های این کشورها بهمان میزان سایر توده های عرب در مناطق اشغالی مورد تهدید تروریسم و ستمگری قرار دارند.

توده های مردم که نبرد علیه صهیونیسم را نبرد خود دانسته و آماده حمایت بیدریغ از خلق انقلابی فلسطین هستند در این چنین اوضاعی با حکام ارتجاعی کشورهای خویش روبرویند، درواقع نبرد با این حکام بخشی از مبارزه توده ها علیه امپریالیسم و صهیونیسم است.

چشم انداز: وظایف انقلابیون

واضح است که حکام ارتجاعی عرب بعنوان نمایندگان طبقه فئودال و بورژوازی کمپرادور، بشدت علیه توده ها و نیروهای انقلابی متحدند. این حکام دوش بدوش اپورتونیستها و رویزیونیستها یک واحد ارتجاعی را تشکیل میدهند که مورد حمایت امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم در سراسر جهان قرار دارد. توده ها به نیرویی محتاجند که بتواند طبقات خلقی جامعه را در یک جبهه انقلابی، ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی متحد نماید، کلیه گروه های جنگنده را در یک ارتش خلق مجتمع سازد، و کلیه این مبارزات را در جنگ انقلابی خلق گرد آورد. این نیروی متحد کننده و رهبر یک حزب مارکسیست - لنینیست - برپایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون است. در فقدان این چنین حزبی، مبارزات بخشهای مختلف ملت بناگربز خود جوش، پراکنده و منفرد خواهند ماند. فی الواقع، این وظیفه حزب مارکسیست - لنینیست است که توده های انقلابی را متحد ساخته و در جنگ خلق که تنها باشکست صهیونیسم و امپریالیسم و سرسپردگان نشان پایان میبیرد، رهبری نماید. باید خاطر نشان ساخت که این خیزش نخستین خیزش در فلسطین و سایر کشورهای عربی نبوده است: انقلاب کبیر ۱۹۳۶ بمدت سه سال ادامه داشته و به مبارزه مسلحانه علیه اشغالگری انگلیسیها و مهاجرت صهیونیستها تکامل یافت، اما بالاخره شکست خورد چرا که تحت رهبری حزب طبقه کارگر، تنها طبقه پیگیر انقلابی که هیچ چیز بجز زنجیرهایش را برای از دست دادن ندارد، قرار نداشت.

ما با شرایطی روبروئیم که طی آن یک



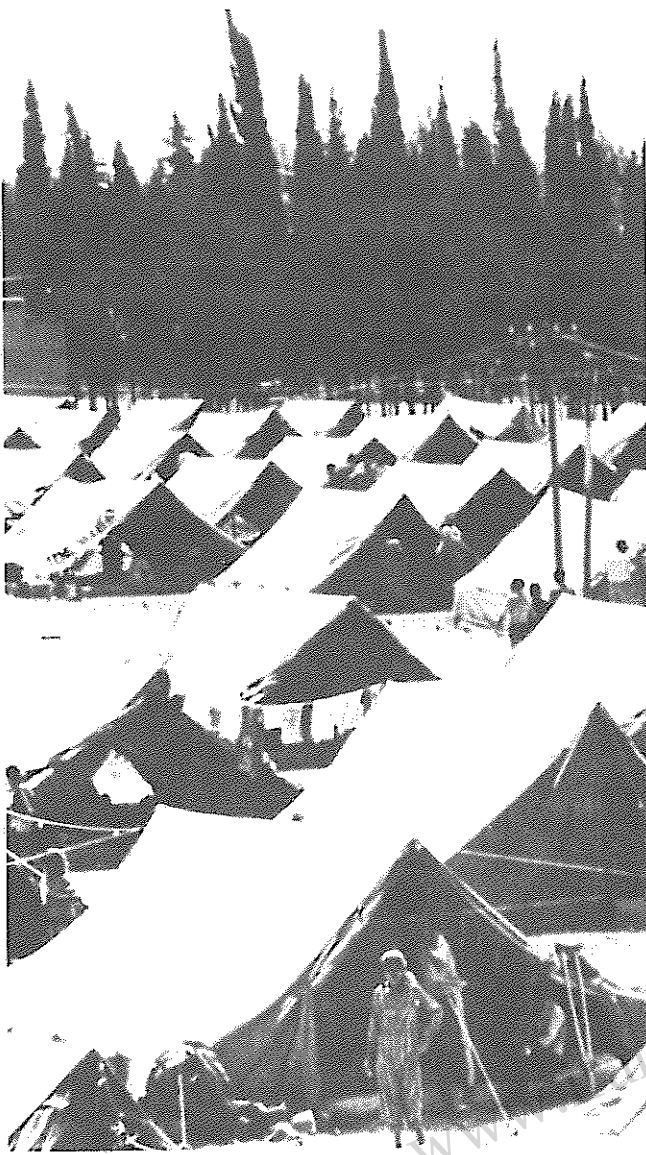
عکس: ۱۹۳۸ برخی از نخستین جنگجویان علیه اشغالگران صهیونیست



در آوریل ۱۹۴۸ چندین حمله سخت بر جافا انجام شد. در نخستین حمله، صهیونیستها يك بشكه پر از تی ان تی را در مرکز شهر بر زمین غلطانند که با اصابت به سینمایی مملو از جمعیت بنام الحمرا منفجر شد. و حتی کسانی که توانسته بودند از مهلكه بگریزند از سینما به بیرون هجوم بردند، توسط چند صهیونیست مسلح به «تفنگهای برن» که در دو اتومبیل به انتظار نشسته بودند، به زمین انداخته شدند... یادم می آید که بسبب گذاری در ساختمان مجمع قومی مستندان نزدیک برج ساعت کار گذاشته شد. ما حتی الامکان با این حملات مقابله نمودیم. در يك مورد، سه صهیونیست که می خواستند به حمله ای مبادرت ورزند، کشته شدند. ما يك کارخانه کوچک فلزسازی داشتیم که در آنجا سعی می کردیم اسلحه بسازیم. اما آنها از تسلیحات بسیار بهتری برخوردار بودند که از خارج و انگلیسی ها دریافت کرده بودند.

در ۲۵ آوریل، همه چیز به پایان رسید. آنها با توپخانه سنگین و مسلسل از شمال و شرق حمله ور شدند. همه خانه های خود را ترك گفته و به قسمت قدیمی شهر در ساحل دریا پناه بردند. برخی از روی ناچاری تلاش داشتند تا افراد خانواده و وسایل زندگی خود را در قایقهای کوچک ماهیگیری بگذارند، اما دریا توفانی بود و آنها را دوباره به ساحل می راند... آخر کار، ما يك کامیون پیدا کردیم و افراد خانواده مان به همراه سه نفر دیگر سوار آن شدیم. فقط يك چمدان همراه داشتیم، مابقی اسباب و وسایل در خانه برجای ماندند... هنگامیکه به «سبیل ابوناوت» رسیدیم مورد حمله يك گروه صهیونیست قرار گرفتیم. دختر بچه ای که روی زانوی من نشسته بود از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفت. من نیز از ناحیه دست مورد اصابت قرار گرفتم، اما گلوله به دكمه آستینم اصابت کرده و من مجروح نشدم. هفت ساعت طول کشید تا به مجدال رسیدیم. شب را در آنجا بسر بردیم. فردا صبح به غزه رفتیم. در آنجا ما بودیم و يك چمدان.

— به نقل از: بدون هویت در غزه

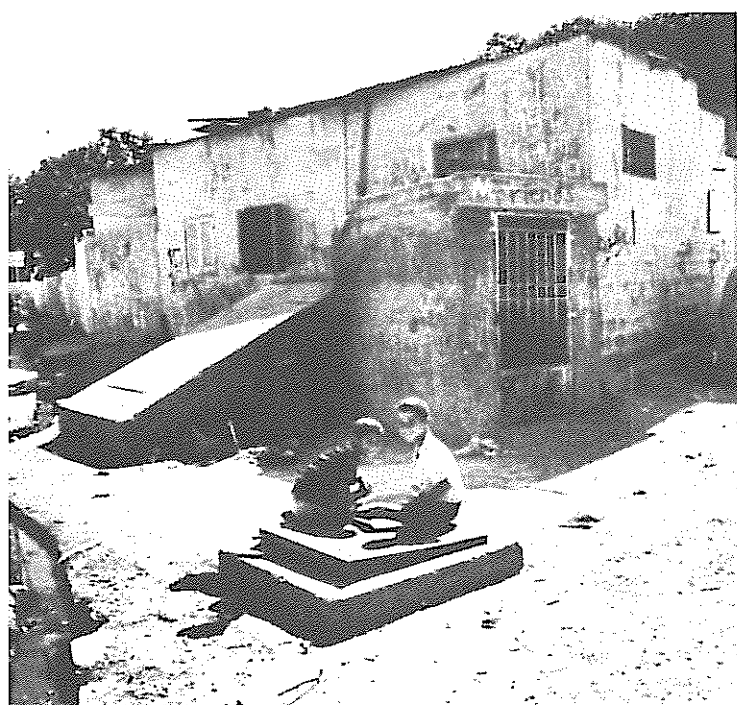


نمی توانم جلوی احساس متفاوت خود نسبت به شهرها را بگیرم. بیشک ما همه فرزندان فلسطینیم، اما ما که در اردوگاهها بسر می بریم، افراد پراکنده و رانده شده ای هستیم. با این احساس رشد می کنیم که به جای دیگری تعلق داریم - این جای دیگر برای من جایی است که پدر بزرگ و پدرم، در میان درختان زیتون و زمین سیمسیم، بزرگ شدند. اما واقعیت زندگی من اردوگاه ساحلی بوده است. من در میان فقر و مسکنت اردوگاه زندگی می کنم، همواره تحت سایه اشغالگران با یک زندگی بخور و نمیر. زندگی در چنین محیط رو به زوالی درد آور است. بهمین دلیل من شهری ها را افرادی مجزا از خود بحساب می آورم. آنها در محیط ایمن و نسبتا صلح آمیزی زندگی می کنند، در حالیکه ما از ممنوعیت عبور و مرور، بازداشت، توهین به زن و فرزندانمان زجر برده ایم. به آنها تحت حاکمیت اشغالگران بدنی گذرد. آنها کسانی اند که زمین دارند، چیزی برای حفظ کردن دارند، بورژوازی بزرگند. آنها بریز و بپاش می کنند، برای خرید به اسرائیل می روند، و شبها در آشکولون به عیاشی میپردازند. آنها حتی به افتخار حکام نظامی مهمانی برگزار میکنند! ما شبهایمان را در کارخانه های اسرائیل بسر می بریم (فلسطینی های غزه که برای کار به کارخانه های اسرائیل می روند، خیلی اوقات برای اینکه ساعت منع عبور و مرور نزدیک است همانجا می خوابند و در کارخانه ها را برویشان قفل می کنند - مترجم) و در تلاش معاشیم. در حالیکه فرزندان ثروتمندان با لباسهای تازه خود در دانشگاههای اروپا فخر میفروشند. منظور من این نیست که ثروتمندان بهیچوجه تحت سلطه اشغالگران مورد ایداء واقع نمیشوند. اسرائیلی ها هیچ تفاوتی میان فلسطینی ها قائل نیستند. اما پولدار بودن قدرت مانور بیشتری بوجود میآورد، امکان رشوه دادن به ارتش را فراهم میآورد. مثلا اگر کسی بخواهد پسرش را برای ادامه تحصیل به اروپا بفرستد، یک مجلس شام مفصل ترتیب میدهد و سازش می کند. این افراد عرق ملی ندارند، آنها در فکر خودشان هستند. اگر مسئله اشغال نبود - یعنی اگر دولت خود را داشتیم - یک انقلاب اجتماعی علیه این بیعدالتی و استثمار براه می افتاد. این افراد ثروت ما، ثروت ملی ما را میدزدند. اما جنگیدن با آنها در اینزمان مشکل است. آنها باصطلاح رهبری سنتی هستند چگونه من می توانم اعتقاد داشته باشم که آنها نماینده من هستند؟ اکثر آنها احتمالا تا بحال قدم به یک اردوگاه هم نگذاشته اند»

چندی که در سال ۱۹۴۸ بعنوان یک پناهنده به اینجا آمدم، خانواده ای که قبلا با آنها آشنا نبودم به خانواده ام جا داد و تا زمانیکه UNRWA (سازمان آوارگان جنگی وابسته به سازمان ملل) بوجود آمد، از ما پذیرایی کرد - سپس به اردوگاه نقل مکان کردی. در ابتدا میان پناهندگان و سکنه «دیرالبال» اختلاف وجود داشت. ما فکر می کردیم که آنها بویژه در ظرر لباس پوشیدن و آداب اجتماعی امل هستند. و آنها فکر می کردند که ما زمینهای آنها را گرفته ایم و و از خدمات اجتماعی بسیار اندکشان کاسته ایم. من فکر می کنم که این اختلاف اکنون از بین رفته است. اسرائیلی ها پیش از اینکه دستگیرت کنند از تو نمی پرسند که پناهنده ای یا نه. افراد بسیاری دیگری در غزه یافت می شوند که بیش از من از اشغالگران ضرب و شتم دیده اند. بطور مثال خیلی ها در «شجاعیه» هستند که مثل ما زمینهایشان را در ۱۹۴۸ ازدست دادند. ولی مثل ما خانه هایشان را از دست نداده اند. ماهه دارای یک رهبری و یک عرق ملی هستیم. ما همه یک ملت هستیم، خواه در لبنان باشیم، و خواه در جلیله یا رافح».

... بنقل از بدون هویت در غزه

... بنقل از : بدون هویت در غزه



«متعاقب واقعه سپتامبر گذشته، امپریالیسم آمریکا و همکاریانش بر تلاشهای خود جهت ایجاد به اصطلاح «دولت فلسطین» در یک ناحیه کوچک در طول رودخانه اردن، افزوده اند. قصد توطئه گرانه آنها عبارتست از استفاده از فریبکاریهای سیاسی جهت اغوا کردن چریکها به فرو نهادن سلاحهایشان و خاموش ساختن شعله های مبارزه مسلحانه انقلابی خلق فلسطین، و بدین ترتیب به نابودی کشیدن انقلاب فلسطین، اما خلق فلسطین، مبارزه ای تلافی جویانه علیه فریبکاریهای سیاسی امپریالیسم آمریکا و همکاریانش برپا داشته است. سازمانهای چریکی فلسطینی بیانییه های متعددی در تصریح این نکته منتشر ساخته اند که مبارزه مسلحانه تنها راه حل مسئله فلسطین می باشد...»

اگرچه طرح جنایتکارانه «دولت فلسطینی» بعلت مخالفت شدید خلق فلسطین با شکست روبرو گشته، اما امپریالیسم آمریکا و همکاریانش به شکست تن در نمیدهند. آنها هنوز بطور آشکار نیرنگ «راه حل سیاسی» خود را ترغیب کرده و پشت صحنه در میان کشورهای عربی و میان نیروهای فلسطینی برای یافتن پشتیبان کار می کنند. اما بهرحال بخاطر تصمیم راسخ خلق فلسطین دال بر ادامه مبارزه مسلحانه، طرحهای امپریالیسم آمریکا بناگریز با شکست روبرو میشوند. هرچقدر هم که ترندهای مختلف بکار گرفته شوند...

صدر مائو، رهبر کبیر خلق چین، در بیانییه موکد خود در تاریخ بیستم ماه مه ۱۹۷۰، چنین تصریح داشت: «خلق یک کشور کوچک بیشک می تواند تجاوز یک کشور بزرگ را شکست دهد، فقط باید جرات مبارزه کردن، جرات سلاح برگرفتن و در دست گرفتن سرنوشت کشور را داشته باشد». روند مبارزه مسلحانه خلق فلسطین علیه تجاوزگری و سرکوب و علیه «راه حل سیاسی» نشان می دهد که این خلق شکست ناپذیر است و مبارزه حق طلبانه اش برای نیل به حقوق ملی بیشک به پیروزی خواهد رسید.

سوسیال امپریالیسم اخیرا تاکتیکهای خود را تغییر داده و با دورویی تظاهر کرده که از مبارزه مسلحانه خلق فلسطین «حمایت» میکند. برهمه میرهن است که قصد این نیرنگ عبارتست از تحت کنترل در آوردن نیروهای مسلح فلسطینی و سوء استفاده از آنها در زدن بندهای کشیف خود با امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه جهت تحقق بخشیدن به طرح جنایتکارانه خفه کردن مبارزه مسلحانه فلسطین و تقسیم خاورمیانه با امپریالیسم آمریکا.

— به نقل از بکن ریویو، ۱۴ ماه مه ۱۹۷۱

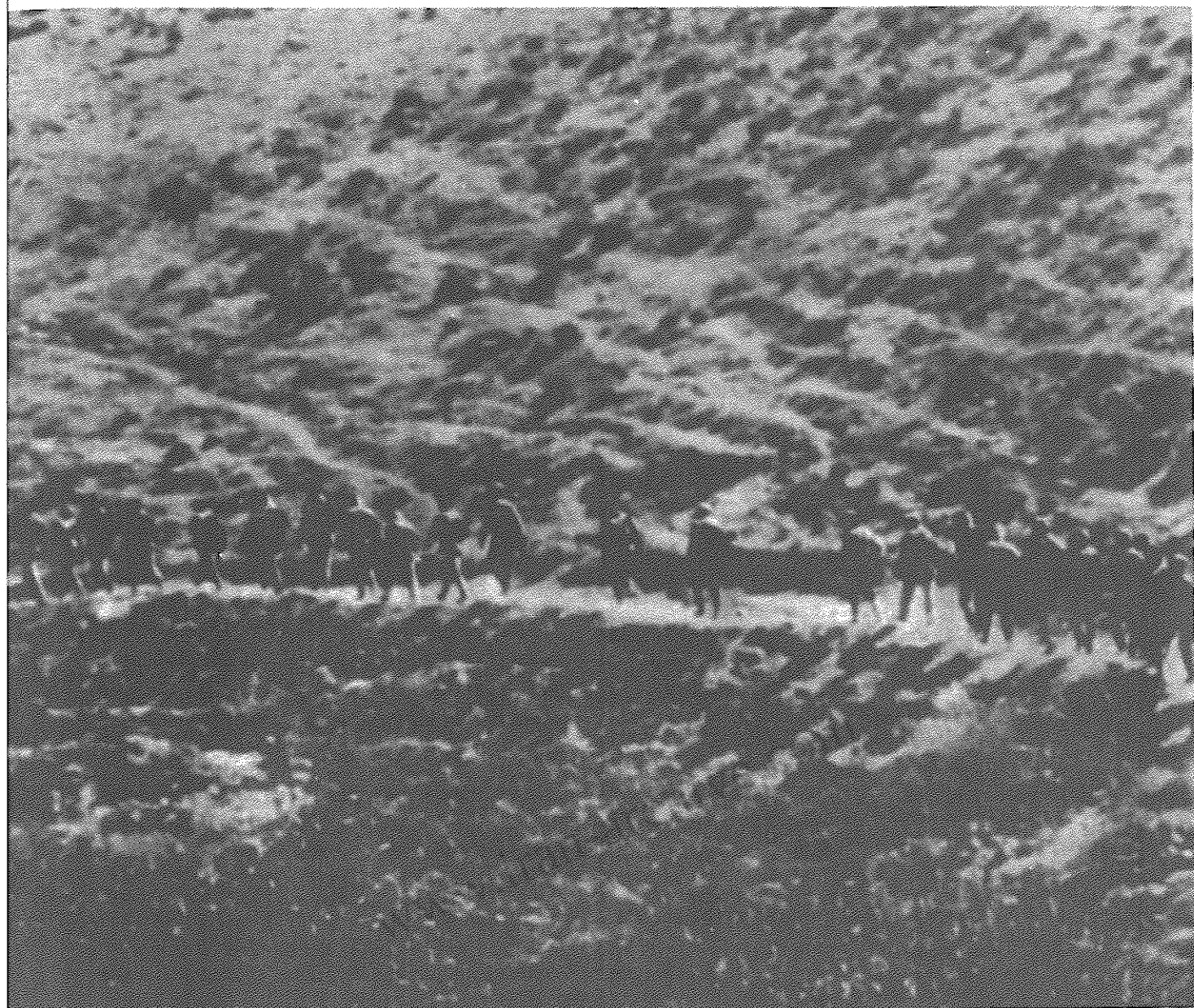
نقل قولها از کتب زیر اخذ شده اند:
• سیاست خارجی چین در جهان عرب،
۷۵ - ۱۹۵۵

هاشم بهبانی، KPI، لندن،
بوستون، ملبورن و هئلی.

• بدون هویت در غزه، پل کوسالی و
کلیور ایسون

انتشارت زد، لندن و نیوجرسی.
• فاجعه فلسطین، میکائیل پالمر،
فابر و فابر، لندن و بوستون.





تنگ واحد حربکی فلسطینی در عرصه سرد در تنگ منطقه کوهسانی در شمال فلسطین. عکس در محله «جس مصر» شماره ۱، ۱۹۷۰.

مائو سرانجام افشا کرد که پس از پیروزی حزب کمونیست چین در ۱۹۴۹، اسرائیل پیشنهاد برسمیت شناختن چین نوین را داده بود. اما چین این پیشنهاد را رد کرد زیرا «ما میدانیم که کل جهان عرب علیه اسرائیل بوده و ما بنوبه خود، نمی توانیم اسرائیل را برسمیت بشناسیم، زیرا پایگاه امپریالیستهای آمریکایی، انگلیسی، فرانسوی و آلمانی است».

- بنقل از «سیاست خارجی چین در جهان عرب»، هاشم بهبهانی

صدر مائوتسه دون گفته است: «اگر دشمن به جنگ مبادرت ورزد ما او را کاملاً نابود می کنیم. پروسه کار بدین شکل است: اگر آنها حمله کنند، ما نابودشان می کنیم. آنها با این مقابله روبرو میشوند، تعدادی از آنها را نابود کنیم، قدری مقابله کرده ایم. تعداد بیشتری نابود کنیم، قدر بیشتری مقابله کرده ایم. همه شان را نابود کنیم، مقابله کامل کرده ایم.» خلق عرب باید به این شکل به امپریالیسم و نوکرانش برخورد کند.

- یکن ریویو، به نقل از «سیاست خارجی چین در جهان عرب»

چهریکهای فلسطینی که امپریالیسم آمریکا آنها را دست کم گرفته نه هواپیما دارند و نه تانک، سلاح آنها قدرت بسیج توده ها، اتکا به توده ها، شجاعت در سلاح برگرفتن و جنگیدن علیه تجاوزگران تا بدندان مسلح اسرائیلی است. آنها پیروزیهای درخشان و عالی نظامی بدست آورده و باین ترتیب تبدیل به «جنگجویان مهاجم دلاوری شده اند» که اکنون در خاورمیانه امپریالیسم آمریکا را مورد تهاجم قرار داده اند... آنچه که برای امپریالیسم آمریکا و دنباله روانش تراژیک است این است که آنها فقط نقش هواپیماهای فانتوم و «قدرت» باصطلاح سلاحهای مدرن را می بینند، اما هرگز نمی توانند قدرت عظیم مردم را ببینند. این دقیقاً قدرت عظیم مردم عرب است که «سرنوشت خاورمیانه را تعیین می کند و دیربازود تجاوزگران آمریکایی - اسرائیلی را به گورستان روانه خواهد ساخت.

- بنقل از «سیاست خارجی چین در جهان عرب»

چین تحت رهبری مائو تسه دون قاطعانه از جنبش رهاییبخش فلسطین حمایت نمود. گزیده های فوق از رهبری چین در زمانیکه انقلابی بود نقل شده اند.

- جهانی برای فتح

((برای نخستین بار در زندگیم حس کردم که يك انسان واقعی، تفنك در دست داشتم...))
 ((این ما بودیم که تصمیم گرفتیم تا مسئولیت مقابله با اسرائیلی ها را در الکرآمه بر دوش بگیریم))
 - بنقل از ((مارش سبز، سپتامبر سیاه))، جان کولی

((ما بسیار متحد بودیم. ما به غیرممکن دست زدیم. ما در انتظار نبرد با اسرائیل در جنگی ملی بودیم. حتی اگر در زیر چرخ تانکهای اسرائیلی که میشدیم، با این اعتقاد می مردیم که نبرد ما برای ملتمان عین دفاع از عدالت است. ما احساس میکردیم که انتقام سالها ستم را می گیریم ما هرگز به فکر زنده ماندن نبودیم)).
 - به نقل از فلسطینی ها، جوناتان دیمله بی

((اسرائیلی ها با استفاده از تانك و هواپیما در نبرد الکرآمه سعی داشتند فدائیان را در هم خرد کنند. اما نیروهای خود را به بهترین وجه ممکن مستقر ساخته و بردشمن آتش گشودیم. ما از ساعت ۵ صبح تا ۱۰ شب در این درگیری شرکت داشتیم. تا قبل از ساعت ۱۰ شب از ارتش اردن خبری نشد... بسیاری از افرادمان که مهماتشان تمام شده بود با مواد منفجره خود را به زیر چرخ تانکهای اسرائیلی می افکندند. رادبی نخستین شهیدی بود که چنین کرد، او خود را بزیر تانك افکند. من او را خوب میشناختم. برای پاك کردن خاطره ژوئن ۱۹۶۷ بود که آنها را در آنروز متوقف ساختیم)).
 - بنقل از مقاومت فلسطین، ژرارد شالیلند



... در ماه مارس ۱۹۶۸، چریکهای فلسطینی عملیات «پاکسازی» توسط نیروهای ۱۵ هزار نفره تجاوزگران اسرائیلی در منطقه الکرامه در شرق رود اردن را در هم کوبیدند. چریکها از آن به بعد معروفیت یافته و مرتب بر قدرتشان افزوده شد. از ۱۹۶۹ به بعد، آنها حملات متعددی بر متجاوزان اسرائیلی وارد آورده و یکی پس از دیگری به پیروزی نائل آمده‌اند...

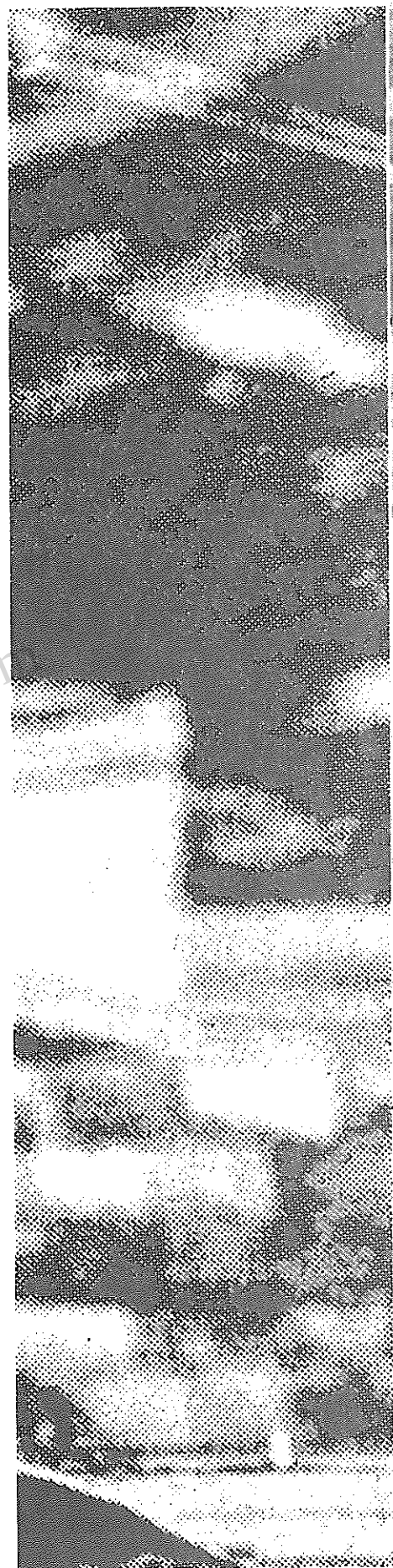
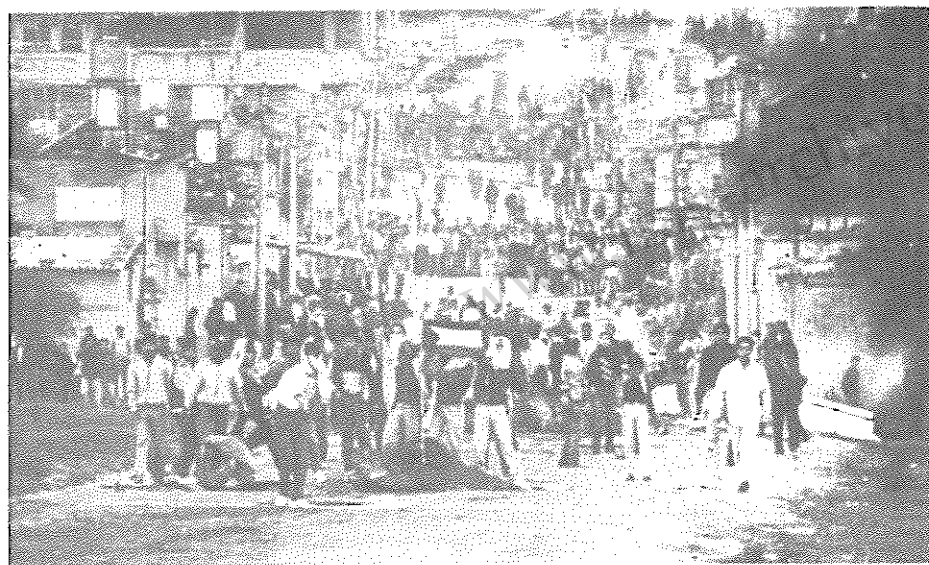
.... در سال گذشته حدود چهار هزار جوان عرب در کمتر از یکماه پس از جنگ الکرامه خواستار ثبت نام در نیروهای چریکی فلسطینی شده‌اند...
- به نقل از یکن ریویو، شماره ۴۵، هفتم نوامبر ۱۹۶۹





چیزی با ارزش‌تر از
خلق در دنیا نیست.
تا وقتی حزب کمونیست
خلق را تحت رهبری
خود دارد، همه چیزهای
امکان‌پذیر است.

— هائوتسه دون



گزارش يك شكست

اگر هر فروغی را در چشمانم خاموش کنی،
اگر همه بوسه ها را بر لبهایم بخشکانی،
اگر فضای میهنم را با دشنامهای نوک زبانی انباشته
کنی،

با غم مرا در سینه ام خفه کنی،
سکه مرا بر سندان بکوبی،
تبسم را از چهره کودکانهم ریشه کن سازی.
اگر هزار دیوار بکشی،
و چشمان مرا به پستی و حقارت میخکوب کنی،
ای دشمن بشر،

من سازش نخواهم کرد
و تا آخرین نفس خواهم جنگید.
ای دشمن بشر

علامتها را بر بندرها برافراشته اند،

فضا را نشانه ها انباشته است،

آنها را همه می بینم

بادبانها را در افق می بینم

که در اهتزازند،

که جویای پیکارند،

بادبانهای «اولیس» بسوی وطن باز میگردند

از دریاهاى گمشده

خورشید طلوع می کند

انسان به پیش می رود،

و بخاطر او،

سوگند می خورم

سازش نخواهم کرد

و تا آخرین نفس

خواهم جنگید

خواهم جنگید

سمیر القاسم



بازجویی

بنویس

من يك عربم

شماره ام پنجاه هزار،

هشت فرزند دارم

و تابستان دیگر نهمین را صاحب خواهم شد

عصبانی هستی؟

بنویس

من يك عربم

من به همراه رفقای کار گرم سنک ها را می تراشم

صخره ها را جابجا می کنم

تا قرص نائی بکف آورم

و کتابی

برای هشت فرزندم

اما صدقه طلب نمی کنم

و چاپلوس بارگاه تو نمی شوم

عصبانی هستی؟

بنویس

من يك عربم

نامی گمنام

استوار در جهانی جنون زده

ریشه هایم عمیقند

تا آنسوی اعصار

تا آنسوی زمان

من فرزند خیشم

از تبار دهقان فروتن

خانه ام آلودگی است از نی و ساقه درخت

رنک موهایم همچون شبق

رنک چشمانم قهوه ای

چفیه عربی من

دست تجاوزگر را نیش می زند

و ذره ای روغن و ریحان مرا خوش می آید

و تقاضا دارم که

قبل از هر چیز بنویسی

که از هیچکس متنفر نیستم،

اما وقتی گرسنه باشم

گوشت راهزنانم را بدنجان می کشم

برحذر باش،

برحذر باش از گرسنگی من

برحذر باش از گرسنگی من.

- محمود درویش

شعر فلسطین انعکاسی از اراده خشنا گین توده ها بوده و
 سلاحی برا در مبارزه آنها بحساب می آید. اشعار
 حاضر متعلق به مبارزه جوئیهای خاص دهه ۶۰ می باشد.
 در دوره بعد آثار برخی شعرا نظیر درویش تحت تاثیر
 خطوط رویزیونیستی جنبش فلسطین قرار گرفت.

- جهانی برای فتح



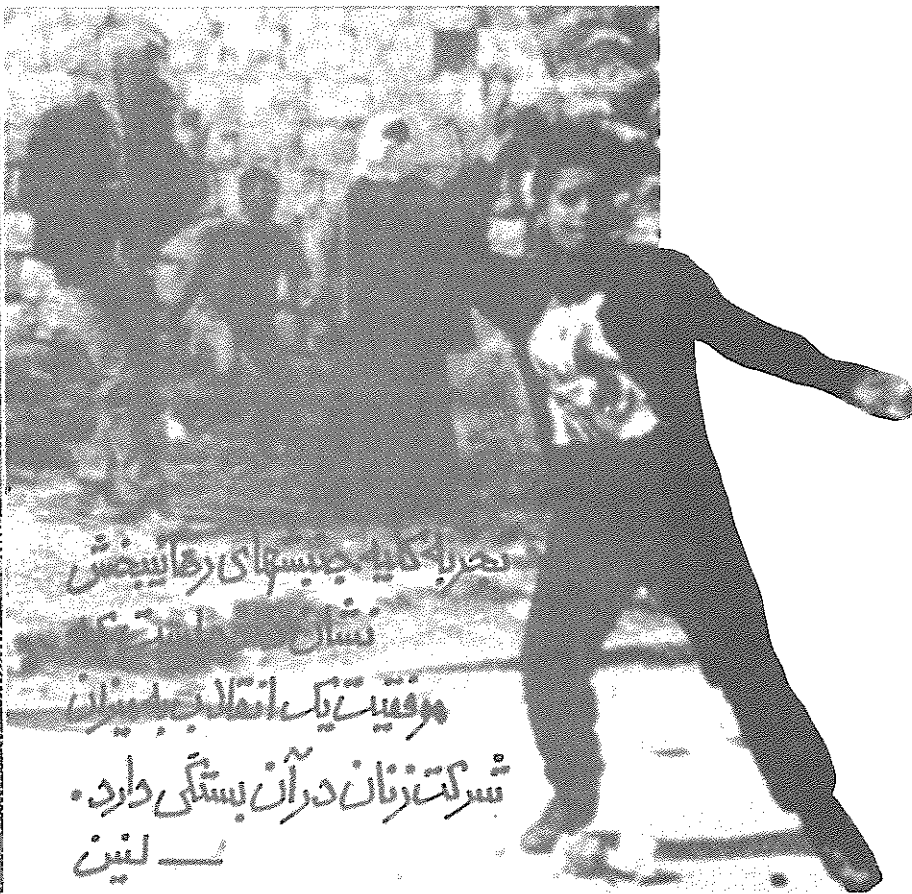
به عنوان کسی که در بخش زنان فعالیت سیاسی دارد، نقش خود را در مبارزه برای تحول اجتماعی می بینم، چرا که بدون آن انقلاب فلسطین هرگز به پیروزی نمی رسد. نقش زنان در انقلاب از همان اهمیت نقش مردان بر خوردار می باشد. ما باید از آزادی حرکت و تبارز خود بر مبنایی برابر با مردان برخوردار باشیم. این مبارزه به حمایت، همکاری و تفاهم مردان نیاز دارد. این مسئله در غزه مشکل است چرا که جامعه مان مذهبی محافظه تر است، و در نتیجه ما شدیداً به رهنمود و راهنمایی های خارج متکی هستیم. ما از موقعیت زنان در لبنان، که در آنجا انقلاب تحولات شدید با خود همراه آورد، الهام می گیریم. هدف من عبارتست از اعتماد بنفس بخشیدن به زنان در توانائیشان جهت تغییر زندگی و آینده شان... این مردان ماهستند که محدودیت بر ما قائل شده و بما اجازه از خانه خارج شدن نمیدهند. بسیار خانواده ها به دخترهایشان، مگر در محبت مادر یا برادرشان، اجازه خروج از خانه را نمیدهند. مردم باید به زنان اعتماد کنند.

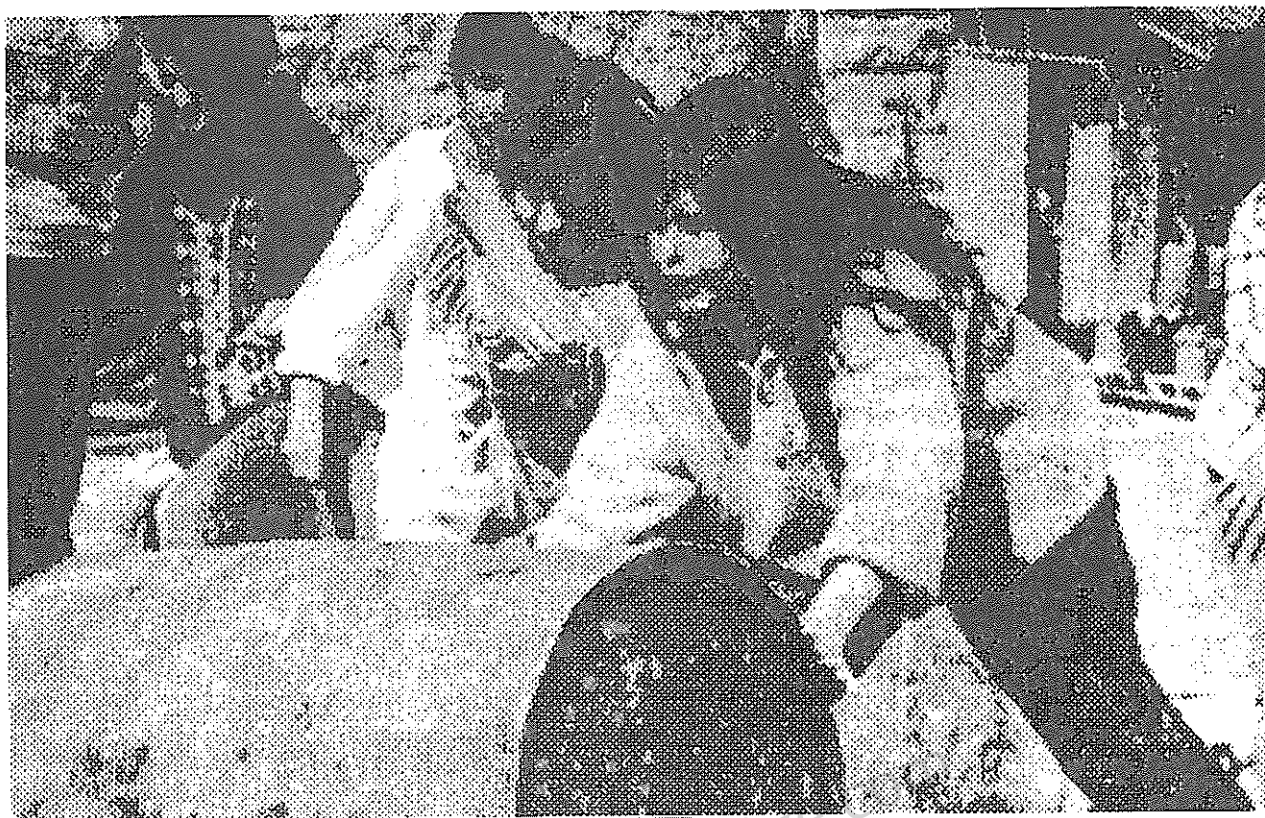
اما مقابله با جامعه خود کار بسیار مشکلی است. من میتوانم محدودیتهای اعمال شده توسط اشغالگران و مقامات - یعنی دشمنی که سرزمین مرا غصب کرده - را طرد کنم و به مقابله با آن پردازم. از اینکه خشمناک شده و مرا تنبیه کنند، باکی ندارم. اما طرد افراد جامعه خود که همان هدف آزادسازی سرزمینمان را دارند، سخت است. اگر برخودم محدودیت اعمال داشته و در خانه بمانم، قادر نخواهم بود که در مبارزه شرکت جویم.

- بنقل از «بدون هویت در غزه»

پسندترین ها بر زنانمان روا شده: تاثیرات اشغال سرزمین بر کلیه عوامل اجتماعی اضافه شده است... من صادقانه فکر می کنم، و اعتقاد شدید دارم که اگر زنانمان آزادتر می بودند، آنها می توانستند نقش مهمتری در مقاومت در برابر اشغالگران ایفا کنند. آنها می توانستند نیروی بسیار قدرتمند باشند. نیمی از اهالی از مبارزه کنار نهاده شده اند. برخی زنان بسیار فعالند و در موردشان می شنوی. اما اکثر آنها در خانه هایشان نشسته و پیشانی مردانشان را میمالند. اما با این وجود، اکثر مردم نمیتوانند قبول کنند که محدودیتهای اجتماعی بر زنان باید برداشته شوند. حتی کسانی که اینرا قبول دارند هم عملاً کاری در جهت اضمحلال آن انجام نمیدهند...

- بنقل از «بدون هویت در غزه»





خشم زنان را بمثابة نیروی لاینزال انقلاب رها سازید !





کودک هفت ساله ای را با گارد مسلح از سوی قضات اسرائیلی به منزل می فرستند تا برادرش نافذ که او نیز متهم به پرتاب سنگ به سربازان اسرائیلی است را با خود بیاورد. یکساعت بعد او با نافذ برمیگردد - با نافذ ۴ ساله! قاضی صهیونیست قادر به پنهان ساختن تعجب خود نیست، باورش نمیشود که حتی این «نیم وجبی» هم از مجرمین باشد. سایر مقامات دادگاه نیز خنده شان گرفته است. صدای نافذ خنده را بر لبانشان خشکاند: «بله، من اینکار را کردم، حرامزاده ها. و حساب همگی شما را میرسم».

- بنقل از، «کارگر انقلابی»



۹۹ زندان دانشگاه ماست. اگر کسی کور وارد زندان شود، با یکصد چشم خارج میشود».

«با چشم خود میتوانید ببینید که ما چرا چنین میکنیم. خانه هایمان و شیوه زندگیمان را ببین. نمیتوانی مثل انسان در اینجا زندگی کنی. ما نمیتوانیم احساسی را بیان کنیم. کسی بما گوش نمیدهد. این گفته ماست».

«هرروز قدرتمندتر میشویم. شلاق دیگر زجرم نمیدهد. نمیتوانی همه را به شلاق بکشی، چرا که فردا آنها را ترا به شلاق میکشند».

«نمیتوانم جلوی خودم را بگیرم و از خانه مان به نظاره پسران جوانی که تایرهای لاستیکی در جاده میسوزانند بدون اینکه فکر کنند که ققنوس از این خاکسترها برخواهد خاست، ننشینم.» ۶۶
- بنقل از، «کارگر انقلابی»



«این احساس در حال تقویت شدن است که اگر سریعاً برای مسئله فلسطین چاره ای اندیشه نشود، خود را در چنان وضعیتی روحی خواهیم یافت که همه چیز را از دست رفته می بینیم. کل منطقه بدرون گردابی عمیق غرق میشود و خطر بروز خیزشهایی غیرقابل کنترل رو می آید».

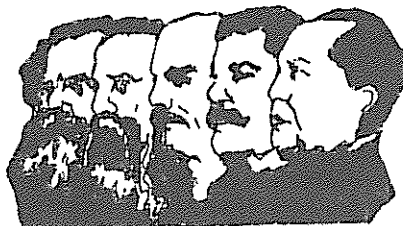
.. ملك حسين



۹۹ تجربه مثبتی بود. قبلاً به آنجا رفته بودم. اینبار مردمی را میدیدم که هراس نداشتند. آنها از برافراشتن پرچم فلسطین بر فراز خانه شان یا هر ساختمان و یا حمل آن به همراه خود باکی نداشتند.... يك روز که در «رام الله» بودم، مردم دوهزار پرچم فلسطین را به بادکنکهای مملو از گاز هلیوم بسته و رها ساخته بودند. تمام آسمان پوشیده از پرچم فلسطین شده بود... پرچم فلسطین در همه جا دیده میشد، بر فراز مساکن، سیم تلفنهای مساجد و در بخش قدیمی اورشلیم. مردم دیگر از اینکار باکی ندارند. منظورم این است که در گذشته اینکار غیرقانونی بود، و علیرغم اینکه مردم رد برابر آن اعتراض میکردند اما انجامش جرم بود. اکنون دیگر ترسی در انجام اینکار وجود ندارد. هر بار منطقه ای برای مدت يك یا دو روز، یا يك هفته آزاد میشود... مردم از پرتاب سنگ ترس ندارند. آنها از مقابله با سربازان و درگیر شدن با آنها نمی هراسند. آنها دیگر منکوب نیستند. بسیار مشخص شده است که فلسطینی ها بحداکثر ممکن بر اوضاع خود مسلطند. سربازان سعی می کنند، سعی میکنند و بازهم سعی میکنند تا این اوضاع را برهم زنند، اما قادر نیستند. فلسطینی ها هر هفته استراتژی نوینی پیاده میکنند: بازنگاه داشتن مدارس، تحریک محصولات اسرائیلی، به تسلیم واداشتن سازشکاران. ۶۶

.. بنقل از «فلسطین دموکراتیک»





بیان الحركة الثورية الاممية

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

کمیته بازسازی حزب کمونیست هند (مارکسیست - لنینیست) * حزب
کمونیست سیلان * کلکتیو کمونیستی آژیت پروپ ایتالیا) * کمیته
کمونیستی تورنتو (ایتالیا) * حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست -
لنینیست) * حزب کمونیست کلمبیا (مارکسیست - لنینیست) * کمیته
منطقه ای مائو تسه دون * حزب کمونیست پرو * حزب کمونیست ترکیه .
مارکسیست - لنینیست * گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی * حزب
کمونیست نپال (ماشال) * گروه پرچم سرخ نیوزیلند * دسته
انترناسیونالیستی انقلابی (انگلستان) * سازمان کمونیستی پرولتاریایی،
مارکسیست لنینیست (ایتالیا) * حزب پرولتری پوربا بنگلا (بنگلادش)
* گروه کمونیستی انقلابی کلمبیا * کمیته رهبری، حزب کمونیست انقلابی
هند * حزب کمونیست انقلابی آمریکا * اتحادیه کمونیستی انقلابی
(جمهوری دومینیکن) * اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران)

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی مصوبه مارس ۱۹۸۱، از سوی نمایندگان و ناظران شرکت کننده در دومین
کنفرانس بین المللی احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیستی میباشد که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را
تشکیل دادند. اسامی احزاب و سازمانهای شرکت کننده در ج. ا. ا. بقرار فوق هستند. بیانیه بدین زبانها موجود است:
عربی، بنگالی، چینی، کرول، دانمارکی، انگلیسی، فارسی، فرانسوی، آلمانی، گجراتی، هندی، ایتالیایی، کانادا،
کردی، مالایائی، نپالی، پنجابی، اسپانیایی، تامیلی، ترکی. قیمت هرنسخه معادل یک پوند انگلیس و هزینه پست معادل
نیم پوند میباشد.

برای کسب اطلاعات بیشتر یا دفتر جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، آدرس زیر، مکاتبه کنید:

BCM RIM
LONDON; WC1 N 3XX
U. K.

افغانستان

"خروج قوای شوروی باعث تشدید جنگ خواهد شد"

منعکس گشته است «حدث یابی کنونی تضادهای جهانی علیرغم اینکه فرصتهای بیشتری برای این جنبشها ببار میآورد، موانع و وظایف نوینی نیز پیش پای آنها قرار میدهد». تنها ایجاد بهنگام حزب پیشاهنگ در افغانستان است که به پرولتاریا فرصت استفاده از این فرصتهای نوین و عالی و نیز غلبه بر موانع خطرناک را خواهد داد.

ایجاد همزمان دو تشکل در افغانستان بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و حمایت آنها از بیانیه بازتابی از این واقعیت است که سایر خطوط موجود که غیرپرولتاریا، نمی توانند انقلاب را به سرمنزل پیروزی برسانند. تلاشهای این دوتشکل در راه ایجاد حزب پیشاهنگ بیشک تأثیرات قابل توجهی بر کل جنبش انقلابی افغانستان بر جای خواهد نهاد. جهانی برای فتح.

میخواهم قدری در مورد اوضاع عینی، عرصه سیاسی در افغانستان کنونی، بویژه وضعیت دشمنانمان و اشعاعات بشمار در صفوف آنها، و درمورد اینکه چرا خروج نیروهای شوروی از افغانستان بیانگر تشدید جنگ به شکلی نوین است، صحبت کنم. من فکر نمی کنم که خروج قوا جنگ را پایان خواهد بخشید، توافقنامه ژنو نمی تواند راهی برای برون رفت از بحران افغانستان و راه حلی برای مسئله افغانستان عرضه کند. بلکه این بمعنای مرحله نوین جنگ است.

خصلت این مرحله نوین چیست؟ بسیار مشکل بتوان چگونگی پیشرفت آنرا ترسیم نمود. اما يك چیز مشخص است و آن اینست که استراتژیهای شوروی متوجه هستند که آمریکا در پی سهم بزرگتری از قدرت و نفوذ در افغانستان از طریق رژیم جدیدی که نیروهای هوادار غرب یا نیروهای اسلامی بنیادگرا

مصاحبه زیر با نماینده کمیته تبلیغ و ترویج مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون در راه ایجاد حزب کمونیست افغانستان برای رهایی طبقه کارگر (PAC) انجام شده است. گزیده های زیر بطور خاص به اوضاع جاری افغانستان متعاقب امضای توافقنامه ژنو که خواهان خروج قوای شوروی است، مربوط میشود.

«کمیته تبلیغ و ترویج» یکی از دو تشکل مارکسیست - لنینیست افغانستان است که پشتیبانی خود را از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اعلام داشته و خواستار تشکیل يك حزب پیشاهنگ واحد بر پایه مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون گشته اند - دیگری «هسته انقلابی کمونیستهای افغانستان» میباشد. وجود يك حزب پیشاهنگ راستین در تمامی کشورها يك ضرورت است و ایجاد آن در هر کجا که هنوز موجود نباشد يك وظیفه است. اما، در افغانستان کنونی که توده ها به مبارزه ای قهرمانانه علیه اشغالگران شوروی برخاسته اند و میبایست رهبری پرولتاری بر مبارزه اعمال گردد، این حقیقت از جلوه ای خاص برخوردار است.

امروزه سوسیال امپریالیستهای شوروی ورژیم دست نشانده کابل متحمل لطامات سختی از سوی مبارزه توده ای شده و مجبور گشته اند که برای جلوگیری از مبتلا شدن به فاجعه در افغانستان، به مانورهای تازه ای از جمله بیرون کشیدن عتاکرشان دست بزنند. نیروهای طبقاتی غیرانقلابی که مدعی رهبری مبارزه مسلحانه اند برسر شیوه ای که میباید در پیش بگیرند بشدت دچار تفرقه اند. دو بلوک امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی اگر چه بپای امضای توافقنامه ژنو رفته اند، اما کماکان بر سرمسئله افغانستان بهم چنک و دندان نشان میدهند.

بدین خاطر است که وضعیت افغانستان بویژه نمونه ای برجسته و فشرده از اصل صحیحی میباشد که در بیانیه

۹ ماهه یا شاید چندین ساله انجام میشود. يك جنگ داخلی میان بنیادگرایان که به حکومت ائتلافی تن در نمیدهند و میانه روها که به ائتلاف با حکومت وارد میشوند، دقیقاً آنچیز است که شورویها مدنظر دارند.

اجازه دهید به توضیح تضادهای میان باندهای موجود در حزب دمکراتیک خلق بپردازیم، چرا که ضعف این حزب خود بخشی از آن چیزی بود که این عقب نشینی را ضروری ساخت. فراکسیون بازی میان خلق و پرچم از مدتهای مدید تداوم داشته و شورویها نتوانسته اند این دو سرسریه را به زیر يك سقف متحد سازند. هر کدام از این دو اعضای دیگری را سربسته کرده است. هنگامیکه از یکی از ژنرالهای روسی در مورد احتمال پابرجا ماندن رژیم پرسیده شد، او در پاسخ شکوه نمود که شورویها طی مدت هشت سال نتوانستند این دو باند را متحد سازند. وقت آن رسیده که بیرون بکشیم که بینم تا چه حد میتوانی روی پای خودشان بایستند. شورویها به فراکسیونسم درون حزب دمکراتیک خلق، به ضعفی، به این واقعیت که این حزب ناتوان از کنترل توده های مردم بوده، و عاجز از کنترل اوضاع است، اذعان دارند. جناح خلق خود از دو باند، یعنی باند نجیب و باند بیک کارمل، تشکیل میشود. پس از بقدرت رسیدن گریاچف، نجیب نفی یافته و بجای بیک کارمل که برای «مداوا» به شوروی فرستاده شد، نصدی امور را در دست گرفت.

نجیب در تلاش بوده که اوضاع را برای به اصطلاح میانه روها سر سامان دهد. او کلمه «دمکراتیک» را از نام کشور حذف کرد که بگوید این جمهوری غیر شرعی نیست و رنگ پرچم افغانستان را از سرخ به سبز اسلامی تغییر داد. اکنون او مدعیست که هرگز جبری بجز يك مسلمان مرده نبوده است. او هر روز برای بحای آوردن نماز به مسجد میرود. او در مصاحبه با مجله آلمانی «سیگل» در پاسخ بدین سؤال که او رهن به مسجد چه احساسی دارد، گفت: «خوب مثل هر مسلمان دیگر، مطیع پروردگارم هستم.» او میخواست به امپریالیستهای غربی به بنیادگرایان اسلامی پیام بدهد که حاضر است به خاکساری و سازش در هر سطحی تن در دهد.

نجیب خواستار این شده که ظاهر شاه به کشور باز گردانده شود. او به هند سفر کرد تا «رفقای» هندی را راضی کند از ظاهر شاه بخواهد به کشور باز گردد. نجیب گفت: «وقت آن رسیده که باز گردید و وظیفه خود را برای مردم افغانستان بجای آورده» از حمام خون جلوگیری کنید و کشورتان را نجات دهید. موضع ظاهر شاه چیست؟ او میداند که معضل افغانستان با فرم صرف و بیرون رفتن قوای شوروی حل نمیشود. مبارزه طبقاتی سحنی در جریان است و ظاهر شاه از نیروی طبقاتی مستحکم برای انکا جستن بدان بر خوردار نیست. حتی نیروهای اسلامی دیدگاههای متفاوتی نسبت بدو دارند. نیروهای میانه رو خواستار باز گشت اویند، در حالی که بنیاد گرایان میگویند ما شاه نمیخواهیم، ما خواهان يك جمهوری اسلامی به رهبری افرادی نظیر خمینی هستیم. بدین جهت ظاهر شاه میل دارد تا سرو سامان یافتن اوضاع، از مسائل بر کنار بماند. شورویها و نجیب به او التماس میکنند که باز گردد و «هر مقام در حکومت، حتی مهمترین مقام» (آنگونه که نجیب گفت) را انتخاب کند، تا اینکه اوضاعشان ثبات پیدا کند. این چنین افرادی خود را کمونیست میخوانند! اما ظاهر شاه در پی دست برتری است، چرا که میداند شاه بودن يك کارت پر ارزش است.

میخواهم در مورد شیوه بر خورد ظریف آمریکا به احزاب اسلامی صحبت کنم. آمریکا میداند که میانه روها را توانایی ایجاد يك بورکراسی برای چرخاندن حکومت بر خور دارند.

رادر بر بگیرد، خواهد بود. از آنجا که شوروی که در عرصه نبرد نظامی شکست خورده، در مقایسه با آمریکا در موضع ضعیفتری قرار گرفته، آمریکا خواهان لقمه بزرگتری خواهد بود. شورویها چنین پیش بینی میکنند که پس از خروج قوایشان از افغانستان، جنگ داخلی بوقوع خواهد پیوست. استفاده از تضادهای میان احزاب اسلامی و این واقعیت که جنبش رهاییبخش ملی از يك رهبری قاطع، که فی الواقع در تحلیل نهایی توسط يك حزب راستین کمونیستی اعمال میشود بر خوردار نیست، برای شوروی ها نکته مهمی است.

نیرو های اسلامی بخش بزرگ نیروهای مقاومت را تشکیل میدهند. تا کنون شکاف عمیقی میان با اصطلاح میانه روها و بنیاد گراها بروز کرده است. آنها بر سر اینکه پس از خروج قوای شوروی چکار باید بکنند، توافق نمیرسند. بر سر اینکه پس از خروج قوای شوروی به نیروهای هوادار شوروی و (حزب دمکراتیک خلق) یا دو فراکسیون خلق و پرچم (آن) بپیوندند و یا جنگ را ادامه دهند میان آنها تضاد هست.

بنیاد گرایان شمار جنگ تا به آخر با حکومت، تا سرنگونی کامل نیروهای هوادار شوروی و آزاد سازی «برادران مسلمان» شان را در شوروی مطرح کرده، پرچم یا اسلامیسم را برای صدور انقلاب اسلامی افغانستان به شوروی بلند کرده اند.

از سوی دیگر، نیروهای به اصطلاح میانه رو تر هوادار ظاهر شاه (که اکنون در ایتالیا در تبعید بسر می برد) موضع متفاوت اتخاذ کرده اند. آنها معتقدند که مسئله با ادامه جنگ حل نمیشود و خواهان شیوه دیپلماتیک منجمله تشکیل يك حکومت ائتلافی با خلق و پرچم اند. آنها به بنیادگرایان هشدار میدهند که سرسختی در مشی مانع خروج قوای شوروی میشود. برخی از آنها میگویند که این يك فرصت طلایی است، از آن استفاده کنیم بگذاریم شوروی نیروهایش را خارج سازد و آنگاه پس از اینکه آنها رفتند میتوانیم از پس حزب دمکراتیک خلق بر آییم، آنگاه میتوانیم حزب حاکم را تا بود سازیم. نیروهایی وجود دارند که نسبت به شوروی روش دوستانه دارند، مثل دکتر یوسف نجیب و ربیر اسبق افغانستان، آنها میگویند پس از خروج قوای شوروی باید با آنها سازش کنیم، افغانستان را يك کشور بیطرف نگاه داریم و علیه منافع شوروی حرکت نکنیم، چرا که مهمترین مسئله خروج قوای شوروی است.

برخی از نیروهای اسلامی از فرماندهان نظامیشان میخواهند که فعالیتهای روزانه شان را به احزاب اسلامی مربوطه سان گزارش دهند. بدین طریق آنها سعی دارند تا طرح تسلیم فرماندهان و نیروهای مقاومت مسلحانه در روسناها به حکومت را بریزند، تا هنگامیکه زمان را مناسب می بینند آنها را به تسلیم واداشته و به پای تشکیل حکومت ائتلافی برونند. آنها از مردم و فرماندهان نظامی خواهند خواست که به حکومت تسلیم شوند. آنها چنین استدلال خواهند کرد که این حکومت دیگر غیر شرعی نیست، «کمونیست» نیست (آنها رژیم هوادار شوروی را کمونیست میخوانند) و نیروهای به اصطلاح کمونیست به نیروهای اسلامی تبدیل شده اند.

آنچه که شورویها روی آن حساب باز کرده اند این است که پس از خروج قوایشان، «میانه روها» حد خلاء سیاسی شده و بدون دولت کسیده شده و به امید ریاد برخی نیروهای معاوم مسلحانه تسلیم و به حکومت وارد شده و جای سربازان خارج شده شوروی را بخواهند کرد. شورویها امیدوارند که بخشی از مردم که در مقابلشان مقاومت کردند به نیروهای حکومت خواهند پیوست، چه بصورت میلیشیا یا سرباز مزدور جمهوری افغانستان. شورویها میدانند که این مسئله يك شبه بوقوع نمی پیوندد. بهمین جهت است که خروج قوای شوروی طی يك پروسه

از رهبری ارتجاعی میانه روها و بنیاد گرایان دست یابند، اگر چه این نه مهمترین وظیفه کمونیستها و نه استراتژی پایه ای انقلاب افغانستان میباشد.

اوضاع کنونی، مکتبی عالی است که در آن کمونیستها میتوانند پوشش کاذب کمونیسم و دمکراسی بر چهره دست نشاندگان شوروی را برای مردم افغانستان افشا کنند. حزب دمکراتیک خلق که دست در دست شورویها به همه نوع جنایت تحت نام کمونیسم و دمکراسی دست زد، ثابت نمود که بحزبک حزب اپورتونیست معمولی چیزی دیگر نیست. نیروهای اسلامی هم که باحکومت به اصطلاح آنته ایستی در حال جنگ بودند، اکنون به پای تشکیل حکومت ائتلافی با آن می روند. اسلام یک ایدئولوژی ارتجاعیست و مرتجعین از اعتقادات مردم جهت خدمت به منافع طبقاتی خود سود میجویند. این نیز پدیده خوب دیگری برای نیروهای انقلابی است. آنها میتوانند منافع طبقات مختلف را بر زمینه این مبارزه طبقاتی سدید، افشا کنند.

تا این همه شرایط بر خطر است، بویژه خطر جنگ داخلی که شورویها روی آن حساب باز کرده اند و همه امپریالیستها آنرا ترغیب میکنند. قیلا، مردم یک دشمن مشترک داشتند. آنها بایک دولت اشغالگر امپریالیستی می جنگیدند. اما پس از خروج قوای شوروی این سناریو تغییر خواهد کرد. این جنگ به جنگی کثیف و شدید بدل میشود. حیلۀ آمریکا در «وینتنامی کردن» جنگ وینتنام، در «افغانی کردن» جنگ توسط شوروی ها بکار خواهد رفت. خروج قوای شوروی متعاقب خواهد بود با خونخواهی ها، این روستا علیه آن یکی، یک طایفه علیه دیگری. این امر ادامه خواهد یافت مگر اینکه انقلابیون پرده از دسایس کثیف شورویها در بیرون کشیدن قوای خود از افغانستان برای افکندن تفرقه در میان افغانها، بردارند. با امضای توافقنامه با اصطلاح صلح ژنو، امپریالیستها حق سرازیر کردن هر چه بیشتر تسلیحات به افغانستان را برای خود محفوظ نگاه داشتند. با این تسلیحات است که نیروهای دولت دست نشاندۀ هوادار شوروی و نیروهای اسلامی نفرات خود را مسلح خواهند کرد، و همین تسلیحات علیه توده ها بکار خواهد رفت. به همین دلیل است که می گوئیم جنگ تشدید خواهد یافت. خروج قوای شوروی پروسه ای در جهت «صلح» نیست، توافقنامه صلح، نیست، بلکه تشدید جنگ است.

نیروهای ارتجاعی، نه متشکلند و نه متحد. از سوی دیگر، نیروهای انقلابی نیز بهمین درد مبتلاند. مسئله ای که در برابر نیروها و طبقات سیاسی گوناگون مطرح میباشد این است که چه کسی برای برپایی جنگ (که مطمئنا ادامه خواهد یافت، اگر چه در شکلی دیگر) پیروزی در آن، می تواند هر چه سریعتر و بطور موثرتری متحد شده و دیگران را به گرد خود متحد سازد، استراتژی کمونیستها دال بر ایجاد یک حزب کمونیست، ارتش خلق و جبهه متحد، هنوز هم از اعتبار برخوردار است. دشمن عمده ای که می بایست با آن جنگید حکومت است، حتی اگر یک حکومت ائتلافی متشکل از نیروهای هوادار شوروی و نیروهای میانه رو باشد، و حتی اگر ظاهر شاه نیز بدان پیوندد. شوروی به تامین منافع اقتصادی، سیاسی و بویژه نظامی خود در منطقه ادامه داده و به حمایت از رژیم ادامه خواهد داد و در تلاش است با برای این حکومت در حال تلاشی، پایه بیشتری دست و پا کند. قیلا شوروی برای پابرجا نگاه داشتن این رژیم ارتجاعی از با اصطلاح ارتش سرخ خود استفاده می کرد. و اکنون، برخی اقشار طبقات ارتجاعی (درون نیروهای اسلامی) را در جهت بکارگیری بعنوان پایگاه طبقاتی برای تامین منافع شوروی، میخرد. حتی اگر شوروی قوای خود را خارج سازد، نیروهای انقلابی و جنبش رهاییبخش باید مبارزه مسلحانه شان را علیه حکومت ائتلافی تا سرنگونی کامل آن، سمت دهند.

آمریکا مایل است این چنین نیروهایی رژیم را در دست بگیرند و در عین حال نمی خواهد رژیمی از نوع رژیم خمینی تحت رهبری افرادی نظیر گلبدین و بنیادگرایان اسلامی به سر کار بیاید. آمریکا تا حد معینی هم میبایست بر بنیادگرایان اتکا جوید چرا که از فاطمت و تشکل بیشتری برای نبرد تا به آخر بر خور دارند. اما این فعل ریر، تندی نیز دارد. آمریکا نگران اینست که این چنین رژیمی به رژیمی همچون خمینی بدل شده، فقط به روابط پشت پرده تن بدهد و مانع نفوذ آشکار سیاسی، و نظامی آمریکا گردد.

آمریکا شدیداً مشتاق اینست که افغانستان به دایره نفوذش وارد شود. اما اهداف دیگری را نیز دنبال میکند، نمیخواهند از هول حلیم در دیک بیفتند. آنها میخواهند با یک تبر دو نشان بزنند: هم حداکثر استفاده از تبلیغات ضد کمونیستی ناشی از جنایات شوروی را کرده و او را، همانگونه که ریگان گفت تا جنگ با آخرین افغانی زجر کش کند (که موضوع بسیار سیاست آمریکا است)، و هم نهایتاً افغانستان را به چنگ آورد (که مایلند بتوانند مثل پاکستان از آن بهره ببرند). کیسینجر و یابکی دیگر از مغزهای متفکرشان اخیراً نوشته است که شورویها، «کمونیستها»، با حمایت از وینتنام و افغانستان را تشبیه کرد، و اکنون نوبت آمریکا است که همین بلا را سر شوروی بیاورد. آنها در حالیکه برای به چنگ آوردن افغانستان تدارک می بیند، در پی این هستند تا به حداکثر زمان و امکان با تبلیغات ضد کمونیستی از مسئله افغانستان بهره برداری کنند. آنها امپریالیستند، آنها به عرصه نفوذ احتیاج دارند. آنها برای تقویت موقعیتشان در منطقه، بویژه بعثت معضلاتشان در اقیانوس هند و خلیج، به افغانستان در کنار پاکستان نیاز دارند. بدین گونه است که دشمنان ما بینهایت منشعب و متفرق اند. عوامل مساعد دیگری نیز وجود دارند که نیروهای انقلابی میتوانند به خوبی از آنها استفاده برند. برخی مجاهدین مستقل درون نیروهای مقاومت هیچکدام از دو دسته بنیادگرایان و میانه روها را قبول ندارند. مجله اسپیکل طی مصاحبه ای از برخی فرماندهان نظامی در مورد شرایط آنجا سؤال کرد، فرماندهان چنین پاسخ دادند که احزاب اسلامی به انواع و اقسام گروهها شاید ۴۳ عدد در پاکستان، تقسیم میشوند: اما تا آنجایی که میدانیم این ما بودیم که جنگ را هشت سال به پیش برده ایم، در حالیکه آنها بر سر تقسیم پولی که از شروع جنگ به جیبشان ریخته میشد با هم نزاع دارند. وظیفه ما آزاد سازی افغانستان است. آنها میتوانند در پاکستان، آلمان یا هر جای دیگری که هستند باقی مانده و بر سر منافع حقیرشان به سر و کول یکدیگر بزنند. این ما هستیم که سر نوشت حکومت آتی و نیروهای مقاومت افغانستان را تعیین میکنیم.

فرماندهان که رهبران اصلی نیروهای نظامیند، از رهبری احزاب اسلامی به نوعی جدايند. شکافی میان فرماندهان و نیروهای ملی گرا از یکسو و میانه روها و بنیادگرایان از سوی دیگر وجود دارد. این جنبش مستقل فرماندهان، خواهان ادامه نبرد بشیوه ای متحدانه - بیش از زمانی که تحت فرماندهی احزاب اسلامی بودند - میباشد. برخی فرماندهان بر این عقیده اند که هر فرمانده باید سستی کند نوعی حکومت محلی در روستا و محلی که در آن می جنگد، بوجود آورد. این وضعیت بر خلاف آتوریته احزاب اسلامی در جهت تشکیل یک جمهوری اسلامی سراسری و اعمال حاکمیت فاشیستیشان بر خلق افغانستان و بر نیروهای مقاومت میباشد. همچنین، این شرایط در مقابل جنگ داخلی است که میانه روها و بنیادگرایان علیه توده های خلق افغانستان در حال تدارک دیدن هستند. نیروهای انقلابی باید به این تضاد توجه کرده و به رهنمونها و سر فصلها یی جهت جدا کردن این فرماندهان

درباره توافقنامه هند و سریلانکا

سازمان انقلابی کمونیستی انترناسیونالیستی سریلانکا

این مقاله که توافقنامه به اصطلاح صلح میان حکومت‌های هند و سریلانکا را مورد بررسی قرار می‌دهد، تلخیصی است از نوشته مفصلی بزبان «سینهالی» که بتاريخ ۳۰ ژوئن ۱۹۸۷ بچاپ رسیده است.

مقاله ای که در دومین شماره جهانی برای فتح منتشره در ۱۹۸۵، توسط خبرنگار اختصاصی‌مان تهیه شده بود چنین خاطر نشان می‌سازد که «جنبش چپ که هنوز تحت سلطه رفرمیست‌ها و رویزیونیست‌ها قرار دارد و آنچنان در منجالب اپورتونیزم پارلمانتاری غرقه گشته که از اتخاذ موضع قاطع و انقلابی در حمایت از حق تعیین سرنوشت خلق تاویل علیه شونیسم ارتجاعی «سینهالا» عاجز است. تنها حزب کمونیست سیلان، مارکسیست - لنینیست (یکی از شرکت کنندگان در جنبش انقلابی انترناسیونالیست و دارای سابقه ای طولانی در مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن دارد) و برخی گروه‌های کوچک در حمایت از مبارزه مسلحانه خلق تاویل و حق تعیین سرنوشت شان موضع سازش ناپذیر گرفته اند. آنها همچنین شونیسم سینهالا را علاوه بر قتل و عام‌هایی که تحت این نام انجام شده اند، محکوم کرده اند...

مبارزه حق طلبانه خلق تاویل طی سالهای اخیر برای حق تعیین سرنوشت در کانون حیات سیاسی سریلانکا قرار داشته است. ارائه ارزیابی صحیح از این مبارزه و رابطه اش با مبارزه برای رهایی کل جزیره سریلانکا توجه بس جدی انقلابیون راستین سریلانکا و بیش از همه، خود مارکسیست - لنینیست‌ها را بخود معطوف داشته و دارد. بنابراین جای تعجبی نیست اگر درون جنبش مارکسیست - لنینیستی، اختلاف

بر سر تحلیل از این یا آن مسئله مندرج در این مقاله بروز نماید. این مقاله، باهدف کمک به بحث پیرامون مسائل رویاروی سریلانکا برشته تحریر در آمده و امید است که مورد استفاده رفقای که با مسائل مشابه در سایر کشورها روبرویند، واقع گردد. اظهار نظر در مورد این مقاله با آغوش باز پذیرفته میشود.

مباحثات مهمی طی دوره گذشته میان حزب کمونیست سیلان و سازمان کمونیستی انترناسیونالیستی انقلابی سریلانکا صورت پذیرفته است. این دو تشکل، با هدف دستیابی به یک حزب واحد و متحد بر مبنای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون، با یکدیگر دست به تشکیل «کانون مارکسیست - لنینیست» زده اند. - ج. ب. ف

میتوان گفت که بااصطلاح توافقنامه صلح هند و سریلانکا، برجسته ترین گره‌گاه در تاریخ سیاسی معاصر سریلانکا بوجود آورده است. در نتیجه این توافقنامه، تضادهای ملی و تجزیه شکل بندی اجتماعی سریلانکا بطور کیفی تعمیق و تشدید یافته، و کل جامعه در مقیاس بی‌سابقه ای تحت فشار پروسه رو به تزايد میلیتاریزاسیون قرار گرفته است. بیش از ۲۵ هزار سرباز تا بن و دندان مسلح هندوستان در يك تهاجم متمرکز نظامی در شمال و شرق درگیر شده اند. هدف آنها نابودسازی نیروی مسلح «ببرهای رهایی بخش تاویل ایلام»

(LTTE) است، که در مخالفت آشکار با آتوریت دولتهای کمپرادور هند و سریلانکا علیه توافقنامه «صلح» اعلان جنگ داده اند....

کل جامعه بین المللی در هماهنگی کامل به ستایش از بااصطلاح «توافقنامه صلح هند و سریلانکا»، که تحت عنوان حاصل تلاش دو تن از دولتمردان «برجسته با شهامت و دور اندیش» جنوب آسیا که «بسیار به امر صلح ودمکراسی در جهان کمک کرده» برخاسته اند، هر دو ابرقدرت امپریالیستی آمریکا و شوروی دوش بدوش سایر دول امپریالیستی برای تایید و حمایت «توافقنامه» هجوم آورده اند....

بوضوح آشکار است که هم بلوک امپریالیستی آمریکا و هم بلوک سوسیال امپریالیستی شوروی خود را کاملاً متعهد می دانند که زیر بال وپر این دو حکومت را در اعمال این امریه نواستعماری که توافقنامه صلح هندی - لانکا خوانده میشود، بگیرند. با توجه به خصلت و نتایج غیر قابل پیش بینی گسترش وسیع جنگ انقلابی که کل نظم اجتماعی نوامستمراتی در منطقه جنوب آسیا را تهدید میکند، هر دو بلوک جهت سرکوب جنگ رهاییبخش ملی تاویل به حمایت از «راجیو گاندی» و «جایا واردنه» به وحدت رسیدند. و در عین حال، آنها منافع استراتژیک جهانی خود را از طریق توافقنامه دنبال میکنند....

ببرهای رهاییبخش ابتدا مخالفت خود را با توافقنامه بدلیل اینکه امریه ای از بالا از (جانب حکومت‌های هند و سریلانکا) بوده و پاسخگوی تمایلات واقعی ملی خلق تاویل نیست اعلان داشتند. اما متعاقب فشار شدید و از موضع قدرت دولت هند،

در شمال و شرق جریان داشت، وجود دارد. مسئله تعیین خصلت سیاسی این جنگ مسئله بسیار مهمی برای کل مبارزه انقلابی در سریلانکا است. آیا مبارزه مسلحانه رهاشیش و ملی خلق تحت ستم تأمیل مبارزه ای عادلانه است؟ آیا باید مورد حمایت واقع شده و به پیروزی برسد، و یا باید مورد مخالفت قرار گرفته و به شکست کشانده شود؟ این مسئله از اهمیتی فوق العاده در تعیین يك خط مشی صحیح انقلابی پرولتری برخوردار میباشد. علیرغم این واقعیت که اکثریت تشکلهای رهاشیش تأمیل به توافقنامه امید بسته، مبارزه مسلحانه را بدلیل گوناگون کنار نهاده اند.

در اساس، مبارزه رهاشیش ملی تأمیل، امپریالیسم جهانی و دولت کمپرادور و ارتجاعی سریلانکا که کارگران و توده های تحت ستم این کشور را مشترکا استثمار کرده بر آنها ستم روا میدارند، آماج خود قرار داده است. این مبارزه ای ضد امپریالیستی و انقلابی علیه دشمنان طبقاتی اساسی هر دو ملت تحت ستم. سینهالا و تأمیل میباشد. مبارزه رهاشیش ملی تأمیل برحسب عالیتترین تمایلات و اهداف انقلابی و بر مبنای اصول، آماج ووظایف جزء تابع انقلاب دمکراتیک نوین در سریلانکا (که خود جزءتابعی از انقلاب جهانی پرولتری است) میباشد. قوانین حرکت مبارزه رهاشیش ملی تأمیل در رابطه ای تنگاتنگ با قوانین عام حرکت انقلاب سریلانکا قرار دارند. آینده مبارزه هاشیش و ملی تأمیل در پیوند منسجم با آینده انقلاب سریلانکا بطور اعم، و هر دوی آنان بنوبه خود در پیوند منسجم با آینده انقلاب جهانی پرولتری واقع شده اند. این باارزشترین درسی است که از امریه ای ارتجاعی و نومسمراتی بنام توافقنامه صلح میان هند و سریلانکا حاصل میشود.

از زمانیکه امپریالیستهای انگلیسی با همکاری نوکران بومیشان نیرنک «استقلال» سیاسی را به این کشور عرضه کردند، یعنی از پایان جنگ جهانی دوم تاکنون، دولت کمپرادور بورژوازی بزرگ سینهالا بدون وقفه سیاست تعدی بیرحمانه، سرکوب اساسی ترین حقوق دمکراتیک و انسانی ملت تأمیل را جهت حفاظت و توسعه امتیازات اقتصادی، سیاسی و استراتژیک بورژوازی سینهالا، به پیش برده است. سیاست تبعیض ملی،

بهمراه آن خونریزی و تخریب به پایان رسیده و صلح و حالت عادی به کشور باز گشته است، در اینجا ملاحظات دیگر را به کناری می گذاریم. بدین جهت میتوان هزینه های گزاف و روبه تزاید نظامی را صرف باسازی اقتصادی و اسکان توده ها نموده، و پلهای شکسته میان جوامع تأمیل و سینهالا را مجددا ساخت. بنابراین، با توجه بدین نکته عمده و برجسته، سایر ملاحظات به کنار، این توافقنامه باید به هر قیمتی که شده مورد حمایت واقع شود، مهم است که ریشه های ایدئولوژیک بورژوازی و ارتجاعی این نقطه نظر را که بظاهر میانه رو لیبرالی است، مشخص نمود. فی الواقع، این دیدگاه خود دولت ارتجاعی حزب حاکم UNP است که برای لاپوشانی جنایاتی که مرتکب شده و نابودهایی که ببار آورده مطرح شده است. گذشته از وجود تمایل عمیق به صلح راستین انقلابی و دمکراتیک در توده های تحت ستم که این دیدگاه در پی تحریف و سوءاستفاده از آنست، این طرح نماینده دیدگاه محدود و پرنیرنک بانگذار و بازرگان، و دیدگاه کلیه انگلهای اجتماع است که برای استثمار، ستمدگی و تحقیر کشیده شدن توده ها، برای هزار ویک بیعدالتی، هتک حرمت و قهری که روزانه بعنوان روندی معمول در این نظام درنده خو به توده ها اعمال میشود دل نمیسوزانند، بلکه بهر قیمتی خواستار صلح اند تا بتوانند با شدت هر چه بیشتر به مکیدن خون خلق و زندگی از قبل سودهای حاصل از سرمایه بپردازند.

کل خط «صلح بهر قیمت» و استدلال پشت آن بسیار جعلی، خطرناک و پرنیرنک است. این دیدگاه، تمایز کیفی و حیاتی میان يك جنگ انقلابی عادلانه و يك جنگ غیر عادلانه وضد انقلابی را نفی میکند. این حقیقت اساسی که هیچ مبارزه انقلابی راستین بدون تحمل رنج و مشقت هرگز نمیتواند امید به پیروزی کامل داشته باشد را انکار میکند. این واقعیت بنیادی که امپریالیسم یعنی جنگ، جنگهای تجاوزکارانه و تسخیرگری که جنگ جهانی برای باز تقسیم جهان نهایت فشرده آنست، و نیز اینکه، در هم شکستن امپریالیسم در سطح جهان بوسیله جنگ انقلابی توده ها تحت رهبری پرولتاریا تنها راه نیل به جهان عاری از ستم، استثمار و جنگ است را کتمان میکند.

دیدگاههای شدیداً متغایری در مورد جنگی که بمدت چندین سال بطور بی وقفه

بیرها با اکراه اسلحه های سنگین خود را تسلیم کرده ولی بعلت شکاکیت نسبت به قصد واقعی راجیو گاندی، جایاواردنه و نیز ترکیب «سه ستاره» و جهت تضمین سلطه سیاسی خود در ساختار نوین حکومتی آتی در شمال و شرق سلاجهای خود را نگاه داشتند.

از سوی دیگر، نیروهای نظیر حزب سریلانکا (SLFP) که عمده ترین آلترناتیو ارتجاعی بورژوازی و پارلمانی در برابر حزب ملی متحد (UNP) حاکم است، جاننا ویموکتیو - پرامونا (JVP) که نماینده هار شونیسم سینهالا و تشکیلاتی رویزیونیستی هوادار شوروی و دارای پایه اجتماعی خرده بورژوازی روستایی - لمپن پرولتری است، بطور هماهنگ می کوشند توده ها را زیر پرچم ارتجاعی و عشیرتی بودائیت - شونیست سینهالا بسیج نمایند. با سوءاستفاده از احساسات ضد هندی وضد تأمیلی توده ها (که توسط کل هیئت حاکمه دامن زده میشود) و نیز با سودجویی از نفرت واقعی توده های وسیع نسبت به حکومت و حزب حاکم، برای پیشبرد منافع طبقاتی بورژوازی وضد انقلابی و ارضای تمایلات قدرت طلبانه خود، درگیرند.

سؤال اصلی که میبایست در ارزیابی از توافقنامه مطرح شود عبارت از اینست که کدام منافع طبقاتی در کلیت خود پیش برده شده است؟ آیا منافع طبقاتی ارتجاعی امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور منطقه ایشان تأمین شده است؟ آیا الزامات استراتژیک جهانی امپریالیسم جهانی مورد توجه واقع شده است؟ یا اینکه (بالعکس) منافع ضد امپریالیستی منافع انقلاب دمکراتیک نوین در سریلانکا تأمین شده و بدینوسیله منافع انقلابی پرولتاریای بین المللی و خلقهای تحت ستم جهان مورد توجه بوده است؟ این تنها موضع انترناسیونالیستی، پرولتری انقلابی، و تنها دیدگاه و شیوه ای است که میتواند و باید در ارزیابی از ماهیت سیاسی و مضمون طبقاتی باصطلاح «توافقنامه صلح هند و سریلانکا» بکار گرفته شود.

لیبرالیسم بورژوازی

وایدئولوژی ارتجاعی اومانیسیم و پاسیفیسیم

بحثی که دیدگاه بورژوازی لیبرالی در دفاع از توافقنامه ارائه میدهد، (ما بقی ملاحظات به کنار) اینست که جنگ و

اطلاعیه مطبوعاتی

برگزاری

از سوی

از سوی - حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) و اتحادیه کمونیستی انقلابی بر مبنای فراخوان مشترک حزب کمونیست بنگلادش (سمیابادی دال) و اتحادیه کمونیستی انقلابی بنگلادش که چند ماه پیش انتشار یافته بود، کنفرانسی متشکل از نمایندگان چندین سازمان و گروه و شخصیت‌هایی که نماینده بخش‌هایی از مردمند که بیرق سرخ مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون و آموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را برافراشته داشته اند، در روز های یازدهم و دوازدهم مارس ۱۹۸۸ منعقد گردید.

در آغاز، کنفرانس یاد رفقای شهید حزب کمونیست پرو را که طی مبارزه قهرمانانه در زندانهای پرو علیه نیرو های مسلح حکومت گارسیا کشته شدند، و یاد شهدای انقلابی اتحادیه کمونیستهای ایران (سربداران) را که در زندانهای ایران توسط رژیم فاشیست خمینی بقتل رسیدند، گرامی داشت.

کنفرانس در جهت وحدت کلیه انقلابیون درون یک کانون از طریق انحلال مراکز مختلف موجود میان گروه ها و شخصیت‌هایی که مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون و آموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی اعتقاد داشته و از آن دفاع مینمایند، بیانیه ای را بتصویب رساند.

در رابطه با اوضاع بین المللی، کنفرانس بدین جمعبندی رسید که عرصه سیاسی اکثریت کشورهای جهان، بویژه کشورهای تحت سلطه، اساساً سه قطب را در بر میگیرد: نوکران امپریالیستهای آمریکا، نوکران سوسیال امپریالیستهای روسی، و مردم تحت رهبری انقلابیون

میگیرند، و با وجود اینکه شکل احمقانه ای از رویزیونیسم مدرنند که در JVP شخصیت یافته، چنان بعنوان ابتکار و ابداع جلوا جلوا میشوند که نمیتوان به آنها نپرداخت.

در عین حال رفقای صادقی یافت میشوند که مدعیند مبارزه رهاثیبخش تأمیل بطور کامل یک مبارزه رهاثیبخش و ملی نیست چرا که جامعه تأمیل یک ملت تمام عیار نیست. یا اینکه مبارزه رهاثیبخش آلت دست امپریالیسم بوده و یا خواهد بود، یا اینکه انحرافات ضد دمکراتیک و ضد خلقی و رویزیونیسم هوادار هند و هوادار شوروی موجود در رهبری مبارزه خطر عمده در برابر انقلاب است و غیره. و بر این مبنا دفاع از حق تعیین سرنوشت (منجمله حق جدایی) انحرافی و حتی خطرناک است. اما لنین در مخالفت و پیش بینی این بحث‌های رویزیونیستی به موکدترین وجهی تصریح داشته است که: «نهی حق تعیین سرنوشت یا حق جدایی بناگزیبر در عمل بمعنای حمایت از امتیازات ملت حاکم میباشد» (حق تعیین سرنوشت ملتها).

در مقابله با بحث بر سر احتمال نفوذ امپریالیستهای بیگانه و توطئه چینیهای آنها، لنین در «انقلاب سوسیالیستی و حق ملیتها در تعیین سرنوشت» مینویسد: «(این واقعیت که مبارزه رهاثیبخش ملی علیه یک قدرت امپریالیستی میتواند تحت شرایط معین توسط یک ابرقدرت دیگر در جهت اهدافی بهمان میزان امپریالیستی مورد سوءاستفاده واقع گردد سوسیال دمکراتها را به نفی برسمیت شناختن حق ملل در تعیین سرنوشت نمیکشاند، همانگونه که موارد متعدد بهره برداری بورژوازی از شعارهای جمهوریخواهی در جهت مقاصد نیرنگ سیاسی و چپاولگری مالی، سوسیال دمکراتها را به نفی شعارهای جمهوریخواهانه شان نمیکشاند» انحرافات آشکارا رویزیونیستی رهبران ملی تأمیل را نمیتوان بعنوان یک اصل جهت نفی حق تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تأمیل بحساب آورد. در این مورد لنین در «حق ملل در تعیین سرنوشت» متذکر میگردد که: ناسیونالیسم بورژوازی هر ملیت تحت ستمی از محتوایی دمکراتیک برخوردار است که علیه ستم ستمگیری دارد، و ما بدون قید و شرط از این محتوا حمایت

بقیه در صفحه ۶۸

تحقیر و تجاوزگری آشکار در تکامل خود به یک جنگ وحشیانه تمام عیار دولتی تروریستی منجر شده است که هدفش نابودی حق دمکراتیک و اساسی تعیین سرنوشت ملیت تحت ستم تأمیل بوده و تهدیدی مرگبار بر موجودیت این ملیت است. در مقابل این تهدید رو به تزاید اقتصادی، سیاسی و نظامی بر موجودیت ملیت تأمیل، نیروهای رهاثیبخش تأمیل که عمدتاً متشکلند از جوانان انقلابی و دمکرات و خرده بورژوا، در برابر دولت کمپرادور سلاح بر گرفته و با هدف کسب حق اساسی و دمکراتیک تعیین سرنوشت (منجمله جدایی)، جنگی انقلابی برای رهایی ملی را آغازیده اند. بنابراین مبارزه ملی و رهاثیبخش تأمیل و جنگ نیروهای رهاثیبخش باید مورد حمایت و پشتیبانی قرار گرفته و به پیروزی رسد و این یکی از حیاتی ترین اجزاء وظایف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک است.

وظیفه ویژه انقلابیون سینهالا در جنوب این است که خود را وقف وظیفه نبرد برای پیروزی کامل مبارزه رهاثیبخش و ملی تأمیل کنند. بهمین شکل انقلابیون تأمیل باید خود را فدای وظیفه نبرد برای پیروزی کامل مبارزه رهاثیبخش و ملیت تحت ستم سینهالا نمایند. این دروغی پوچ است که مبارزه رهاثیبخش و ملی تأمیل توطئه ای از جانب امپریالیسم آمریکا و سازمان سیا میباشد (آنگونه که JVP مدعیست)، و یا اینکه لنینیسم اصل (ویا فرمول - آنطور که JVP میل دارد آنرا کم اهمیت جلوه دهد) حق کامل، اساسی و دمکراتیک تعیین سرنوشت ملل تحت ستم را پس از پیروزی انقلاب اکثیر نا مربوط میداند چرا که این «فرمول» دیگر در انطباق با منافع تحکیم قدرت دولتی کشور شوراها نبوده است. رهبری JVP، لنین را تا سر حد یک اپورتونیست فرو مایه پائین میآورد تا بلکه رویزیونیسم گستاخ و تهوع آور خودش را بپوشاند، اما اصول عام و جوهر نقاد و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون بیشک شکست ناپذیری و صلابت خود را در رویارویی با رویزیونیسم منحط و بی خاصیت خودستایانی که خود را رهاثیبخشان راستین ملت میخوانند، به اثبات خواهد رساند. این خطوط واقعا تهوع آور و رویزیونیستی ارزش مورد بحث واقع شدن در اینجا را ندارند. منتهی با چنان جلال و جبروت و زرق و برقی عرضه شده اند و چنان ژست آتوریته

کنفرانس در بنگلادش

حزب کمونیست بنگلادش (مارکسیست - لنینیست) و اتحادیه کمونیستی انقلابی

کمونیست هر کدام قطبی را تشکیل می دهند . قطب سوم یعنی قطب آنهایی که بیرق مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون و آموزه های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را بر افراشته داشته اند؛ اگر چه در برخی کشور ها ضعیف است ، اما قدرت خود را در پرو و ۱۰۰ نشان داده است . این قطب قدرت می باید و عینیتا بنا گریز قدرت خواهد یافت . آینده انقلاب در کشور به قدرت گیری این قطب وابسته خواهد بود .

با تحلیل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیو نالیستی بمثابه سمل وحدت انقلابیون کمونیست در سطح بین المللی ، کنفرانس تصریح نمود رویزیونیستهای رنگارنگ از سقوط حاکمیت پرولتری در چین استفاده کرده و در اتحاد با مرتجعین سراسر جهان ، مصرانه به حمله ای همه جانبه بر انقلابیون کمونیست و فلسفه انقلابی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون دست زده اند ، و بدین ترتیب باعث ایجاد سومین بحران بزرگ در تاریخ جنبش کمونیستی بین المللی شده اند .

در بحبوحه این بحران در غیاب دولت پرولتری بمثابه دژ انقلابیون کمونیست عمل کرده و برای جامعه کمونیستی مبارزه کند ، مبارزه حزب کمونیست پرو و تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی قدرت شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - و اندیشه مائو تسه دون را نشان میدهد .

در رابطه با شرایط اجتماعی - اقتصادی بنگلادش و استراتژی و تاکتیکهای انقلابی منطبق بر آن ، کنفرانس چنین ارزیابی نمود که بنگلادش کشوری نیمه فئودال نیمه مستعمره و دارای دو تضاد اساسی میباشد : ۱- تضاد میان کلیه امپریالیستها و توسعه

طلبان از یکسو و خلق ها و ملت از سوی دیگر ، ۲- تضاد میان نیمه فئودالیسم و توده های وسیع .

تضاد میان طبقه بوروکرات کمپرادور و توده هائیز يك تضاد محسوب گردید . بدین ترتیب سه هدف آماج انقلاب قرار میگیرد : کلیه امپریالیستها در سازش با توسعه طلبی ، فئودالیسم ، و سرمایه داری بوروکرات کمپرادور . انقلاب دمکراتیک نوین که در این مرحله این سه را آماج حمله خود قرار میدهد باید تحت رهبری طبقه کارگر صورت گیرد .

در تشریح اوضاع سیاسی جاری در بنگلادش ، کنفرانس متذکر گردید که نبرد میان طبقات ارتجاعی و نیروهایی که قدرت دولتی را در اختیار دارند (از یکسو) با کسانی که خارج از آن قرار دارند (از سوی دیگر) ، خصیصه عمده عرصه سیاسی را تشکیل میدهد ، پولاریزاسیون نیروهای ارتجاعی هنوز به فرجام نرسیده و حول قطب آمریکا - هند و قطب شوروی - هند در جریان است . قطب سوم یعنی قطب مردم تحت رهبری طبقه کارگر بر خوردار از ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون ، که از واقعیت عینی عقب است باید تکامل یابد .

کنفرانس صریحا تجاوز توسعه طلبانه هند به سیلان را محکوم کرده و خروج بلادرنک نیروهای هند از آنجا را خواستار گردید ، و به مردم کلیه کشورهای جنوب آسیا هشدار داد که هشیاری خود را حفظ کرده و آماده رویارویی با طرحهای تجاوز کارانه توسعه طلبان هند باشند .

کنفرانس فعالیتهای مسلحانه انقلابی مردم برخی از ایالات هند تحت رهبری نیروهای انقلابی علیه دارودسته دولت مرکزی فئودالی محلی راستود ،

کنفرانس خواهان جمع بندی از مبارزه مسلحانه و فعالیت سیاسی انقلابیون در گذشته و ارزیابی از وقایع سیاسی تاریخی بنگلادش در گذشته گردید . «بیانیه» دومین کنفرانس بین المللی موسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی بدرستی متذکر گردید که «جنبش کمونیستی بین المللی با وظیفه بسیار مهم جمع بندی نقادانه از چندین دهه تجربه انجام انقلاب در این دسته از کشور ها روبرو است» . کنفرانس اینرا وظیفه ای مهم در جهت ایجاد شالوده ای صحیح برای وحدت انقلابیون حول يك كانون واحد ، ارزیابی نمود .

کنفرانس بر این اعتقاد که جنبش کمونیستی در بنگلادش در گذشته نشان داد که رویزیونیسم راست و «چپ» و آنارشیزم ، خطرات بزرگی بر سر جنبش انقلابی اند . در حال حاضر رویزیونیسم راست خطر عمده است ، در حالیکه آنارشیزم خطر عمده مبارزه مسلحانه میباشد . همانگونه که «بیانیه» دومین کنفرانس تصریح نمود «نفی یا تحریف اپورتونیستی جنبش خلق ۱۰۰ گرایش عمده در دوره اخیر است» .

کنفرانس جهت پاک کردن مسیر جنبش خلق ، خواستار نبردی قاطع علیه کلیه نیروهای رویزیونیستی ضد مارکسیست - لنینیستی گردید .

کنفرانس مجمعی بنام ایکپا په اتوتی په تشیاد (شورای تدارک برای وحدت) تشکیل داد که وظیفه اش تشخیص این است که کدامیک از نیروهای سیاسی از این خط مشی سیاسی - ایدئولوژیک پیروی می کنند ، و مسئولیت انتشار يك نشریه جهت توضیح این خط سیاسی - ایدئولوژیک و درج نظرات حول مسائل مورد مناقشه ، نیز به عهده اش سپرده شد .

از زمان سقوط ژان کلود دوالیه در فوریه ۱۹۸۶، طبقات حاکمه هائیتی و اربابان امپریالیستی شان در تلاش بودند تا روحیه و مقاومت توده ها را در هم شکسته و رژیم باثباتی را بسرکار آورند. دوالیه تا پیش از آن توانسته بود این روحیه و مقاومت بکملک تونتون ماکوت و ترور عربان، تحت فشار قرار دهد.

اکثر تلاشهای دشمنان حول برگزاری سیرکهای بنام انتخابات انجام میشد. ماههای بیش از انتخابات ۲۹ نوامبر ۱۹۸۷ بویژه متشنج بود يك اعتصاب عمومی و خیزش های خشونت باری صی ماههای تابستان در پونت دو پرنس (پایتخت هائیتی) علیه خوننای نظامی تحت رهبری هانری نامفی که پس از سقوط دوالیه زمام امور را بدست گرفته بود، صورت گرفت. سبب دهقانی که در رو ستای ژان رابل برای زمین می جنگید ند، بطور جنایتکارانه ای قتل عام شدند. در پائیز دو تن از کاندیداهای ریاست جمهوری بقتل رسید ند، دسته های سیاه ماکوت دوباره براه افتادند و کمپته های کشیک در حصیر آبادهای پایتخت تشکیل شد که بدنبال ماکوت ها بوده وچند نفرشان را کشتند.

تهاجم ارتجاعی در ۲۹ نوامبر به نهایت خود رسید و خوننای نظامی موجی از کشتار و قهر را علیه توده های هائیتی براه انداخته و انتخابات را منحل کرد. خوننای نظامی انتخابات خود را دو ماه بعد بر گزار کرد (حتی برخی از کاندیداها از شرکت در انتخابات امتناع ورزیدند) ولسلی مانیگات را که زمانی هوادار دوالیه بود (وزمانی دیگر مخالف دوالیه شد) رئیس جمهور اعلام کرد. او عهد کرد که از ارتش حمایت کرده و افسار هائیتی را محکم در دست خواهد گرفت.

از آنزمان به بعد، ایالات متحده که در ابتدا با وارد عمل شدن ارتش مخالفت میکرد، سعی در پیرایش چهره خونبار مانیگات نمود. طرح رفرمهای دمکراتیزه کردن فرمالیته - از دستور کار خارج شدند چرا که بطور بالقوه اوضاع را در این کشور شش ملیونی بی ثبات میکرد. ارتش سرکوب شدید توده ها و چپ را ادامه داد، ماکوت ها مجدداً از مصونیت بر خوردار شدند، و مانیگات قصد خود را مبنی بر آماج حمله قرار دادن رادیکالها و انقلابیونی که از رویزیونیستهای حزب کمونیست متحد هائیتی (puch) جدا بودند، اعلام داشت. خیزش توده ای که

انقلاب تنها

نوشته گروه انقلابی

منعکس نموده بود، هیچگاه حل نشده بود. ژنرال نامفی در ۱۹ ژوئن، مانیگات را از قدرت خلع کرده و او را به خارج از کشور فرستاد. بدین ترتیب، محافل حاکمه که خود در انشقاق بسر می بردند، فرصتهای عالی برای پیشبرد انقلاب وجود دارد.

ماگزیده هایی ازدو سند مربوط به

خوننا را طی اعتصاب عمومی بطور جدی مورد تهدید قرار داده بود، و خیزشهای شهری ژوئن - ژوئیه ۱۹۸۷ که طی دو سال گذشته میلیونها نفر را به زندگی سیاسی کشانده بودند، بطور موقت فرو کش نمودند.

اما بحران عمیقی که حکام هائیتی با آن روبرو بوده و در کشتار انتخابات خود را

هائیتی از ۱۹۱۵ نومسمره آمریکا بود و پیش از آن ابتدا بصورت مستعمره و کمی پس از «جنگ استقلال» بصورت نومستعمره تحت سلطه فرانسه قرار داشت. طی ۱۹ سالی که آمریکایی ها هائیتی را اشغال کردند، انستیتوهای بسیاری منجمله يك انستیتوی نظامی بر پا نموده و طبقاتی را در جهت تامین حاکمیتشان برهائیتی ایجاد کردند. وقتی که آنها نیروهای خود را از هائیتی خارج ساختند، از طریق این ساختار و بوسیله سرسپردگان شان بود که سلطه خود را بر هائیتی ادامه دادند. امپریالیستها بواسطه این ساختار توانستند طی سالها روند سیاست و اقتصاد هائیتی را تعیین کنند، قادر شدند حاکم تعیین کرده و حاکم ساقط کنند، آنها ارتش برای سرکوب شورش توده ها علیه تحت سلطه گیشان را بوجود آورده تسلیح کرده و تعلیم دادند. ۰۰۰ برای همگان واضح است که امپریالیستها و طبقات (ارتجاعی) نه میتوانند و نه میخواهند قدرت سیاسی واقعی را به توده های هائیتی اعطا کنند. آنها حتی يك انقلاب دمکراتیک تمام عیار را پیش نخواهند برد. منافع آنها در تحت انقیاد قرار داشتن توده ها نهفته است. آنها هرگز ساطور قصابی خود را کنار نمی نهند مگر اینکه به نیروی قهر از دستشان گرفته شود. بهمین علت، خلق هائیتی تازمانیکه کشورش تحت سلطه امپریالیسم بوده و این طبقات (ارتجاعی) بر سر قدرتند، روی رهایی بخود نخواهد دید. ۰ بهمین جهت است که میگوییم انقلاب هائیتی باید ساختار نو مستعمراتی را در هم کوبیده و این طبقات ارتجاعی که سیستم کنونی را نگاه داشته و از قبل آن منتفع میشوند شکست داده و سر کوب کند انجام ((رفرم دمکراتیک)) در این ساختار تنها آنرا تحکیم بخشیده. توده ها را بخواب فرو می برد و دور نوینی از فلاکت و ستم بر آنها را باعث میگردد.

بدین خاطر انقلاب دمکراتیک نوین تنها جواب به بحران کنونی است. ۰ چرا میگوییم انقلاب دمکراتیک نوین ۰۰۰؟

همانگونه که مائو بوضوح تصریح داشته، انقلاب دمکراتیک نوین بخشی از انقلاب جهانی پرولتری است. این انقلاب در هر کشور مرحله نخست از دو مرحله ای است که به سوسیالیسم بمشابه، بخشی از انقلاب جهانی پرولتری که هدف نهایی آن کمونیست است، میگرده. ۰ نخستین مرحله این انقلاب باید در مناطق روستایی



راه حل است

انترناسیونالیستی هائیتی (گرایا)

داده شد. برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد جنبش انقلابی هائیتی رجوع کنید به جهانی برای فتح - شماره ۶ «هائیتی: قلع و قمع تازه آغاز گشته است! ۰ - جهانی برای فتح

تکامل جنبش انقلابی در هائیتی را در زیر نقل میکنیم. «انقلاب، تنها راه حل» در تابستان ۱۹۸۷، یعنی چند ماه از قتل عام انتخابات نوامبر، بشکل جزوه توسط گروه انترناسیونالیستی انقلابی هائیتی، انتشار یافت. سند دوم اعلامیه ای است که توسط هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، پس از انتخابات بیرون

بر پا شود و پرولتاریا و حزبش باید اکثریت دهقانان را بمثابه نیروی عمده مبارزه علیه امپریالیسم، بورژوازی کمپرادور - بوروکرات و فئودالیسم، رهبری نمایند. پرولتاریا و حزبش در این مرحله نخست باید دهقانان هائیتی را در جنگ علیه دشمنان رهبری کرده و تضاد بسیار دیرینه موجود در جامعه هائیتی که منبع عمده تخاصمات و علت عمده کلیه جنگها بوده - از گومان گرفته تا آکائو، تاجنک پیکه و کاکو - یعنی مسئله زمین را حل نماید.

بنابراین، مسئله ارضی منجمله خواست دادن زمین به کشتکار مسئله کلیدی این مرحله نخست است.

اما در عین حال، حل مسئله زمین بخشی از روند عمومی انقلاب است. مرحله دمکراسی نوین در انقلاب همچنین جنگ برای رهایی ملی، جنگ برای نابود سازی ساختار نو مستعمراتی، سرنگونی امپریالیستها و سرسپردگانشان است. این مرحله نخست از انقلاب باید تحت رهبری پرولتاریا انجام گرفته، این تنها طریق انقلاب پیروزمند بوده و تنها راهیست که انقلاب را به مرحله دوم یعنی مرحله انقلاب سوسیالیستی رهنمون خواهد شد.

((سه سلاح جادویی)) مورد خطاب مائو - یعنی حزب، ارتش خلق و جبهه متحد خلق - برای پیروزی انقلاب در هائیتی الزامی است. ...

مائو تسه دون بیان داشت که: ((بدون ارتش خلق، خلق چیزی ندارد))، وقایع اخیر منجمله کشتاری که بدست ارتش طی اعتصاب عمومی در ژوئن - ژوئیه روی داد، موضوع صحت این گفته را نشان میدهد. بسیاری از انقلابیون و بسیاری از توده ها به درک این امر نزدیک شده اند. و سایر حوادث همچنین روشن ساخته که ارتش خود را برای يك جنگ وحشیانه علیه توده های هائیتی آماده می سازد.

جنگ آنها يك جنگ ارتجاعیست، جنگی است برای تحت انقیاد و ستم نگاه داشتن توده های هائیتی و تامین سلطه امپریالیستی و استثمار طبقاتی در هائیتی. اما آنچه که هائیتی بدان نیز دارد يك جنگ عادلانه است، جنگ خلق، جنگی برای سرنگون ساختن سلطه امپریالیسم و حاکمیت ارتجاعی؛ جنگی متکی بر توده ها. ...

کسانی یافت میشوند که موضع ما را مورد انتقاد قرار داده و میگویند که خط مشی ارتش خلق و جنگ خلق ما نسخه ای برای

خود کشی ملی است. آنها در عوض چنین طرح میکنند که ما وتوده ها باید سر خود را با انتخابات و یا تدارکات بی پایان برای رفمهای خرد و محدود گرم کنیم. خیر، خط مشی ما نسخه ای برای خود کشی ملی نیست بلکه بالعکس خط مشی ای برای رهایی ملی است. این مشی تنها راه انقلاب و تنه راه بسوی آینده بهتر و روشنتر برای توده های تحت ستم هائیتی است. ما معتقدیم که هیچ گروه، حزب یا فردی نمیتواند خود را انقلابی بخواند مگر اینکه بالاترین وظیفه خود را آماده کردن توده ها برای بر پایی این جنگ که شکل عمده و عالیترین شکل مبارزه است، بداند. ...

دوره خواب زمستانی انقلابیون بزدل در سوراخها بسر آمده است. اکنون دوره فعالیت و نه راسیدن، دوره زدودن توهومات و تدارک دیدن برای بر پایی مبارزه ای قطعی علیه امپریالیسم و سرسپردگاناش در هائیتی و در سراسر جهان است. توده های تحت ستم هائیتی طی هفتاد سال گذشته طالب آزادی بوده و از طرق مسالمت آمیز بوسیله رای دادن به قانون اساسی، بوسیله انتخاب کردن کمپرادور های مختلف به ریاست جمهوری و غیره برای رها شدن تلاش نموده اند. اما این تلاشها همواره عقیم مانده، چرا که امپریالیسم و مرتجعین هائیتی همیشه تمایلات توده ها برای رهایی واقعی را تهدید و مانعی برای خود محسوب داشته اند. بهمین جهت، آنها همواره با قهر به پا سخگویی بر خاسته اند - با قتل عام مردم، با به زندان افکندن، با شکنجه و ترور آنها و به انقیاد کشیدنشان. فی الواقع، امپریالیستها و مرتجعین هائیتی همیشه سیاست را بكمك ابزار های قهر آمیز پیش برده است - یعنی سیاست را با خونریزی مترادف ساخته است. و اکنون در این گرهگاه تاریخی که توده ها برای آزادی و رهایی واقعی می جنگند، باید خود را برای روفتن امپریالیسم، سرمایه داری کمپرادور و فئودالیسم از صحنه آماده سازند. و تنها طریق نیل بدین هدف، درهم شکستن قهر ارتجاعی ستمگر است. ...

ما از جنگ قهرمانانه خلق در پرو تحت رهبری حزب کمونیست پرو (معروف به راه درخشان) الهام میگیریم که بدون دریافت حتی يك گلوه از هیچ کشور امپریالیستی شرق و غرب، از يك جرقه به شعله ای سر کش تبدیل شده است. ...

جبهه متحد یکی دیگر از اجزا ضروری انقلاب موفقیت آمیز در هائیتی یا هر کشور دیگر است. هدف عمده جبهه متحد

انجام يك مبارزه تاکتیکی برای بر کنار کردن يك دیکتاتور نیست. بلکه هدف آن برپایی يك مبارزه انقلابی برای نابود سازی امپریالیسم، از بین بردن ساختار نو مستعمراتی و وابستگی به امپریالیسم و سرنگونی سرمایه داران کمپرادور و فئودالیسم میباشد. ...

از میان کلیه طبقات موجود در جامعه هائیتی که در جبهه ضد امپریالیستی و ضد فئودالی جای میگیرند، این فقط پرولتاریا است که می تواند مبارزه سازش ناپذیر و انقلاب را رهبری نماید. زیرا پرولتاریا تنها طبقه ای است که هیچ نفعی در نگاه داری و تحکیم سیستم کنونی ندارد و بدین جهت تنها طبقه ایست که میتواند خود و کلیه طبقات تحت ستم دیگر را رهایی بخشد. بنابراین، پرولتاریای هائیتی اگر چه در جامعه هائیتی در اقلیت بسر میبرد، باید انقلاب هائیتی، مبارزه مسلحانه و جبهه متحد را رهبری نماید.

در میان سایر طبقات جامعه هائیتی که منافعشان در تقابل با شرایط کنونی است، دهقانان تحت ستم ترین و کثیرالعدد ترین اند. بدین جهت، دهقانان متحد استراتژیک پرولتاریا و نیروی عمده انقلاب در مرحله دمکراسی نوین بوده و باید بهمین جهت در آن مبارزه توسط پرولتاریا رهبری شود. علیرغم اینکه باید با دهقانان بطور عموم متحد شد، اقشار دهقانی وجود دارند که منافعشان به پرتاریا نزدیکتر (از مابقی) است. آنها اقشار بی زمین، فقیر و متوسط دهقانی هستند. اتحاد میان کارگران و توده های وسیع دهقانی باید ستون فقرات جبهه متحد را تشکیل دهد.

بنابه نکته فوق الذکر، هر کدام از طبقات موجود در جبهه متحد داری منافع طبقاتی مختلف بوده و این منافع را دنبال خواهد نمود. ضرورت حفظ استقلال خط مشی و ابتکار عمل درون جبهه در حین رهبری آن توسط پرولتاریا از این جا ناشی میشود، چرا که در غیر اینصورت از عهده رهبری انقلاب حتی در مرحله نخست (مرحله دمکراسی نوین) بر نخواهد آمد، تا چه رسد به رهبری انقلاب در راه سوسیالیسم و بسوی کمونیسم جهانی که هدف نهایی آنست. ...

همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر شده است، آنچه که لازمه يك حزب مارکسیست - لنینیست میباشد ((باید پرولتاریا و توده های انقلابی رانه تنها با درک وظیفه فوری انجام انقلاب دمکراتیک نوین و نقش و منافع

کدامین راه فراروی هائیتی ؟

نوشته: هواداران

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

میخواهند بدانند: برای اینکه مبارزه آغاز شود: چکار باید کرد؟ این مبارزه چگونه باید آغاز شود، چه راهی به پیروزی میرسد، بدون اینکه يك موضع شجاعانه اما بی نتیجه اخذ شود؟ مردم چگونه آماده شوند... همین الان؟ اینها، سئوالات مطروحه در این زمانند. تاریخ جنبش انقلابی بین المللی و خود هائیتی برای پاسخگویی چنین سئوالات مهمی، از تجارب حیاتی برخوردار است.

ظهور راههای گوناگون

مباحثه برسر پاسخگویی به این سئوالات با شدت جریان دارد، برخی به لزوم انقلاب در هائیتی معتقدند اما بیدرنك متذکر میشوند که این چنین انقلابی تنها با حمایت و شرکت تودهها امکانپذیر است؛ تا این حد مطمئنا صحیح است. اما این افراد غالبا میگویند که انقلابیون برای جلب این حمایت باید ابتدا توده ها را حول مسائل اقتصادی حقوق بشر بسیج کنند و تنها بعد از این مساله انقلاب و بویژه جنگ انقلابی را پیش بکشند. آنها در اینمورد در اشتباه بسر می برند و خطر بتعویق انداختن انقلاب را تا آینده ای نامعلوم بوجود میاورند. آیا کشتار ژان رابل کافی نبود تا نشان دهد وقتی توده ها از ارتش خوبی برای بر پایی جنگ انقلابی بر خوردار نباشند اتفاقی میافتد تجربه خونین هائیتی و همه جا نشان میدهد هر راهی که مبارزه مسلحانه و کسب انقلابی قدرت در مرکز آن قرار نداشته باشد، بجایی نمیرسد.

اما وقایعی نظیر ژان - رابل و شجاعت بینظیری که توده هادر دفاع از خود در مقاله باکشتار ارتش و ماکوت ها در ۲۹ نوامبر بنمایش گذاشتند، همچنین نشان میدهند که عده بسیاری مشتاق متشکل شدن و واکنش نشان دادن هستند. این روحیه مبارزاتی الهامبخش بوده و کاملا برای انقلاب ضروری است. اما کسانی که میگویند این خیزش در خود، بطور خود بخودی یا بطور ارگانیک به انقلاب منتهی میشود در اشتباه بسر می برند. چیزی بیشتر و چیزی متفاوت تر از این نوع

نوامبر ۱۹۸۷: حکام هائیتی یکدیگر را میدرنند؛ توده های محنت کشیده در دفاع از خود در برابر ارتش و ماکوت ها متشکل میشوند؛ و بالاخره در ۲۹ نوامبر، ارتش با کشتار جنایتکارانه روز انتخابات واکنش نشان میدهد.

نمایندگان آمریکا و سایر قدرتهای امپریالیستی مدت دو سال در گوش مردم هائیتی خواندند که «ژنرال نامفی بهترین امید است» کاندیدهای بورژوا ماها به مردم هائیتی گفتند که به قانون اساسی و انتخابات امید ببندند. آنها به مردم گفتند که رفرم به رهایی منجر میشود - رفرمی که توسط ستمگران امپریالیست هائیتی ترتیب داده شده و تحت نظارتشان اجرا میگردد. هنوز هم دروغ میگویند. کاندیداها به مردم میگویند که به آمریکا چشم امید داشته باشند. آمریکا حتی در حالیکه از انتخابات جدید و مضحکی که ارتش در ۱۷ ژانویه ۱۹۸۸ سازمان داده پشتیبانی میکند، تلاش دارد خون ۲۹ نوامبر را از دستان خود بشوید. اما بحران در جامعه هائیتی بسیار عمیق و خواست مردم برای تحول بسیار شدید است. بهمین جهت ستمگران نمیتوانند به سادگی از پس آن بآیند.

آیا هیچوقت باندازه حالا روشن بوده است که اربابان و ستمگران هائیتی را با استدلال سرو کاری نیست؟ آیا هیچوقت باندازه اکنون واضح بوده که آنها باید شکست داده شده و بهمره نظامشان برای همیشه ریشه کن گردند؟

انقلابی کبیر، مائو تسه دون، زمانی گفت که «قدرت سیاسی از لوله تفنك بیرون میاید». آیانوامبر ۱۹۸۷ اینرا ثابت نمود؟ باز همانگونه که مائو گفت:

«کسب قدرت توسط مبارزه مسلحانه، حل و فصل مسائل توسط جنگ، وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب است این اصل مارکسیستی - لنینیستی صحت جهانشمول دارد.»

دو سال اخیر در هائیتی این نکته را برای بسیاری به اثبات رساند. و در شعله های زیانه کش امروز نمیتوان این را به آینده نامعلوم و دوری موکول کرد. مردم

متضاد نیرو های طبقاتی مختلف اعم از دولت یا دشمن، بلکه همچنین بادرک لزوم تدارك گذار به انقلاب سوسیالیستی و هدف عالی کمونیسم جهانی مسلح نمایند.»

در عین حال در اینزمان، نیرو های ذهنی از اوضاع عینی شدیداً عقب مانده اند. بدین جهت مبارزه توده ها بدون رهبری پرولتاریا و خیزش بسیار پیش رفته است. این اوضاع باید بسرعت ترمیم گردد: چرا که در غیره اینصورت میتواند اثرات ناگواری بر دورنمای کنونی انقلاب در هائیتی بر جای نهد. بنابراین، کلیه انقلابیون، باید تلاش ورزند تا تحولی در اوضاع پدید آورند.

جای تردیدی نیست که ما تنها نیستیم. بسیاری انقلابیون در هائیتی و خارج از آن وجود دارند و همچنین اکثریت توده های هائیتی هم خواهان انقلاب راستین هستند. وقایع دو سال گذشته بویژه در ماههای اخیر بوضوح نشان میدهد که پرولتاریا، دهقانان، خرده بورژوازی، جوانان، بیکاران و سایر اقشار توده های ستمدیده خواهان تحولات رادیکال در هائیتی هستند. آنها ثابت کرده اند که برای انجام این تحولات حاضر به هر نوع فداکاری و جانفشانی بوده اند. این يك واقعیت است که بسیاری از مردم در مورد اینکه اهداف خود را دقیقاً چگونه بدست آورند درك روشن ندارند و تا حدودی دچار این توهمند که از طریق قانون اساسی، انتخابات، رفرمهای خردو دمکراتیک، و مبارزه مسالمت آمیز دمکراتیک میتوانند به این اهداف دست یابند. در عین حال عملکرد های طبقه حاکمه بسرعت این توهمات را در هم می ریزد، علیرغم اینکه بورژوا کمپرادورو بوروکراتها، اپورتونیستها و ریزیونیستها تلاش دارند تا توده ها را به مجرای بن بست انتخابات و شیوه های رفرمیستی خود بکشانند، بسیاری از مردم قادر به درك این طرحهای ارتجاعی بوده و از چار چوب آنها گسسته اند. بسیاری دیگر هستند که دریافته اند با قانون اساسی یا بدون آن، با دیکتاتوری عربیان یا با «دمکراسی» پارلمانی، بهر صورت قدرت طبقه حاکمه بر قهر، بر گلوله و سر نیزه متکی است و اگر توده ها قدرت سیاسی را میخواهند باید آنها را از طریق لوله تفنك بدست آورند و میتوانند چنین کنند. بخاطر این توده ها و اکثریت عظیم مردمی که شدیداً محتاج يك انقلاب راستینند بوده که ما خط مشی و اکثراتیو (خود) را در اینجا تشریح نمودیم.

تشکل و دفاع از خود ضروری است.

سایر نیروها امید خود را متوجه يك گروه كوچك كه بخوبی مسلح باشد و بوسیله عملیات قهرمانانه جرقه يك خیزش رامیزند، میسازند. توده های ستمدیده جهان تنها توسط مبارزه مسلحانه می توانند رها شوند و نباید حتی يك روز این مبارزه بیش از موعد ضروری تاخیرافتد. تا این حد از مسئله نیز صحیح است. اما این افراد غالباً به مشی ناب نظامی، نوعی «دسته شورشی متحرک»، در غلطیده و قلب، روح و خون جنگ خلق واقعی - ضرورت وجود يك حزب پیش آهنگ و ضرورت بسیج توده ها در برپایی جنگ و برقراری حاکمیت خودشان - را بکناری مینهند. تجارب اخیر سایر کشورها كه این استراتژی غالباً به استفاده از مبارزه مسلحانه برای چانه زدن بر سر میز مذاکره با دشمن منتهی شده، باید جدا طرد شود.

توده ها سازنده گان تاریخ بوده و تاریخ بما می آموزد كه در کشورهای تحت سلطه، مبارزه مسلحانه بر مبنایی صحیح، تنها راه درست برای رهاسازی نیروی توده ها و درگیر ساختن آنها در انقلاب میباشد.

جنگ دراز مدت خلق

بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تصریح میدارد كه «تئوری ارائه شده توسط مائو تسه دون طی سالهای طولانی جنگ انقلابی در چین، كماكان نقطه رجوع برای توضیح استراتژی و تكتيك هادر کشور های مستعمره و نیمه مستعمره (یانومستعمره) میباشد.» نکات مهم این تئوری کدامند؟

اولاً: جنگ انقلابی در تقریباً کلیه کشورهای تحت سلطه باید پایگاه خود را در مناطق روستایی بناماید. در مناطق روستایی جهان سوم، راهها و ارتباطات بسیار عقب افتاده اند و ارتش ضعیف تر از شهرهاست. و نه تنها این، بلکه اکثریت خلق و بویژه اکثریت کسانیكه به تعجیل تمام محتاج و مشتاق تحول انقلابی، در آنجا زندگی میکنند. بعلمت این عوامل و عوامل دیگر، يك نیروی انقلابی میتواند با نیروی قلیل در يك یا چند منطقه روستایی كه بویژه مناسبند شروع كند و سپس از طریق جنگ چریکی قدرت گرفته و بتدریج حاكمیتش را در سراسر کشور بگستراند و نهایتاً شهرها (و قدرت سراسری) را بتصرف در آورد. بیشك تجربه غنی ۱۸۰۴، شورهای پيكه در اوائل قرن

نوزده، و مقاومت در برابر اشغالگران آمریکایی در ۱۹۴۵، توانایی دهقانان ملل تحت ستم در برپایی جنگ انقلابی را نشان میدهد. تجربه چین از ۱۹۲۱ تا ۱۹۴۹، تجارب بسیاری از کشورهای جهان سوم پس از جنگ جهانی دوم و تجربه پرو در حال حاضر، نشان میدهد. كه مبارزه برچنین مبنایی هنگامی كه درست رهبری شود میتواند شاهد پیروزی رادر آغوش كشد.

بیشك صرفاً نباید به بسیج دهقانان بسنده نمود. فی الواقع پیشاهنگ انقلابی باید يك جبهه متحد متشكل از طبقاتی كه در نابودی حاكمیت امپریالیستها فتودالها و سرمایه داران بزرگ متفق آنان ذینفعند، بوجود آورد. پرولتاریا باید این جبهه رارهبری نماید چرا كه تنها طبقه ایست كه مطلقاً چیزی برای مدافعه و یاز دست دادن درنظم جاری ندارد، و تنها طبقه ایست كه میتواند ایجاد يك جامعه نوین عاری ازهر گونه ستم و استثمار امپریالیستی را رهبری نماید. بالاتریده، كاریاساسی انقلابی مهمی باید در شهرها انجام شود، باوجود این طریق عمده پرولتاریا برای رهبری جبهه متحد انقلابی، همانا رهبری دهقانان در برپایی جنگ خلق است كه عمده در مناطق روستایی ریشه دارد. همانگونه كه مائو گفت: «جبهه متحد، جبهه متحد برای انجام مبارزه مسلحانه است.»

ثانیاً، همانطور كه مائو تأکید كرد: «جنگ انقلابی جنگ توده هاست. این جنگ تنها بوسیله بسیج توده ها و اتكا بر آنها میتواند انجام شود.» يك دسته كوچك قهرمان در بهترین حالت خود تنها میتواند در خانه ارباب را بگشاید و حتی در راس میز بنشیند. همانگونه كه در كوبا اتفاق افتاد. اما این بدرد چه کسی میخورد؟ بلکه، بالعكس، انرژی بالقوه و روز مانند توده ها در مبارزه مسلحانه برای درهم شكستن بارگاه امپریالیسم و فتودالیسم و بنیانگذاری يك جامعه واقعا نوین و عادلانه، رها گردد.

چگونه میتوان این انرژی را رها ساخت؟ تجربه نشان داده است كه فقط جنگ خلق، كه در ابتدا بشكل جنگ چریکی شروع میشود، میتواند دهقانانی را كه طی قرنهای خرد شده اند بیدار كرده، متحد نموده و متشكل نماید. تنها شركت دهقانان در مبارزه مسلحانه میتواند آگاهی انقلابی و اعتماد به نفس بدانها بدهد. بیشك، این چنین وظیفه ای سنبل كردنی نیست، بلکه محتاج آگاهی و شجاعت و بیش از هر

چیز نیازمند رهبری است. هنگاميكه حداقل تدارك دريك یا چند نقطه کشور دیده شود، جنگ خلق در شرایط بروز بحران میتواند بالنسبه به سرعت آغاز گردد.

باز هم این مائو است كه میگوید: «اگر قرار است انقلابی در كار باشد، باید يك حزب انقلابی وجود داشته باشد.» در حقیقت، این يك حلقه كلیدی است. حزب راستین كمونیست باید ایجاد گردد - حزبی در تقابل ۱۸۰ درجه ای با احزاب نظیر phch (حزب رویزیونیست هوادار شوروی یا «حزب كمونیست متحد هائیتی» - ج - ب - ف) این حزب باید پرچمهای دروغین شوروی، چین، آلبانی و غیره را طرد كرده و به ماركسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون مسلح گردد. این چنین حزبی باید يك برنامه و استراتژی پایه ای و صحیح ارائه داده و يك شالوده پایه ای میان توده های انقلابی كارگران دهقانان، دانشجویان و سایر طبقات ستمدیده ایجاد نماید. بدون چنین حزبی توده ها قهرمانانه خواهند جنگیده، اما فاقد يك دیدگاه روشن بوده و منافع مستقل پرولتاریا حاصل نشده و پیروی یا از دست خواهد رفت و یا غصب خواهد گشت. حزب در آغاز میتواند در بعدی كوچك و بی تجربه آغاز كند، اما تاریخ نشان داده است كه اگر خط صحیح در پیش گیرد و اگر جسارت برپایی و تداوم جنگ خلق را داشته باشد، رشد كرده و مجرب میشد. این چنین حزبی هنوز در هائیتی وجود ندارد، اما ما بعنوان هواداران جنبش انقلابی انترناسیونالیستی از هر تلاشی كه در راستای ایجاد چنین نیروی پیش آهنگی بعمل آید، استقبال میکنیم.

هائیتی طی تاریخ کوتاهش همواره نقش ویژه ای ایفا نموده است. این کشور در قرن هجدهم بزرگترین منبع ثروت اروپا بود، ثروت فرانسه باگوش و پوست بردگان هائیتی انباشت شد. در اواخر قرن نوزدهم، همان بردگان بپا خاسته و قدرتمندترین ارتشهای اروپا را طی پانزده سال جنگ، در تنها خیزش پیروزمند بردگان در تاریخ، شكست دادند. اکنون كه به انتهای قرن بیستم نزدك میشویم، شاید زمان آن فرا رسیده تا هائیتی از دهه های متعادی و تحت امپریالیسم بودن بدر آید و مجدداً به صف نخست گام نهد. بیشك کلیه کسانیكه از امر انقلاب و رهایی دفاع میکنند، میتوانند بدین امر امیدوار بوده و در جهت آن عاجلانه كار كنند. نباید چیزی كمتر از این آرزو كرد. *

اسنادی از نخستین کنگره حزب کمونیست پرو

“ درباره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم ”

و

“ درباره اندیشه گونزالو ”

های مبارزه طبقاتی، از طریق مبارزه دو خط سخت و پر بار درون خود احزاب کمونیست، از طریق کار عظیم غولهای تئوری و پراتیک که صرفاً محصول طبقه اند (و سه انور جاودان بر فرازشان ایستاده اند - مارکس لنین و مائو تسه دون) و از طریق جهش های بزرگ (بوئزه سه جهش) اما را به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم (امروزه عمدتاً مائوئیسم) مسلح ساخته اند.

علیرغم اینکه اعتبار جهانی مارکسیسم لنینیسم رسمیت پیدا کرده اما مائوئیسم بمشابه مرحله سوم بطور گسترده رسمیت نیافته است. در حالیکه برخی آنرا انکار میکنند، سایرین آنرا بعنوان (اندیشه مائو تسه دون) قبول دارند. علیرغم اینکه دو مورد تفاوت های روشنی با هم دارند، اما هر دو اساساً تکامل کلی مارکسیسم توسط

۱- درباره

مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم

ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی به مشابه مارکسیسم سپس مارکسیسم - لنینیسم، و بالاخره مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم از دل مبارزه بسیار حاد طبقاتی بدر آمد. بدین ترتیب، ایدئولوژی علمی بسیار قدرتمند پرولتاریا (بسیار قدرتمند است، چرا که حقیقت دارد) سه مرحله را پشت سر گذرانده: ۱- مارکسیسم - ۲- لنینیسم - ۳- مائوئیسم. اینها سه مرحله، سه دوره یا سه نقطه عطف در پروسه دیالکتیکی تکامل یک وحدت (همگونی - م)، طی ۱۴۰ سال پس از انتشار مانیفست کمونیست میباشد. این سه از زمان مانیفست و از طریق قهرمانانه ترین حماسه

حزب کمونیست پرو، که در جریان بنام (راه درخشان) معروف است، اخیراً نخستین کنگره حزبی خود را برگزار نمود. ح.ک.پ، یکی از احزاب شرکت کننده در جنبش انقلابی انتر-ناسیونالیستی است. اسناد پایه ای زیرین و برنامه و اساسنامه حزب، مصوب همین کنگره، در اوایل ۱۹۸۸ توسط کمیته مرکزی ح.ک.پ انتشار یافتند. علاوه بر این، کنگره جنبه های مختلف خط و مشی عمومی سیاسی حزب را تعیین نمود. ح.ب.ف.

مائو تسه دون را نفی میکنند. برسمیت نشناختن (اایسم) در مائوئیسم بمعنای انکار جهانشمول بودن و نتیجتاً کارا کنترش بمثابه سومین، جدیدترین، عالیترین مرحله (تکاملی) ایدئولوژی پرولتاریای بین المللی است. ما، مارکسیسم - لنینیسم و بطور عمده مائوئیسم را قبول داشته، از آن دفاع کرده و بکارش میگیریم. بعنوان مقدمه و برای درک بهتر از مائوئیسم و ضرورت نبرد برای دست یافتن بدان، بگذارید نظر لنین را بررسی کنیم. او به ما آموخت که انقلاب با انتقالش به شرق با شرایط خاصی روبرو خواهد شد و بدون نفی اصول و قوانین، این شرایط بهرحال جدید بوده مارکسیسم نیاید بهای به شکست کشاندن انقلاب، از درک این واقعیت عاجز بماند. علیرغم جار و جنجالی که بویژه از سوی روشنفکران کنایی و ملانقطی مملو از لیبرالیسم و مارکسیسم کاذب، علیه آنچه که نوظهور و در حال رویش بود بپا شد، بکاربست مارکسیسم به شرایط مشخص و حل معضلات و مشکلات نوینی که ضرورتاً هر انقلابی با آنها روبرو شده و آنها را حل میکند تنها کار صحیح و مناسب بود. و اینکار در مقابل چشمان بهت زده و عوامفریبی رویزیونیستها، اپورتونیستها و خائنین در مورد «دفاع از ایدئولوژی، طبقه و مردم»، در مقابل حملات کورو و وحشیانه آکادمیستهای اخته و تهی مغز و مدافعین نظم کهن که توسط ایدئولوژی بورژوایی تهی شده اند و سنک جامعه کهنی را به سینه میزنند که خودانگلهایش هستند، انجام شد. بعلاوه، لنین موکدا تصریح داشت که انقلاب در شرق باعث بروز شگفتیهای نوین و عظیمی خواهد شد که پرستندگان راه های شناخته شده را که قاصر از تشخیص نو هستند بیشتر شوکه خواهد نمود. و همانگونه که میدانیم معتدلاً و برای حل معضلاتی که مارکسیسم تا آنزمان نتوانسته بود حل کند، رفقای شرق بودند. مضافاً، هنگامیکه رفیق استالین بدرستی و محققانه اعلام داشت که وارد مرحله لنینیسم از تکامل مارکسیسم شده ایم، با مخالفت روبرو گردید. و این مخالفتها نیز بنام مارکسیسم صورت میگرفتند. و باز بیاد داشته باشیم که برخی گفتند که لنینیسم تنها در کشورهای عقب افتاده کار برد دارد. اما از طریق مبارزه، پراتیک بمثابه تکاملی عظیم در مارکسیسم بر آن مهر تابید. گوید. و ایدئولوژی پرولتاریا بمثابه مارکسیسم - لنینیسم بر

سراسر گیتی پرتو افکند.

امروزه، مائوئیسم با موقعیت مشابهی روبرو است. همانگونه که مارکسیسم و پدیده های نو همواره توانسته اند از طریق مبارزه راه خود را باز کنند، مائوئیسم نیز غلبه یافته و مورد قبول واقع خواهد شد. زمینه ایی که صدر مائو فعالیت نمود و مائوئیسم بر آن شکل گرفت، در سطح بین المللی از این مولفه ها تشکیل میشد: امپریالیسم، جنگهای جهانی، جنبش پرولتری سراسر جهان، جنبشهای رها بخش ملی، مبارزه میان مارکسیسم و رویزیونیسم و احیای سرمایه داری در شوروی، سه نقطه عطف در این قرن برجسته اند: اول، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، طلوع انقلاب پرولتری جهانی؛ دوم، پیروزی انقلاب چین در ۱۹۴۹، عوض شدن توازن قوا به نفع سوسیالیسم؛ سوم، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در ۱۹۶۶ آغاز شد، بمثابه تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا جهت ادامه راه بسوی کمونیسم. کافی است بگوئیم صدر مائو دوتا از وقایع شکوهمند تاریخی را رهبری نمود. مائوئیسم در چین شکل کنکرت یافت، در کانون انقلاب جهانی، در میان در هم آمیختگی پیچیده تضادهای مبارزه طبقاتی شدید و خونین که توسط تلاش امپریالیستها جهت تقسیم چین میان خود رقم میخورد، سقوط امپراطوری منچو (در سال ۱۹۱۱)، جنبش ضد امپریالیستی ۱۹۱۹، خیزش گسترده دهقانی، ۲۲ سال مبارزه مسلحانه برای انقلاب دموکراتیک، مبارزات عظیم جهت ساختمان سوسیالیسم، ۱۰ سال التهاب انقلابی جهت پیشبرد انقلاب فرهنگی در میانه بزرگترین مبارزه دو خط مشی درون حزب کمونیست چین عمدتاً علیه رویزیونیسم، و در اوضاع جهانی ای که قبلاً بعنوان زمینه بدان اشاره شد، چهارتا از این وقایع تاریخی از اهمیت بویژه فوق العاده ای برخوردارند: تاسیس حزب کمونیست چین در ۱۹۲۱؛ خیزش دروی پائیزی در ۱۹۲۷ که آغاز راه محاصره شهرها از طریق دهات بود؛ تشکیل جمهوری خلق چین در ۱۹۴۹؛ و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در ۱۹۶۶-۷۶؛ صدر مائو شخصیت رهبری کننده هر چهار واقعه فوق الذکر و از آن مهتر بالاترین و رهبر تثبیت شده انقلاب چین بود.

در مورد زندگینامه صدر مائو میتوان گفت که او در ۲۶ دسامبر ۱۸۹۳، در یک خانواده دهقانی چشم به جهانی گشود که

در شعله های جنگ میسوخت، هفت ساله بود که «شورش بوکسورها» برپا شد و ۱۵ ساله بود و برای آموزگار شدن تحصیل میکرد که امپراطوری سقوط کرد، او در ارتش نام نویسی کرد و بعداً بزرگترین سازمانده دهقانان و دانشجویان در هونان (زادگاهش) شد. بنیانگذار حزب کمونیست و ارتش سرخ کارگران و دهقانان راه محاصره شهرها از طریق دهات را مطرح نمود، جنگ خلق و به همراه آن تئوری نظامی پرولتاریا را تکامل داد، وی تئوری دموکراسی نوین را فرموله نمود و جمهوری خلق چین را بنیان گذارد. او نیروی محرکه جنبش جهش بزرگ به پیش و نیروی پیشبرنده ساختمان سوسیالیسم، رهبر مبارزه علیه رویزیونیسم مدرن، خروشیف و عواملش، و رهبر و راهنمای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بود. این نقاط عطف زندگی فردی است که خود را تماماً و کاملاً وقف انقلاب نمود، پرولتاریا در این قرن به سه پیروزی کبیر دست یافته، که دوتای آنها تحت رهبری صدر مائو بود. اگر یکی از آنها شکوهمند باشد، مسلماً دو دیگر نیز چنین اند.

ما در مورد محتوا (و بیشک، جوهر) مائوئیسم، بر مسائل اساسی زیرین تاکید میگذاریم:

۱- تئوری: مارکسیسم از سه جزء تشکیل یافته است: فلسفه مارکسیستی، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و سوسیالیسم علمی. تکامل این سه باعث جهش کیفی بزرگ مارکسیسم بمثابه یک کل و یک همگونی بسطی عالیتر یعنی به مرحله ای نوین، می گردد. نتیجتاً، ضروریست تصریح شود که صدر مائو در تئوری و پراتیک، این جنبش جهش کیفی بزرگی را انجام داده است. برای اینکه این مسئله را بهتر توضیح دهیم، آنرا نکته به نکته بررسی می کنیم.

او جوهر دیالکتیک، قانون تضاد، را در فلسفه مارکسیستی تکامل داد. او قانون تضاد را بعنوان تنها قانون اساسی مطرح نمود، علاوه بر درک عمیقاً دیالکتیکش از تئوری شناخت - که دو جهش تشکیل دهنده این قانون (یعنی جهش از پراتیک به شناخت و سپس بازگشت به پراتیک، که جهش از شناخت به پراتیک وجه عمده است) جوهر آنست - ما باید بر بکارگیری استادانه قانون تضاد در سیاست توسط وی تاکید ورزیم. بعلاوه، او فلسفه را بیان توده ها برد و وظیفه ای را که توسط

مارکس مطرح شده بود، بانجام رساند.
در

مارکستی، صدرمائو دیالکتیک را در تحلیل از رابطه بین زیربنا و روبنا، و در پیشبرد مبارزه مارکسیسم علیه تئوری رویزیونیستی ((نیروی مولده)) بکار گرفت. او نتیجه گرفت که روبنا، آگاهی، میتواند زیربنا را متحول سازد، و با قدرت سیاسی میتواند نیروهای مولده را رشد دهد. او این ایده لنینیستی که سیاست بیان فشرده اقتصاد است را تکامل داد و تصریح نمود که سیاست باید (بر همه عرصه ها) حاکم باشد و کار سیاسی جریان حیاتی کار اقتصادی است. اینها همه به بکارگیری اصل اقتصاد سیاسی، و نه صرفاً یک سلسله سیاستهای اقتصادی، منتهی شد.

مسئله ای که علیرغم اهمیتش بویژه توسط آنان که با انقلاب دمکراتیک سرو کار دارند، به آن کم بها داده شده، تئوری مائوئیستی سرمایه داری بوروکراتیک است. یعنی آن نوع سرمایه داری که امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه بر مبنای سطوح متفاوت فئودالیسم یا سایر نظامهای پیشین، رشد میدهد. این مسئله ای بسیار مهم بویژه برای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین است. چرا که با درک این مسئله است که میتوان انقلاب را بطور صحیح رهبری کرد. بویژه بدین علت که زیربنای اقتصادی لازم جهت گذار انقلاب به مرحله دوم یعنی سوسیالیسم، به خلع ید سرمایه داری بوروکراتیک بستگی دارد.

اما نکته مهمتر این است که صدر مائو اقتصاد سیاسی سوسیالیستی را تکامل داده است. انتقاد وی از ساختمان سوسیالیسم در شوروی بینهایت مهم است. تئورهای وی در مورد ساختمان سوسیالیسم در چین نیز از اهمیتی همطراز با این انتقادات وی، برخوردارند. تعیین کشاورزی بمثابه شالوده و صنعت بعنوان فاکتور هدایت کننده، توسعه صنعتی تحت هدایت رابطه میان صنعت سنگین و سبک و کشاورزی، مرکزیت دادن به صنعت سنگین و در عین حال بذل توجه کامل به صنعت سبک علاوه بر کشاورزی در ساختمان اقتصادی، باید به جهش بزرگ به پیش و شرایط پیشبردش توجه ویژه نمود: اولاً، یک خط درست که مسیر مناسب و صحیح را تعیین نمود، ثانیاً، اشکال متعدد تشکیلاتی کوچک، متوسط و بزرگ در رابطه با اندازه کمی شان ایجاد شدند، ثالثاً، توده ها برای به حرکت در آوردن و سرانجام برای به پیروزی رساندن آن دست به تلاشی بسیار

بزرگ و سخت زدند، که جهشی بزرگ به پیش راه جریان در آورده و متحقق سازند، جهشی که نتایجش بیشتر با نظر کردن به پروسه ای که به حرکت در آورد، و به چشم اندازهای تاریخی آن، و به رابطه اش با کنوپراتیوهای کشاورزی و کمونهای خلق بیشتر درک می گردد تا با نظر کردن به نتایج آنی اش. بالاخره، باید آموزشهای وی در مورد (جایگاه) عینیت و ذهنیت در درک و بکارگیری قوانین سوسیالیسم (که شکوفایی کاملش در چند دهه سوسیالیسم دیده نشده است)، و به همین جهت مانع درک بهتر این قوانین و ویژگیهایشان شده است)، و بویژه رابطه میان انقلاب و توسعه اقتصادی که در شعار ((انقلاب را در باید، تولید را بالا ببرد))، فشرده شده است را بخاطر بیاوریم. علیرغم اهمیت زاید الوصف این تکامل در اقتصاد سیاسی مارکستی چیز زیادی در مورد آن گفته نشده است.

و در رابطه با سوسیالیسم علمی، صدر مائو تئوری طبقات، بررسی آنها در سطح اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیک، قهر انقلابی بمثابه قانون عام بدون استثناء؛ انقلاب بمثابه جایگزینی قهرآمیز یک طبقه توسط طبقه دیگر، را تکامل داد. او تئوری خود را در این عبارت تصریح نمود: ((قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید)) و مسئله کسب قدرت در کشورهای تحت سلطه را با نشان دادن راه محاصره شهرها از طریق دهات و تعیین قوانین عمومی اش، حل نمود. او بطور درخشانی تئوری مبارزه طبقاتی تحت سوسیالیسم را تعریف کرده و تکامل داد: مبارزه آنتاگونیستی تحت سوسیالیسم میان بورژوازی و پرولتاریا، میان راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی و میان سرمایه داری و سوسیالیسم ادامه داشته و در سوسیالیسم هنوز این مسئله که کدامیک بالاخره غالب خواهد شد حل نشده می ماند. این مسئله طی مدت زمانی طولانی حل خواهد شد و این مدت زمان پروسه ای خواهد بود مملو از احیاءگری و ضد احیاءگری تا اینکه نهایتاً پرولتاریا قدرت سیاسی خود یعنی دیکتاتوری پرولتاریا را قاطعانه تحکیم بخشد. و مهمتر از همه اینکه او راه حل بزرگ تاریخی برای تداوم انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را فرموله نمود.

این مسائل اساسی که بطور مختصر مطرح شده، اما بسیار آشنا و غیره قابل

انکارند، نشاندهنده تکامل سه جز، مارکسیسم توسط صدر مائو و بیشک تکامل مارکسیسم لنینیسم به یک مرحله نوین - لیتروسم است. مارکسیسم لنینیسم مائوئیسم، عمدتاً مائوئیسم.

در بکارگیری شیوه سنتز، بگذارید به چند نکته خاص دیگر که منبعث از همان نکات فوق الذکر است اشاره کنیم. اگر چه صرفاً به ذکر تشریح و ارشاد جهت جلب توجه به آنها، بسنده کنیم.

۲- انقلاب دمکراتیک: نخست، تکامل تئوری مارکستی دولت، در رابطه با سه نوع دیکتاتوری: الف: دیکتاتوری بورژوازی در دمکراسیهای بورژوازی نوع کهن مثل آمریکا، طبقه بندی ای که میتوان کشورهای تحت سلطه مانند آمریکای لاتین را به آن افزود. ب: دیکتاتوری پرولتاریا، مثل شوروی و چین پیش از غصب قدرت توسط رویزیونیستها. ج: دمکراسی نوین، بمثابه دیکتاتوری مشترک بر پایه وحدت کارگر و دهقان تحت هژمونی پرولتاریا تحت رهبری حزب کمونیست، که طی انقلاب دمکراتیک در چین ایجاد شد و امروزه در پرو شکل کمیته های خلق، مناطق پایگاهی، و جمهوری دمکراتیک نوین خلق که در پروسه شکل گیری است، را بخود میگیرد. در تکامل تئوری دولت، ضروریست که بر تفاوت کلیدی میان سیستم دولتی یعنی دیکتاتوری یک طبقه یا طبقات که قدرت سیاسی را در اختیار دارند (که عمده است)، و سیستم حکومتی یعنی تشکیلات اعمال آن قدرت سیاسی، تأکید نمود.

بعلاوه دمکراسی نوین - یکی از برجسته ترین تکاملات صدر مائو - با استادی به انقلاب بورژوازی طراز نوین که تنها می تواند توسط پرولتاریا رهبری شود، شکل کنکرت می دهد؛ بطور خلاصه یعنی انقلاب دمکراتیک در چارچوب عصر جدید انقلاب جهانی پرولتری که ما در آن قرار داریم. انقلاب دمکراتیک نوین یعنی اقتصاد نوین، سیاست نوین و فرهنگ نوین و بی شک یعنی سرنگونی نظم کهن، استقرار نظامی نوین با سلاح در کف، که تنها وسیله متحول ساختن جهان است.

بالاخره تأکید بر این نکته حائز اهمیت است که دمکراسی نوین در حالیکه یک انقلاب دمکراتیک بوده و وظایف دمکراتیک را به سرانجام میرساند، همچنین برخی وظایف سوسیالیستی را نیز به پیش می برد. این امر، راه حلی کلی برای مسئله دو مرحله - دمکراتیک و سوسیالیستی - در

کشورهای نظیر کشور ماست، و تضمین میکند که انقلاب به مجرد تکوین مرحله دمکراتیک، بدون وقفه و بدون درنگ پیشروی خود را بسوی مرحله سوسیالیستی ادامه خواهد.

۳- سه اسلحه: مسئله ایجاد سه اسلحه انقلاب محتاج این است که حزب رابطه میان حزب، ارتش، و جبهه واحد را درک نماید و وظیفه رهبری عبارت است از درک ساختمان مرتبط و یکارگیری صحیح و مناسب این سه اسلحه در بحیوچه جنگ و با دفاع از دولتی که متکی بر قدرت توده‌های مسلح میباشد، ایجاد این سه اسلحه تحت راهنمایی این اصل صورت میگیرد که خط مشی ایدئولوژیک مناسب و صحیح تعیین کننده است، و بر مبنای این خط مشی ایدئولوژیک - سیاسی است که ساختار تشکیلاتی بطور همزمان، در روند مبارزه میان خط مشی پرولتری و خط مشی بورژوایی و در طوفان مبارزه طبقاتی، عمدتاً بصورت جنگ (چه وقتی که جریان دارد و چه وقتی که بالقوه شکل اصلی مبارزه طبقاتی است)، تکامل می یابد.

در مورد حزب، صدر مائو نقطه عزیمت خود را ضرورت ایجاد حزب کمونیست قرار میدهد: حزبی طراز نوین، حزبی پرولتری، و امروزه باید گفت حزبی مارکسیست - لنینیست - مائوئیست، حزبی که هدفش کسب قدرت دولتی و حفظ آن باشد، این هدف حزب را در پیوند جدا ناشدنی با جنگ خلق قرار میدهد - چه آغازش کند، چه تکاملش دهد و چه وقتی برای دفاع از خود به آن دامن زند، این حزب متکی به توده هاست، این اتکاء میتواند ناشی از جنگ خلق - که جنگ توده هاست باشد، و میتواند منبعث از جبهه واحد - جبهه ای، متشکل از طبقات و متکی بر اکثریت توده - هاست - باشد، حزب بر مبنای مراحل و دوره های انقلاب تکامل یافته و متحول میشود. نیروی محرکه تکاملش، تضاد متمرکز درون آن به شکل مبارزه دو خط مشی میان خط مشی پرولتری و خط مشی بورژوایی یا خط مشی غیر پرولتری بطور عام است، این مبارزه بطور عمده و در جوهر خود مبارزه علیه رویزونیسم است، این نکته ما را به اهمیت تعیین کننده ایدئولوژی در حیات حزب و کارزارهای اصلاح حزب برای تنظیم عملکرد کل سیستم تشکیلاتی و اعضاء حزب بر طبق خط مشی ایدئولوژیک و سیاسی مناسب و صحیح، رهنمون می گردد، بدین ترتیب خط مشی پرولتری میتواند بر حزب غالب

بوده و سلطه قدرتمند خود را در رهبری حزب اعمال نماید، هدف حزب بر قراری قدرت سیاسی پرولتری، حتی تحت دمکراسی نوین که پرولتاریا طبقه رهبری کننده است، و عمدتاً استقرار، تحکیم و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا از طریق انقلابات فرهنگی جهت رسیدن به هدف نهایی کمونیسم، میباشد، بدین جهت است که پرولتاریا باید همه چیز را و بطور همه جانبه، رهبری نماید.

در مورد ارتش انقلابی، ارتش انقلابی طراز نوین، ارتشی جهت انجام وظایف سیاسی تعیین شده توسط حزب بر طبق منافع پرولتاریا و خلق میباشد، این مسئله شکل مشخص سه وظیفه را می یابد: پیشبرد جنگ، پیشبرد تولید جهت جلوگیری از تبدیل شدن به یک باراضافی، و پیشبرد بسیج توده ها، ارتشی است که از نظر سیاسی بر ایدئولوژی پرولتری یعنی بر مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم (امروزه) و خط مشی سیاسی و نظامی عمومی تعیین شده توسط حزب، مترتب است، این ارتش، ارتشی است که بر توده ها اتکاء می نماید، نه بر تسلیحات، ارتشی است که از توده ها تشکیل شده و همواره با آنها پیوند داشته و از جان و دل به آنها خدمت میکند، این مسئله به آن اجازه میدهد که همانند ما می در بای (توده ها) حرکت کند، صدر مائو میگوید، خلق بدون ارتش خلق هیچ چیز ندارد، و در عین حال، ضرورت اعمال رهبری حزب بر ارتش را بمایم آموزد و این اصل بزرگ را ارائه میدهد: حزب بر تفنگ اعمال رهبری میکند و ما هرگز اجازه نخواهیم داد که تفنگ حزب را کنترل کند، علاوه بر تعیین اصول و معیارهای کامل ایجاد ارتش طراز نوین، صدر مائو همچنین هشدار داد که اگر رهبری طی یک کودتای ضد انقلابی غصب شود، ارتش می تواند برای احیای سرمایه داری مورد استفاده قرار گیرد. او تز لنین در مورد میلیشای مردمی را از طریق تسلیح بیش از پیش گسترده مردم، تکامل داده و راه را بسوی دریای توده های مسلح گشود و جهت آنرا نشان داد، که این ما را به رهایی نهایی توده ها و پرولتاریا رهنمون خواهد شد.

درباره جبهه واحد: صدر مائو نخستین کسی بود که تئوری جامع جبهه واحد را ارائه داد و اصول آنرا تعیین نمود، یعنی جبهه واحدی که مبتنی بر وحدت کارگر و دهقان بوده و هژمونی پرولتاریا در انقلاب

را تضمین میکند، جبهه واحدی که از طبقات مختلف تشکیل شده و توسط پرولتاریا که توسط حزبش نمایندگی میشود، رهبری میگردد، بطور خلاصه، جبهه واحدی تحت رهبری حزب کمونیست، جبهه واحدی برای پیشبرد جنگ خلق، انقلاب، و برای کسب قدرت در جهت اعمال اراده پرولتاریا و توده ها. بنابراین، جبهه واحد بطور مشخص وحدت نیروهای انقلابی علیه نیروهای ضد انقلابی جهت برپا داشتن مبارزه میان انقلاب و ضد انقلاب، عمدتاً از طریق جنگ خلق و سلاح برکف، میباشد، مسلماً، جبهه واحد در تمام مراحل انقلاب یکسان نبوده، و مضافاً از ویژگیهای خاص خود متناظر بر دوره های مختلف هر مرحله برخوردار است، به همین شکل، جبهه واحد در یک انقلاب مشخص همانند جبهه واحد در مقیاس جهان نیست - هر چند که قوانین عامی که در موردشان صدق میکند یکی است. به علاوه، تأکید بر رابطه جبهه و دولت که صدر مائو طی جنگ ضد ژاپنی برقرار نمود حائز اهمیت است، وی توضیح داد که جبهه واحد شکلی از دیکتاتوری مشترک است، این مسئله ایی است که ما که با انقلاب دمکراتیک رویارویم باید مطالعه کنیم.

۴ - جنگ خلق: جنگ خلق، تئوری نظامی پرولتاریای بین المللی است. جنگ خلق برای نخستین بار بطور سیستماتیک و همه جانبه تجربه تئوریک و پراتیک، مبارزات، عملیات نظامی و جنگهای پرولتاریا و همچنین تجارب دراز مدت خلقها در مبارزه مسلحانه، بویژه جنگهای دهقانان چین را جمع بندی میکند، صدر مائو طبقه کارگر را از یک تئوری نظامی بهره مند ساخته است، اما گنجی و غلط فهمی بسیاری در این رابطه موجود است، که نتیجه چگونگی درک از جنگ خلق در خود چین است، اغلب به جنگ خلق بصورت تنگ نظرانه و تحقیر آمیز بصورت یک جنگ پارتیزانی - صرف نگریسته میشود، این دیدگاه قاصر از درک این واقعیت است که جنگ چریکی در نزد مائو از کارا کثری استراتژیک برخوردار است، این دیدگاه همچنین درک نمیکند که چگونه جنگ پارتیزانی بر مبنای سیالیت اساسیش میتواند تحرك، جنگ متحرك، و جنگ موضعی را بوجود آورد؛ می تواند طرح تهاجمات عمده استراتژیک بریزد و شهرهای کوچک، متوسط، و بزرگ با میلیون ها جمعیت

نقد "تروریسم" بروایت شوروی ها دم گرفتن با نغمه های دولت بورژوایی

در مورد نکات مهم خط سیاسی جریان چریک شهری در اروپای غربی و تکامل آن از زمان تبارزش یعنی اواخر دهه ۶۰ بسیار اندک سخن رفته است. (برای مطالعه نقدی مارکسیست - لنینیستی از این روند رجوع کنید به « بیراهه چریک شهری در اروپای غربی » جهانی برای فتح شماره ۴) در عوض، ویتیک و پدیده چریک شهری را برای سردادن نغمه های ستایش از نظم در اروپای غربی و حمله پر حرارت بر تهدیدات «(از پائین)» دستاویز قرار میدهد. جریان چریک شهری که در بهترین حالت جریانیه به انحراف افتاده و بلااثر است، هدف واقعی حمله او نیست، بلکه کلیه کسانی که در حقیقت خواهان براندازی نظم حاکمند، بویژه مارکسیسم - لنینیستهای راستین که برای رهبری توده ها جهت چنین کاری تدارک می بینند، آماج حمله او قرار دارند.

انتقادات او از امپریالیستهای غربی عمدتاً حول این نکته است که آنها در رابطه با درک شیوه خفه کردن ناآرامی های توده ای از رویزیونیستهای شوروی عقبند. نکته واقعی که ویتیک به جهانیان - منجمه و بویژه امپریالیستهای اروپای غربی - ابلاغ میکند، این است که شورویها بهترین مدافعین نظام بورژوائی، و تواناترین کسان در غلبه بر تهدیدات (خصوصاً انقلاب پرولتاری) علیه نظام اجتماعی تثبیت شده می باشند. «(تروریسم چپ)» سندی افشاگرانه در مورد این واقعیت است که شوروی سوسیالیستی «(صرفاً تابلوی سردر دیکتاتوری بورژوائی است که

تروریسم چپ
اثر ویکتور ویتیک
(انتشارات پروگرس، مسکو، ۱۹۸۵)

به قلم : پ ب

با انتشار «تروریسم چپ» اثر ویکتور ویتیک از آکادمی علوم شوروی، رویزیونیستهای شوروی موقعیت خود را در یکی دیگر از عرصه های رقابت امپریالیستی تقویت میکنند: اینکه کدام ابرقدرت امپریالیستی سفت و سخت ترین مدافع «نظم و قانون» است. در نفی روند چریک شهری در اروپای غربی، اثر ویتیک ارتجاع ترین یاهو های همقطاران غربیش را تکرار میکند. اشخاصی نظیر «کلیراسترلینک» «(حرفا سیا)» که برای توجیه اقدامات شدید سرکوبگرانه پرچم مبارزه علیه « تروریسم بین المللی» را برافراشته اند، فی الواقع در سست همانطور که نویسندگان مزدور غربی کرملین را صحنه گردان تروریسم «می خوانند» ویتیک نیز اصرار بر این دارد که امپریالیسم آمریکا حامی اصلی روند چریک شهری است. و چنین فراخوان میدهد که «تروریسم چپ مسئله ای شده که باید هرچه زودتر حل گردد» در عین حال، هر کس که می خواهد بفهمد جریان چریک شهری چیست، با خواندن این کتاب سرش بسنک خواهد خورد. چرا که این مسئله موضوع واقعی ویتیک نیست.

امروزه بر شوروی حاکمیت دارد.

ستایش از دمکراسی بورژوازی

شاید دمکراسی بورژوازی مهمترین بخش از حاکمیت بورژوازی است که ویتیک در صدد دفاع از آن برآمده است. ویتیک هنگام بحث در مورد ارزیابی چریکهای شهری از «تروریسم دولتی» چنین مطرح می سازد که از نظر آنان (تروریسم دولتی) نه تنها رژیمهای دیکتاتوری که قانونیت دمکراتیک را مضمحل ساختند بلکه همچنین موجودیت فی نفسه قانونیت را در برمی گیرد، و نه تنها سرکوب آشکار و اعمال خشونتبار پلیس و ارتش بلکه خود موجودیت آنها و سایر نهادهای اداری را نیز شامل می گردد. به عبارت ساده تر، این دولت بورژوازی است که بهر شکلی که باشد... از نظر آنها تروریسم است. ویتیک در ادامه، خط چریکی شهری را چنین توضیح میدهد: «بدین صورت دمکراسی بورژوازی نه تنها به مثابه شکلی از سلطه فریبکارانه بورژوازی، بلکه اساسا نقابی صلح آمیز برچهره فاشیسم است که تازمانی که امکان آن موجود باشد جهت مقاصد فریبکارانه مورد استفاده واقع میشود. اما به محض اینکه فاشیسم با مشکلات جدی تر روبرو میگردد، چهره جانیستکارانه واقعی خود را در زیر نقاب پارلمانتاریسم عیان میسازد». ویتیک از این نقطه نظر کاملاً از کوره در می رود و آنرا نتیجه «دستکاری» نقل قولهای مجرد مارکس و انگلس تحت تاثیر «شکاکیت ناسالم» می بیند.

محکوم کردن دولت بورژوازی در هر شکلی به مثابه «تروریست»، و افشای چهره «ش» در زیر نقاب پارلمانتاریسم - آیا کسی بجز یک ستایشگر دولت بورژوازی این کار را جرم محسوب میکند؟ اگر این چنین است، لنین نخستین کسی است که بانفرین ویتیک به عذاب دوزخ دچار میشود زیرا این لنین بود که دمکراسی را بهترین پوسته برای حاکمیت سیاسی بورژوازی ارزیابی نمود و بیان داشت «دمکراسی... نهادی است جهت استفاده سیستماتیک از زور توسط یک طبقه علیه طبقه دیگر و توسط یک بخش از اهالی علیه بخش دیگر». لنین در ادامه چنین جمع بندی نمود «دولتهای بورژوازی به اشکال بسیار متفاوت وجود دارند، اما ماهیتشان یکی است: همه این دولتها علیرغم هر شکل حکومتی که بخود بگیرند، در تحلیل نهائی بی برو برگرد

دیکتاتوری بورژوازی هستند» دولت و انقلاب

قهرمان روسی دمکراسی بورژوازی حتی از شکل خاصی که این دمکراسی بورژوازی - م) در اروپای غربی بخود میگیرد و یعنی وجود پارلمان و احزاب سیاسی رقیب دفاع میکند. او تحلیل «تروریسم چپ» را به استهزا میگیرد: «هیچیک از احزاب - سوسیال دمکرات، لیبرال، محافظه کار، چپگرا، سانترالیست، راستگرا، سکولار (غیر مذهبی) یا مذهبی - بدیگری ارجحیت نداشته و تفاوت ماهوی میان آنها وجود ندارد. بطور مثال رهبری راف (RAF) فراکسیون ارتش سرخ (یک گروه چریک شهری آلمان است) تفاوت میان CDU اتحادیه دمکرات مسیحی - حزب هلموت کل (SPD) حزب سوسیال دمکرات ویلی برانت را بوضوح کامل، و تفاوت میان وبا و طاعون بیان میکند». (در اینجا باید تذکر دهیم که متأسفانه رهبری راف به اعمال این تحلیل صحیح ادامه نداده و آنرا به عرصه بین المللی تعمیم نداده. آنها قبلاً به شوروی به مثابه «طاعون» خفیف تر برخورد میکردو اکنون از آن بعنوان «سوسیالیست» یاد میکنند.

نثار کردن القاب «وبا» و «طاعون» به CDU و SPD بویژه از این جهت ویتیک را رنجیده خاطر ساخته که رویزیونیستهای شوروی مستمراً در پی استفاده از هرگونه اختلافی میان طبقات حاکمه اروپای غربی جهت جلب آنها بسوی بلوک شوروی و یا حداقل بسوی موقعیتی خنثی هستند. ارجحیت علنی دادن به سوسیال دمکراتها اخیراً تا حدودی باعث در دسر شورویها شده است چرا که اتفاقاً همین سوسیال دمکراتهای کلاسیک هستند که اغلب بر طبل ضرورت میلیتاریسم بر علیه شوروی می کوبند: هلموت اشمیت خواهان استقرار موشکهای پرشینک و کروژ شد، و میتران هوادار اصلی استقرار آنها و نیز قاطع ترین مدافع «نیروی ضربتی» هسته ای فرانسه بود. در عین حال، برنامه شوروی ها در هم کوبیدن ماشین دولتی بورژوازی موجود در این کشورها نیست، بلکه در پی شکافهای میان صفوف امپریالیستها و مانور دادن جهت کسب عرصه نفوذ می باشند. بنابراین آنچه که بیش از همه باب میل آنهاست، تفاوت (به هر شکل خاص موجود آن) در میان صفوف بورژوازی است - یعنی تفاوتهایی که از نظر پرولتاریا واقعند انتخاب میان «وبا و

طاعون» است.

ویتیک می گوید روند «تروریسم چپ» غیر مشروع و ارتجاعی است چرا که قاصر از درک اینست که دمکراسی های بورژوازی بهتر از فاشیسم هستند: «...تنها بابر چشم نهادن تیره ترین عینکهای تیره است که نمی توان تفاوت کیفی (دمکراسی بورژوازی) از فاشیسم را دید. اولی (دمکراسی بورژوازی) نه تنها شکلی از سلطه سیاسی بورژوازی است، بلکه با اهمیتی یکسان، مهمترین چیزی است که توده های کارگر در نتیجه مبارزه طولانی و سخت تحت بدست آورده اند و شرط تکامل آتی آنهاست...»

این ادعا که دمکراسی دستاورد طبقه کارگر بوده و از «اهمیتی یکسان» نسبت به حاکمیت بورژوازی برخوردار است، حتی یک نیرنگ رویزیونیستی اصیل نیست، بلکه تکرار بحثهای خیانتکارانه انترناسیونال دوم است که بطور مثال میگفت کرسیهای سوسیال دمکراتها در پارلمان آلمان برای طبقه کارگر پیروزی بوده و به او چیزی میداد که در جنگ امپریالیستی نخست از آن دفاع کند. و بدین ترتیب، آنها موضع «دفاع از سرزمین پدری» را توجیه میکردند. فاشیسم و دمکراسی بورژوازی یک چیز نیستند، اما هر دو اشکال دیکتاتوری بورژوازی هستند و این چیزی است که عبارت ویتیک (با اهمیتی یکسان) بیش از همه، نقش می کند. او با تردستی تلاش دارد تا دمکراسی های بورژوازی را به مثابه چیزی بطور مساوی متعلق به بورژوازی و پرولتاریاست جا بیندازند.

حفظ دولت بورژوازی

تشویق اشکال قانونی مبارزه از اجزاء ستایش و تمجید ویتیک از دمکراسی بورژوازی است. «مارکسیسم مبارزه مسلحانه را تنها شکل مبارزه ندانسته و اشکال مختلف مبارزه طبقاتی و قهر پرولتاریا در مقابل بورژوازی با هدف کسب آزادی از استثمار و پیشرای بسوی سوسیالیسم آ را قبول دارد. کارل مارکس گفت.... که سوسیالیستها ترجیح میدهند که اگر یک فرصت واقعی دست دهد با سرمایه داران «کنار بیایند». آری، رویزیونیستها در حالیکه حاکمیت خود را در افغانستان بروزمب و گلوله و در لهستان به ضرب باتون و زندان اعمال میکنند، تلاش دارند جای تازه ای به حمایت پارلمانتاری در اروپای غربی

آگاه روسی در هنگام رویارویی با و تحلیل از مسئله جنگ داخلی که اکنون در همه جا مطرح است. (انقلاب روسیه و جنگ داخلی) آیا نحوه استدلال انقلابیون آگاه در اروپای غربی و هر کجای دیگر نباید این چنین باشد؟ آیا امپریالیستها حتی از آخرین جنگ جهانی به بعد تعداد بیشماری را، طی جنگ کره (نزدیک به یک میلیون) هندو چین (حدافل دو میلیون) الجزایر (دست کم یک میلیون) افغانستان (یک تا دو میلیون) ایران - عراق (حدافل یک میلیون) کشتار نکرده اند؟ و اینها علاوه بر جنایات بیشماری است که روزانه توسط شرایط استثماری جوامع در راستای منافع امپریالیستها، بویژه در ممالك تحت سلطه، انجام میشوند. صدها میلیون نفر نیز در جنگ هسته ای که هم اکنون امپریالیستها در تدارك آن هستند، جان خواهند باخت. آیا ضرورت ندارد خشونت و استثمار روزانه این سیستم بر ستمدیدگان عالم را بدون ترمم محاسبه کرد، و بهای سنگینی را که برای تدارك ندیدن سریع قیام و جنگ انقلابی پرداخت میشود، در نظر گرفت؟

ویتیک کاراکتر قهرآمیز اربابش را پنهان میسازد، چرا که قهر آنان از قهر لنین متفاوت است: قهر آنان قهر ارتجاعی برای سرکوب بردگانشان و حفظ امپراطوریشان است. همانگونه که لنین تصریح نمود: «جنگ داخلی پرولتری بااعلان علنی اهداف نهائی خود به خلق و جلب حمایت کارگران میتواند انجام شود، در صورتیکه جنگ داخلی بورژوازی تنها با پنهان داشتن اهدافش میتواند بخشی از توده ها را رهبری نماید.» (انقلاب روسیه و جنگ داخلی) و بدین ترتیب مشاطه گران امپریالیستهای مسلح به تسلیحات اتمی، در مورد قهر «تروریستهای چپ» دجال بازی براه میاندازند! و این بسان آن ضرب المثل قدیمی چنین است که مائو نقل میکند: امپراطورها دهکده ها را آتش میزنند، درحالیکه مردم عادی اجازه روشن کردن شمع ندارند.

بورژوازه کردن پرولتاریا

بعنوان طرح شالوده ای برای برنامه اش در مبارزه علیه «تروریسم چپ» ویتیک تحلیلی طبقاتی ارائه میدهد که آن پایه اجتماعی که بنظر او باید نسبت به بورژوازی وفادار بماند را از آنان که بالقوه نسبت بدان وفاداری ندارند، متمایز میسازد. او به حمایت گسترده ای که بریگارد سرخ زمانی در برخی نواحی معین

«...گرایش سنتی بسوی استدلالات دگماتیکی مثل «انقلاب جنگ داخلی است، و انقلاب جهانی جنگ جهانیست»، در میان تروریستهای چپ رایج است....سنوآلی که طبیعتاً مطرح میشود این است که آیا این اعمال نتایجی که خود موجودیت بشر را تهدید نماید در بر ندارند.» آری، کسانی که انگشتان خودشان بر روی ماشه های یکی از دو زرادخانه هسته ای بزرگ جهان قرار دارد، یک گروه کوچک چپریک شهری را بخاطر «تهدید موجودیت بشر» سرزنش میکنند!

فی الواقع در حالیکه برای یک جنگ جهانی امپریالیستی در ابعاد بیسابقه ای نابود سازنده است تدارك می بینند، ویتیک چشم انداز جنگ انقلابی توده ای را استهزاء میکند: «توجیع جنگ در تطابق با ایدئولوژی و پسیکولوژی تروریستهای چپ قرار دارد.»

ویتیک می گوید، از نظر آنها «جنگ برترین شکل قهر سیاسی است که موقعیتی استثنائی، فقدان و یامحدودیت نظم و قانون باعث میگردد، و بزور اسلحه کلیه مسائل حل میشوند. بیشک آنچه که ویتیک بشکل ارائه کاریکاتوری از نحوه استدلال بدان حمله میکند بسیار شبیه توصیفی است که لنین (معروفترین «تروریست چپ») از جنگ داخلی بدست میدهد: «آقایان، مارا از جنگ داخلی نترسانید. جنگ داخلی اجتناب ناپذیر است... این جنگ باعث پیروزی بر استثمارگران خواهد شد، به دهقانان زمین خواهد داد، به خلق صلح خواهد داد، راه روشنی در برابر انقلاب پیروزمند پرولتاریای سوسیالیست جهان خواهد گشود.» (انقلاب روسیه و جنگ داخلی) این ستایش واقعی از جنگ داخلی است که لنین آنرا «عالیترین شکل مبارزه طبقاتی» خواند.

لنن در توضیح شیوه برخورد کمونیستهای انقلابی به اتهامات حزب بورژوازی کادت در روسیه مبنی براینکه در صورت وقوع انقلاب «جویهای خون» جاری خواهد شد، گفت: «(این جویهای خون باعث پیروزی پرولتاریا و دهقانان فقیر میشوند، و این پیروزی بهیچ ابهامی باخود صلح را بجای جنگ امپریالیستی به ارمغان خواهد آورد، یعنی جان صدها هزار نفری را که اکنون خونشان برای تقسیم غنائم و متصرفات (سرزمینهای الحاقی) توسط امپریالیستهای رزمین می ریزد، نجات خواهد داد... این چنین است، و این چنین باید باشد، نحوه برخورد کارگر

بدهند. بهمین جهت، مارکس از یک انقلابی به یک فرد معقول که حاضر است با بورژوازی کنار بیاید، تبدیل میشود! انگار نه انگار این مارکس بود که این سطور معروف را در انتهای مانیفست کمونیست نوشت: «کمونیستها عاردارند که نظرات و مقاصد خود را پنهان سازند. آنها آشکارا اعلان میکنند که اهدافشان تنها از طریق نابودی قهری کلیه شرایط اجتماعی موجود دست یافتنی است.» (تاکید از ماست)

لنن نیز با همین صراحت چنین نوشت: «دولت پرولتری نمی تواند از طریق پروسه «اضمحلال» دولت بورژوازی بجای آن بنشیند، بلکه اینکار صرفاً از طریق انقلاب قهرآمیز، بعنوان یک قانون عام، امکان پذیر است. انگلس درستایش این انقلاب سخن گفته که بیانات مکرر مارکس مطابقت دارد... این ستایش بهیچوجه «شیفتگی» صرف، سخن آرائی صرف و یا مدیحه سرائی بمنظور مناظره نیست. ضرورت تربیت سیستمیک توده ها بقسمی که با این نظریه و دقیقاً این نظریه انقلاب قهرآمیز مطابقت داشته باشد، همان نکته ای که شالوده تمام آموزش مارکس و انگلس را تشکیل میدهد.... بدون انقلاب قهرآمیز، تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری محال است.» (دولت و انقلاب)

امروزه آیا این کمتر از زمان لنین حقیقت دارد؟ آیا انباشت عظیم نیروهای نظامی در سراسر جهان و منجمد در کشورهای امپریالیستی، سخن گفتن «کنار آمدن» با سرمایه داران را که تلاشی جنایت کارانه در جهت تحمیل توده هاست، بسادگی از دور خارج نساخته است؟ ندای صلح طلبی سوسیال امپریالیستها نیرنگ است. همانگونه که دیده ایم، آنها نیروهای مسلح خود را در هر زمان و هر کجا که منافعشان ایجاب کند به کار میگیرند. امروزه آنها در اروپای غربی در راستای منافعشان در کسب نفوذ میان بخشهایی از بورژوازی و توده های بورژوا زده تر آنجا و ایجاد بلوک با آنها، در پی ترغیب این حماقت پارلمانناری هستند.

بدین جهت، ویتیک چریکهای شهری را بخاطر برهم زدن نظم پرآرامش بورژوازی در آنجا، بخاطر خشونت بسیار محکوم میکند: «.....مشروعیت و ضرورت خشونت تروریستی، تنها ایده ایست که آنها (تروریستهای چپ) بدان وفادارند». در ادامه او ویژگی «تروریستهای چپ» را چنین برمیشمارد:

کارگری برخوردار بود اشاره کرده و میگوید: «(هواداران بریگارد سرخ) کارگران ماهر در کارخانجات مدرن و عمده نیستند. آنها کسانی هستند که یا در استخدام موسسات کوچکند و یا دهقانان سابق و کارگران موقت در مشاغل غیرتخصصی - که ویژگی خاص ایتالیا بخاطر معضل شمال - جنوب آن و مهاجرت‌های اجتماعی انبوه است - می باشند. به يك كلام، آنها عناصر اجتماعی بی ثبات، لمین و حاشیه ای هستند.»

«دهقانان سابق» و «کارگران موقت در مشاغل غیرتخصصی» بایک چرخش قلم ویتویک به لمین - پرولتاریا تبدیل میشوند؟ کاملاً منطقی است اگر او انقلاب اکتبر را نه انقلاب «لمین - پرولتاریا» بخواند - چرا که این «دهقانان سابق» و «کارگران موقت در مشاغل غیر تخصصی» بخش عمده ای از پرولتاریای انقلابی روسیه در سال ۱۹۱۷ را تشکیل میدادند. مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نوشتند «طبقه کارگر، که تنها زمانی که کاربایدها قادر به حیات است، و تنها زمانی کار می یابد که کارش به سرمایه بیافزاید»، کارگرانی که مدوما «تحت فشار جاذبه و مدهای ناگهانی رقابت، و در معرض تغییرات بازار قرار دارند»، کسانی که زندگیشان «بیش از پیش نامطمئن» میگردد - طبقه ای که «چیزی بجز زنجیرهایش برای از دست دادن ندارد». بیشك، طبقه ای که از نظرویتویك يك دارو دسته «لمین» دیگر است...

ویتویك این چنین در مورد خط بالقوه این بااصطلاح عناصر اجتماعی لمین هشدار میدهد: «ماهیت متاثر از تنزل شأن یافتن و احساس شدید محرومیت که منتج از آن است، عکس العمل‌های درناك نسبت به بیعدالتی، نفرت از محیط تشنه انتقام و اعمال اراده بودن، و جوهر خام ادراکشان از مفاهیم آزادی و برابری، کاملاً به سادگی و بطور طبیعی آنها راه سوی نفی کامل می کشاند، و به انگیزه برای اعمال خرابکاری شان بدل میشود.» چه چیز «لمین» در «احساس شدید محرومیت» یادر «نفرت از محیط» یادر «عکس العمل‌های دردناك نسبت به بیعدالتی» و یا در «نفی کامل» وجود دارد؟... بیچاره مارکس چه در خطاب‌ده هنگامیکه خواستار «نابودی کلیه مناسبات اجتماعی موجود» توسط کسانی که «چیزی بجز زنجیرهایشان برای از دست دادن ندارند» گردید. او آکادمیسین بزرگی همچون

ویتویك در دسترس نداشت تا از او رهنمود بگیرد که این نه برنامه انقلاب پرولتاری که انقلابیون همواره چنین پنداشته اند - بلکه «اعمال خرابکارانه» «لمین» تنزل یافته است!

بیشك اربابان ویتویك چیزی بجز «نفی کامل» سیستم موجود را می خواهند. فی الواقع آنها خواستار نفی قسمی نظم اجتماعی موجودند - نفی سلطه غرب و سپس جایگزین کردن سلطه سوسیال امپریالیست‌های شوروی که نظم اجتماعی و پایه ای یکسان است. این جهان بینی کاملاً بورژوائی ویتویك است که او بر مبنای آن به تقبی «قصور» چریک‌های شهری در ستمگریشان نسبت به «طبقه کارگر متخصص و مدرن» برخاسته، که باتمجد اواز دمکراسی بورژوائی و حماقت پارلمانتاری پیوند دارد. پدر سالاری یکی او ستون‌های جامعه موجود است که ویتویك بی چون و چرا خواهان ابقاء آن می باشد. اوازاینکه «تروریست‌های چپ» با «نفی کلی» جامعه در این رابطه بسیار تند روی میکنند از جا در میروند: «طبق منطق آنها» «(تروریست‌های چپ)»... حتی اختلافات میان پدران و فرزندان از اهمیت سیاسی برخوردارند. بنظر آنها این اختلافات تنها به ظاهر خانوادگی اند. در حقیقت، پدران تحت حمایت دولت، مدارس و پلیس، که بطور سیستماتیک تمایلات آزادیخواهانه فرزندان را سرکوب میکنند، قرار دارند. «این پدرسالار عقب افتاده از اینکه خانواده میتواند چیزی بغیر از مسئله ای در حیطه تصمیمات خود پدر باشد - یعنی میتواند سیاسی بوده و بدین جهت مسئله مربوط به کل جامعه باشد - شوکه شده است؟ آیا این دقیقاً چیزی بجز حیات تحت دیکتاتوری بورژوازی نیست؟ یعنی اینکه کلیه عرصه های جامعه، تحت سلطه عقاید طبقه حاکمه، که توسط نیروی سیاسی و نهایتاً نظامیشان اعمال میشوند، قرار دارد.

ویتویك چنین مطرح میسازد که «تنها ایده ای» که «(تروریست‌های چپ)» گرد آن به وحدت میرسند عبارت است از «مشروعیت و ضرورت قهر تروریستی». و بدین ترتیب ویتویك می کوشد محتوای هر گونه ضدیت با ثبات و نظم و قانون را یکسان جلوه دهد. بطور مثال او دلیل اینکه به مسئله «(تروریست‌های چپ)» پرداخته را چنین مطرح میکند: «... نه بدین خاطر است که تروریست‌های راست و چپ را باهم مقایسه کنید، تو گوئی که یکی «بهتر» و دیگری «بدتر» است. هر دو با اندازه کافی

هستند.» «فاشیسم و افراطی گری چپ مانند سرهای اژدهای دوسراست که یکی به چپ چرخیده و دیگری به راست. هر دو اعضای يك پیکرند.»

یکسان قلمداد کردن قهر فاشیستی و قهر چریک‌های شهری قهر را برتر از سایر فاکتورها نظیر غرض، تاثیر و غیره قرار داده و آنها را به فاکتورهائی درجه دو در مقابل قهر تبدیل می کنند. بریگارد‌های سرخ که يك شخصیت نظامی امپریالیست را ترور میکنند به اصطلاح تفاوتی با گانگسترهای فاشیستی که کارگران مهاجر را زیر کتک میکشند ندارند! این موضع کسی است که ابتدا در پی کشف خط سیاسی غلط پشت گرایشات چریک شهری جهت قادر ساختن آنها و دیگران به پیشروی در راستای تدارکات حیاتی برای انقلاب، نیست. لنین نشان داد که چگونه تروریسم و اکونومیسیم خصوصیات مشترک دارند. اما از آنجا که ویتویك سوسیال امپریالیسم را که هم رفرمیسم و هم ترور عربان را بطور معمول اعمال میدارد نمایندگی می کند، نه قصد و نفی (یا توانائیش) در این است که خط سیاسی چریک‌های شهری را مورد حمله قرار دهد. منافع او همان منافع سوسیال امپریالیسم شوروی است که باعث ارائه برنامه تقویت نظم بورژوائی تحت حاکمیتشان و در هم شکستن هرگونه و کلیه تهدیدات نسبت بدان، شده است.

ویتویك رابطه بین چریک شهری و سرکوب را وارونه جلوه میدهد. بطور مثال او چنین اتهام میزند که «(تروریست‌های ترکیه استقرار رژیم نظامی در این کشور، که دمکراسی را پایمال کرده، تمام فشار خود را بر نیروهای مترقی چپ وارد آورده و خود تروریست‌ها را قلع و قمع نموده، ربا عث شدند.» تنها چیزیکه برای خواننده

باقی میماند این است که چنین تصور نماید که ژنرال‌های بیچاره ترکیه دمکرات‌های بسیار مسالمت جویی بودند که تا بدان حد از دست چپ‌های فنانیک بعد از آمدن که بالاخره مجبور شدند دبت بکار شوند. از نظر ویتویك، سرکوب وحشیانه توسط دولت فاشیستی ترکیه واکنشی «طبیعی» نسبت به تهدید نظم و قانون بوده - دولت مثل لهستان! از نظر او روی کار آمدن رژیم‌هایی نظیر پینوشه در شیلی، نامفی در هائیتی، نجیب الله در افغانستان بوتا در افریقای جنوبی و غیره، نه ناشی از تشنه به خون و سرکوبگر بودن امپریالیسم بلکه به علت

علیه چپ، این ادعانا حدودی واقعیت دارد، اما فقط تا حدودی».

وینیکو رهنمودهای بسیار مشخصی میدهد. از نظر او علیرغم اینکه اعمال سرکوب روزافزون علیه گروههایی که مدتی است پایدارند موثر بوده و باید تداوم یافته و حتی شدت یابد، بکارگیری آن علیه گروههای تازه تاسیس و در نتیجه ناشناخته، زیاد مضر ثمر نبوده و بدین جهت باید باتدبیر دیگری تکمیل شود. جراید باید در ایزوله کردن تروریستها همکاری کرده و از مبالغه گرایی در مورد موجودیتشان برخوردارند (بیش از حد ملاحظت امیز) به آنها دست بکشند. اهمیت تلاشهای پلیس مخفی جهت نفوذ در گروهها نباید دست کم گرفته شود. از همه مهمتر، وینیکو نقشی را که احزاب رویزیونیستی قدرتمند میتوانند ایفاء کنند، مورد تاکید قرار داده و چنین مطرح میسازد که حمایت تودهها (از تروریستهای چپ) یا حتی امتناع در همکاری با پلیس، توانایی بورژوازی را در نابودسازی چریکهای شهری تضعیف میکند. او با افتخار از نقشی که حزب کمونیست (رویزیونیست) ایتالیا در بسیج پایه های اجتماعی علیه بریگادهای سرخ طی (بحران آلدومورو) ایفا نموده، یاد میکند.

طنز قضیه در اینجا است که بسیاری «تروریستهای چپ» که سوسیال

امپریالیستها چنین فعالانه در پی درهم کوبیدن آنها، عداوت، عشاق سینه چاکشان هستند. نظیر گراپو در اسپانیا، راف در آلمان غربی، و برخی از بقایای بریگادهای سرخ ایتالیا که همگی در مورد شوروی تغییر عقیده داده و اکنون آن را «سوسیالیست» میخوانند. هر چقدر هم که بنظر نامعقول بیاید اما منطق در مسئله نهفته است. از آنجا که نه جریان چریک شهری و نه حکام شوروی هیچکدام در پی انقلاب پرولتری نیستند، بنابراین نهایتاً به فصل مشترک با یکدیگر دست میابند.

بررسی وینیکو از «تروریسم چپ» و برنامه اش برای مبارزه علیه آن، بررسی و برنامه یک رفرمیست پرت از مرحله نیست. بلکه منعکس کننده منافع یک طبقه حاکم ارتجاعیست که برای بقا دیکتاتوری و آتوریته اش در هر کجا تکیه زده و برنامه و نظم و قانون خاص خود را میگذراند. در پس نقاب رویزیونیستی - سوسیالیستی وینیکو، در حقیقت «نیشخند بسیار جنایتکارانه ای» نقش بسته است.

شیوه های «خشونت بار» خواست خود برای مطمئن ساختن افغانستان و منقاد ساختن اقلیت های آسیایی در شوروی استفاده میکنند. خلاصه کلام اینکه، جنگهای شدید جهت سرکوب توده های آسیایی از سنن قدیمی و زشت بورژوازی روسیه است و معقولیت ایدئولوژیک همساز با آن را نیز ایجاد کرد. اگر چه نقل قول آوردن از لنین برای خالی نبودن عریضه اجباری است، ولی ارائه ترهات شونیسم ضد آسیایی بخشی از ماهیت واقعی و امپریالیسم اروپایی بودنشان میباشد.

برنامه رویزیونیسم برای مبارزه (علیه تروریسم چپ)

برنامه ای که وینیکو برای مبارزه علیه تروریسم چپ ارائه میدهد مایه حسرت هم قماشان امپریالیستی غربی است. او حتی کسانی را که معتقدند «تروریسم یک بلیه اجتماعی اجتناب ناپذیر است که تنها با نابودی سرمایه داری از بین میرود، با «شدیدا بدبین» نامیدن مورد باز خواست شدید قرار میدهد. مرتجعین رنگارنگ غربی به صف شویده رویزیونیستهای شوروی برای ارائه راهنمایی و مشاوره به شما جهت از بین بردن تروریستها حاضر آمده اند! یکی از رهنمودهای رویزیونیستها عبارتست از جدا کردن چریکهای شهری از هر گونه هوداران روشنفکر. بطور مثال وینیکو، ویکاریل اوسترایش انگلیسی را مورد انتقاد قرار میدهد، چرا که او مسبب اصلی متوسل شدن رویزیونیستها بدین شیوه را «حاکمیت سرمایه داری پر نخوت» میداند. «که مصرأ از جدی گرفتن انتقادات بر خود طرفه رفته و جنبش دانشجویی دهه ۶۰ را تفاله کمونیستی نامید. شهروندان موفق، مدیران، بوروکراتها و کارگران «دانشجو» را با تحقیر به زبان می آورند از نظر وینیکو اوسترایش (بدین ترتیب از دیدن گناه تروریستها مستور پشت گناه جامعه امتناع میوزد). به عبارت دیگر لیبرالیسم ممنوع!

او سپس ادامه میدهد: «...سمیاتیهای تروریستها علیه دستگیری اشخاص مختلف و مرتبط با تروریستها اعتراض میکنند... دفاتر تحقیقاتی را به جعل اسناد و مدارک علیه تروریستها متهم ساخته!» اصرار میوزند که مبارزه ای که حکومتها علیه تروریستها به پیش میبرند عمدتاً بهانه ای است جهت براه انداختن کارزاری همه جانبه

«تحریکات» چریکها بوده است. دیدگاه او کاملاً دیدگاه طبقه استثمارگر است، و هیچ چیز دیگری قابل تصور نیست.

وینیکو سپس اظهارات مشابهی در رابطه با ایتالیا ارائه میکند. اما آیا اینطور که موج اعمال سرکوبگرانه ای که سراسر جهان امپریالیستی را در بر گرفته اند واکنشی نسبت به فعالیتهای فی الواقع قلیلی چریکهای شهری نبوده، بلکه بخشی از تدارکات فعال تروریستهای واقعی در سطوح گسترده است که بر کره ارض حاکم بوده و جنگ امپریالیستی و سرکوب مقاومت رو به گسترش توده های سراسر جهان را به پیش میبرد.

و در آخر، باید توجه داشت که بسیار آشکار مبلغ سوسیال امپریالیسم شوروی است. بطور مثال، چاشنی قوی شونیسم ضد شرقی مورد پسند محافل حاکم شوروی هاست. در حمله به جناح ارتش سرخ ژاپن، وینیکو چنین بحث میکند که «شیوه تفکر منطقه ای و آداب و سنن معین و خاص ملی، وفا داری و فنانیک، ماهیت و احساسات شدید مذهبی، نفی عقاید مستقل و احترام از هر گونه شیوه تفکر منطقه ای به خود انتقادی به ایده ۰۰۰ قیدی متقابل بشیوه واحدی سامورایی های دوران باستان ۰۰۰ همه و همه تاثر خود را بر ایدئولوژی و پسیکولوژی افراطیون ژاپنی بر جای نهاده است. وینیکو میگوید «خشونت بی حد و حصری که تروریستهای ژاپنی (را از تروریستهای اروپایی «متفاوت» میسازد ناشی از این ویژگیهای ملی آنها است - تو گویی که «خشونت» بخشی از تاریخ اروپا نبوده است. از اعمال خشونت بار دوران جنگهای صلیبی گرفته تا جنگهای جهانی در قرن بیستم به همراه اردوگاه آشویتس، موشکهای هسته ای دور برد و سایر سلاحهای تخریب گر در ابعاد عظیم. این تقبیح شونیستی و گستاخ «لغزش کلام» از سوی وینیکو نیست. امپراطوری روسیه بر استخوانهای قبایل آسیایی سراسر مناطق گسترده آسیای مرکزی و سیبری بنا گردید. و اخیراً رویزیونیستهای شوروی مورد حمله «فیلسوف دهقانی شرق» (ناجی آنها مائو تسه دون نهاده اند. واقع شده و حتی در سال ۱۹۶۹ تا مرز حمله اتمی به چین انقلابی در آلمان پیش رفتند. حتی ناراضیانی از قبیل آندره آمالریک و سولزنیستین نیز از شیخ «قبایل آسیای زرد» بر فراز روسیه سخن میگویند. امروزه، سوسیال امپریالیستها از

در باره توافقنامه

بقیه از صفحه ۵۲

میکنیم».

رفیق مائو تسه دون بر مبنای اصول عام مارکسیسم - لنینیسم چنین بیان داشته است که، «مهم نیست که چه طبقات، احزاب یا عناصری از ملیت تحت ستم به انقلاب می پیوندند و مهم نیست که آنها بدین امر واقفند و یا آنرا درک میکنند، تا زمانی که آنها با امپریالیسم مخالفت نمایند انقلاب شان بخشی از انقلاب جهانی پرولتری - سوسیالیستی بوده و متحد آن میباشند» (در باره دمکراسی نوین)

امروز تمامی مباحثات بر سر اینکه تأمل ها از لحاظ ساختار قومی يك ملت تمام عیار هستند یا نه، به ضرب حوادث عقیم شده است - حتی «توافقنامه صلح هند و سریلانکا» نیز مجبور به قبول خصلت کنیترالمله بودن ساختار اجتماعی سریلانکا گشته است. مدت زیادی بود که حتی مارکسیستهای راستین بر سر این مسئله در جازده و به خطی دگماتیستی چسبیده بودند که در واقع به نفی حق تعیین

سرنوشت ملیت تحت ستم تأمل منجر شده و گیتی بزرگی در میان صفوف انقلابیون بوجود آورده بود. آنها از تحلیل این مسئله حیاتی بر مبنای حرکت و تکامل درونیش عاجز بودند، فی الواقع، دستیابی این رفقا به موضعی صحیح يك دستاورد بزرگ است - همانگونه که لنین در «حق تعیین سرنوشت» میگوید: «طبقه کارگر باید آخرین کسی باشد که از مسئله ملی فتنش بسازد، چرا که تکامل سرمایه داری ضرورتاً تمام ملیتها را به زندگی مستقل آگاه نمیسازد، اما نفی جنبشهای توده ای ملی که آغاز شده اند و انکار حمایت از آنچه در آنها مترقی است، در عمل بمعنی دست نکشیدن از تعصبات ناسیونالیستی، یعنی قبول ملیت خود بمثابة ملت نمونه (و یا، باید اضافه کنیم، داشتن امتیاز اختصاصی تشکیل دولت) میباشد».

پس باید روشن شده باشد که مسئله حمایت از حق اساسی و دمکراتیک ملیت تحت ستم تأمل يك اصل اساسی و خط فاصل میان انقلابیون از یکسو و رویزیونیستها و ضد انقلابیون گوناگون میباشد. همچنین، مسئله نبرد برای رهایی کامل ملیت تأمل از کلیه اشکال استثمار، ستم و سلطه يك وظیفه بسیار مهم پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک - طی تمام چرخشها و پیچشها و مراحل تکاملش - است، تنها

پرولتاریا است که از وحدت انقلابی متشکل، آگاهی، قدرت و توانایی نبرد برابر تمامی بلایا و دسائس امپریالیسم، منجمله سرکوب، اعمال نفوذ، سایوتاژ و تحریکات، برخوردار است. وحدت کلیه نیروهای راستین و ضد امپریالیسم تحت رهبری پرولتاریا و سازماندهی و برپایه جنگ خلق در کانون وظیفه سرنگونی دولت ارتجاعی و کمپرادور و ایجاد دیکتاتوری دمکراتیک خلق - که تنها دولتی است که میتواند استقلال راستین ملی، حیثیت و برابری و نیز دمکراسی راستین انقلابی برای مردم سریلانکا تأمین نماید، تنها راه رسیدن به رهایی کامل ملیت تأمل و نیز ملیت سینھالا - و کلا تمام خلقهای تحت ستم سریلانکا - میباشد. ندبه و زاری براه انداختن بر سر خرابیهای بیار آمده ناشی از جنگ ضرورت عاجل این زمان نیست، بلکه باید جنگ خلق را بر مبنای يك خط مشی و برنامه صحیح انقلابی و تحت هدایت علم انقلاب و شکست ناپذیر مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون تدارک ببینیم.

اومانیسیم و پاسیفیسم، سلاحهای ایدئولوژیک بورژوازی ارتجاعی است. شعار «صلح بهر قیمت»، تلاشی در جهت ترغیب توهمت پاسیفیست زیر ردای رنگ باخته اومانیسیم است. کمونیستها راستین و انقلابی از جنگهای عادلانه و انقلابی کارگران و توده های تحت ستم حمایت کرده و در عین حال جنگهای ضد انقلابی ارتجاع و امپریالیسم را رسوا و محکوم میسازند. در نبرد و فتح جهانی عاری از تمامی اشکال ستم، استثمار و جنگ، کمونیستها جنگ انقلابی برای نابودی امپریالیسم جهانی که سرچشمه نکبت، بردگی و نابودی در جهان است، را تدارک دیده و براه میاندازند. این خط صحیح مارکسیست - لنینیستی بر سر مسئله جنگ است.

بعلاوه، این توافقنامه «صلح»، صلح و پایدانی بر ستم و سلطه ملی با خود به همراه نیاورده، نخواهد آورد و نمیتواند بیاورد. چرا که این صلح نه يك صلح واقعا انقلابی و دمکراتیک حاصل مبارزه انقلابی و متکی بخود پرولتاریا و توده های تحت ستم در اتحاد با انقلاب جهانی پرولتری - سوسیالیستی، بلکه امریه ای نومستمراتی است که از بالا توسط امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور و بومیشان با هدف فرو نشاندن شعله های جنگ انقلابی و تحکیم نظم اجتماعی نومستمراتی در

منطقه جنوب آسیا و در جهت پیشبرد الزامات استراتژیک کل امپریالیسم جهانی، دیکته شده است

ابتدا اجازه دهید به بحث در مورد این مدعا بپردازیم که توافقنامه نه تنها به خونریزی و ویرانی بویژه در منطقه تأمل پایان داده است بلکه، بشکلی هر چند معوج و ناقص، برخی حقوق پایه ای دمکراتیک به ملیت تأمل اعطا کرده، و غیر متمرکز شدن قدرت دولتی باعث دمکراتیزه شدن دیکتاتوری بورژوازی گشته که به جابجایی در سلطه گری های قومی منجر شده، و بنیان جدیدی برای رو آمدن مبارزه طبقاتی در مقابل مبارزات قومی ایجاد کرده است. بعلاوه، اگر جنگ ادامه میافت «افراطیون، رادیکال - میلیتاریستهای LTTE در شمال و نیمه فاشیستهای JVP در جنوب» سلطه پیدا میکردند و به خطری جدی برای مبارزه انقلابی تبدیل میشدند. بر این مبنای بدون توجه به نواقص و کمبودهای توافقنامه صلح میان هندو سریلانکا، این توافقنامه میبایست بعنوان يك دستاورد حیاتی و مترقی که نیروهای دمکراتیک را در تقابل با نیروهای شدیداً شونیست و ارتجاعی در شمال و جنوب تقویت کرده است، مورد پشتیبانی قرار گیرد.

اهداف و خواسته های اساسی مبارزه رهایی بخش ملی تأمل

این مطلب صحت دارد که توافقنامه مجبور به رسمیت شناختن مسئله سرزمین تأمل، قبول زبان تأمل به همراه سینھالی و انگلیسی (!) بعنوان زبان رسمی، و تأیید نوع بسیار محدودی از خودمختاری اداری ایالتی برای ملت تأمل، شده است. فی الواقع اینها دستاوردهای مهم و دمکراتیک ملت تأمل است. اما وجه عمده ای که ماهیت سیاسی توافقنامه را تعیین میکند، نه اعطای این رفرمهای دمکراتیک بلکه این واقعیت است که این توافقنامه امریه ای نومستمراتی از بالا از سوی امپریالیسم جهانی و کارگزاران کمپرادور بومیش با هدف خاموش ساختن شعله های جنگ انقلابی و از بین بردن و پایمال نمودن مضمون حقیقتاً انقلابی و دمکراتیک مبارزه رهاییبخش تأمل میباشد تا الزامات استراتژیک امپریالیسم جهانی را به پیش برده و حلقه های زنجیر بردگی نومستمراتی را تحکیم بخشیده است.

هدف اساسی دمکراتیک و انقلابی

نومستعمراتی در سریلانکا و در منطقه جنوب آسیا بطور عموم می باشد. مسئله ملی تأمیل بطور انتزاعی وجود ندارد، بلکه محصول تکامل سرمایه داری وابسته و نومستعمراتی و محصول سیستم امپریالیسم جهانی است. مسئله ملی در جوهر خود بخشی از انقلاب دمکراتیک نوینی است که بنوبه خود جزء تبعی انقلاب جهانی پرولتری می باشد. بنابراین، هرگونه پیشرفت در امر مبارزه رهاثیخشی ملی تأمیل بنابر تعریف باید در خدمت پیشرفت کلی انقلاب دمکراتیک نوین و انقلاب جهانی پرولتری باشد. در نظر گرفتن مسئله ملی تأمیل در انتزاع از متن تاریخی مشخص آن، هم غلط و هم اساسا توهم برانگیز و خطرناک بوده و بمعنای دور شدن از ماتریالیسم دیالکتیک و التجاء تام به ایده آلیسم متافیزیکی ارتجاعی است.

با عطف به تجربه انقلابی، پیروزمند و تکان دهنده انقلاب چین، رفیق مائوتسه دون بطور مشخص ثابت نمود که انقلاب کشورهای تحت سلطه و ملل تحت ستم از مرحله انقلاب دمکراتیک نوین گذشته و سپس به مرحله انقلاب سوسیالیستی گذار میکند. وی ثابت نمود که هدف انقلاب دمکراتیک نوین تحت رهبری پرولتاریا برای تحکیم دمکراسی بورژوایی یا دیکتاتوری بورژوایی نبوده، بلکه هدفش ایجاد دیکتاتوری دمکراتیک خلق بمنابه تنها ابزار تحکیم استقلال راستین ملی و دمکراسی خلق، و براین اساس، ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جهت پیروزی سراسری کمونیسم در جهان، می باشد.

تکامل سرمایه داری تحت دیکتاتوری بورژوایی در سریلانکا بسیار طولانی تر، بسیار عمیقتر و بسیار گسترده تر از تکامل سرمایه داری در چین آن زمان است. امروزه دمکراسی بورژوایی سریلانکا پُر «پنج ستاره» بودن میدهد. دمکراسی بورژوایی سریلانکا نتیجه یک انقلاب پیروزمند بورژوا - دمکراتیک ضدفئودالی نیست. این دمکراسی بورژوایی نتیجه قابل پیش بینی سیاست آگاهانه امپریالیسم (انگلستان) و نوکران کمپرادور بومیش بود که دقیقاً با هدف جلوگیری از تکامل این طریق قدم مثبتی بسوی انقلاب دمکراتیک نوین سریلانکا و انقلاب جهانی پرولتری بطور عموم است، و یا اینکه بالعکس بمعنای پیشرفت و تحکیم سلطه امپریالیسم جهانی و نظم اجتماعی

چانه زدن برسر خرده امتیازات سرمایه مذاکره با دشمن، استفاده کنند. جمع بندی از انحرافات عمده ایدئولوژیک، سیاسی و تشکیلاتی و ریشه مشترکشان در رویزیونیسم مدرن روسی و گسست آگاهانه و رادیکال از کل میراث و سنت رویزیونیسم راست و «چپ»، و گام نهادن به راه پرافتخار انقلاب جهانی پرولتری بسیار صادقانه تر از این است که به ستایش از سیاستهای امپریالیسم جهانی و ارتجاع که توسط توافقنامه هند و سریلانکا نمایندگی میشوند، برخاسته و به دنباله روی از آن پرداخته شود.

تجزیه و دمکراتیزه شدن قدرت دولتی کمپرادوری؟

سؤال اساسی که در اینجا مطرح میشود این است که آیا حقوق دمکراتیک محدود و اساسا ناقص و اعطایی توافقنامه به ملت تأمیل در برگرفته تجزیه کیفی آنوریته دولت مرکزی که به دمکراتیزه شدن رادیکال دولت ضدانقلابی و کمپرادور منجر گردد، بود؟ این سؤالی بس مهم است که محتوا و کارآکتر وظایف پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک را تحت تأثیر قرار میدهد.

در اینجا نیز، بگفته لنین، ما باید «تحلیل مشخص از شرایط مشخص» که «روح زنده مارکسیسم» را تشکیل میدهد، ارائه دهیم. مسئله این نیست که قدرت دولتی بصورت مجرد تجزیه شده است و یا، آنطور که ممکن است در کتابها آمده باشد، انتقال آنوریته از دولت مرکزی بورژوایی به حکومتهای محلی به هر شکل یا هر درجه ای که باشد باید مترقی ارزیابی شود. مسئله، بکارگیری روش ماتریالیسم دیالکتیک برای حرکت از قلمرو نمود ظاهری پدیده ها به ماهیت درونی آنها جهت تحلیل از حرکت درونی و تکامل پدیده ها در ارتباط و تأثیر متقابل آنها بر محیط پیرامونشان، و بدین ترتیب تعیین محتوا و کارآکتر اساسی آنها است. سؤال اصلی در اینجا نیز این است که آیا این تفویض قدرت به شوراهای ایالتی بمعنای پیشرفت و تحکیم اهداف انقلابی و دمکراتیک ملت تأمیل بوده و از این طریق قدم مثبتی بسوی انقلاب دمکراتیک نوین سریلانکا و انقلاب جهانی پرولتری بطور عموم است، و یا اینکه بالعکس بمعنای پیشرفت و تحکیم سلطه امپریالیسم جهانی و نظم اجتماعی

مبارزه رهاثیخشی ملی، گسست کامل از آنوریته وسلطه ارتجاعی و تشنه به خون دولت سریلانکا و نیز دولت هند و رهایی از چنگ نفوذ اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیسم جهانی که این رژیمهای کمپرادوری را سرپا نگه داشته، می باشد. تنها راه نیل به این هدف عبارت است از نابودی دولت کمپرادوری و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق که تنها وسیله تضمین و تحکیم استقلال راستین ملی و دمکراسی انقلابی خلق است، پیشروی بسوی انقلاب سوسیالیستی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا با هدف دستیابی به پیروزی جهانی کمونیسم. بطور خاص، این هدف تنها با وحدت و ادغام مبارزه رهاثیخشی ملی تأمیل با جنبش انقلابی دمکراتیک نوین پرولتاریا در سریلانکا و حمله به دشمن طبقاتی مشترک و نابودسازی آن، بر مبنای این ائتلاف اصولی استراتژیک و انقلابی، حصول یافتنی است. اهداف اساسی انقلابی و دمکراتیک جنبش رهاثیخشی ملی تأمیل تنها با آماج حمله قرار دادن سیستم امپریالیسم جهانی مشتمل بر دو بلوک امپریالیستی آمریکا و شوروی، و تشکیل یک دسته پیشاهنگ ارتش سرخ پرولتاریای بین المللی جهت ایجاد پایگاهی سرخ در خدمت به انقلاب پرولتری جهانی و تسریع پیروزی نهایی آن، میتواند حاصل شود. این تنها راه راستین رهایی ملت تأمیل علاوه بر سایر خلقهای تحت ستم سریلانکا در کلیت خود می باشد. انترناسیونالیسم راستین پرولتری تنها با پیگیری مصرانه این خط انقلابی معنا میابد. سخن گفتن از هر گونه «انترناسیونالیسم» دیگری اساسا توهم و فریبکاری است.

تلاش در پشتیبانی از امریه ارتجاعی و نومستعمراتی بر مبنای این رفرمها و امتیازات بورژوایی برابر است با خیانت به پیروزیهای راستین که به قیمت فداکاریها و جانفشانیهای هزاران جان باخته انقلابی به کف آمده. واقعیت مطلب این است که جمیع رهبری مبارزه رهاثیخشی ملی تأمیل نتوانست یک خط و برنامه واقعا پرولتری و انقلابی بر مبنای علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو تسه دون به پیش ببرد. بالعکس، با انتخاب راه میان بر و راحت اما اساسا خوش خیالانه و خیانت کارانه رویزیونیسم مدرن روسی، بر الطاف دولت ارتجاعی و کمپرادور هند متکی شد. نتیجتاً مجبور شدند از مبارزه (مسلحانه) توده ها، صرفاً بعنوان اهرم فشاری برای

امپریالیستی، ضدانقلابی، رفرمیستی بورژوازی کمپرادور ارتجاعی بوده است. بورژوا دمکراسی بر مبنای به بند کشیدن ملت تا میل، تبلیغ رفرمیسم عریان، تریدونیونیسم و کلا اکونومیسم، به بهترین وجهی به بورژوازی کمپرادور ارتجاعی در جهت فریفتن و سرکوب کارگران و توده های تحت ستم و شکاف انداختن در صفوف نیروهای انقلابی ضد امپریالیستی خدمت کرده است. بر این زمینه است که هرگونه تلاش در جهت تنگ کردن چشم انداز مبارزه رهاییبخش ملی درون محدوده های تفویض و تقسیم قدرت بورژوازی و دفاع از دورنمای دمکراتیزه شدن رادیکال کمپرادور ارتجاعی چیزی نیست مگر توهّمات زهرآگین بورژوا - دمکراتیک و منحرف کردن توده ها و وظیفه پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک این نیست که با عدول از برنامه انقلاب و محدود نمودنش به بزرگ کردن قدرت دولتی بوسیله تجزیه یا تفویض آن، دل بستن به «رویای پوچ» دمکراتیزه شدن رادیکال دولت کمپرادور ارتجاعی، انگلی و محتضر، و بدین ترتیب دمیدن روح به کالبد پوسیده دمکراسی بورژوازی، به خرده ریزهای زیر چکمه های دیکتاتوری بورژوازی قانع شود. بلکه می بایست از توهّمات زهرآگین بورژوا دمکراسی برهد و انقلاب را با هدف نابود ساختن قدرت دولتی کمپرادورها رهبری نماید.

ما قبول داریم که دفاع از حقوق پایه ای بورژوا - دمکراتیک و تحکیم آن وجهی مهم از انقلاب دمکراتیک را تشکیل میدهد. اما این وجهی درجه دوم و تبعی نسبت به برنامه انقلاب دمکراتیک است. مبارزه بر سر حقوق پایه ای بورژوا - دمکراتیک باید نسبت به وظیفه مرکزی انقلاب دمکراتیک نوین تبعی باشد. این وظیفه مرکزی عبارت است از کسب قدرت دولتی بوسیله مبارزه مسلحانه و انقلابی توده ای و خرد کردن دولت کمپرادوری و جایگزین نمودن دیکتاتوری دمکراتیک خلق بجای آن. دفاع از حقوق دمکراتیک نباید در جهت تحکیم و تقویت دمکراسی بورژوازی و یا دیکتاتوری بورژوازی باشد. هدف و نتیجه اصلی توافقتنامه هند و سریلانکا، این بود که مبارزه مسلحانه رهاییبخش ملی خلق تا میل را به منجلاّب دمکراسی پارلمانتاری بورژوازی انداخته و نتیجتاً دیکتاتوریهایی کمپرادور و ارتجاعی هند و سریلانکا و نظم اجتماعی نومستمراتی بطور اعم را تحکیم کنیم. امتیازات دم بریده دمکراتیک

و تفویض آرایشی قدرت در جهت محدود نمودن مبارزه رهاییبخش درون چارچوب دمکراسی بورژوازی و قانونی است. نتیجه این بوده که ملت تا میل با زنجیرهای انقیاد نومستمراتی در سطح کیفیتا نوین و عالیتری به بند کشیده شود. در حقیقت، بقای سیاسی و اقتصادی ملت تا میل بطور قطعی تری در دستان خون آلود دولتهای کمپرادوری هند و سریلانکا گرفتار آمده است. تلاش در دفاع از توافقتنامه ارتجاعی بر مبنای این رفرمهای دم بریده و اساساً آرایشی تنها ثابت میکند که رویزیونیسم مسلحانه «چپ» دست در دست افراطی ترین رویزیونیسم راست رفرمیست دارد که هر دوی آنها عمیقاً عاری از اعتقاد به پرولتاریای بین المللی و توده های انقلابی اند.

دشمنان اساسی انقلاب

لیبرال - ناسیونالیست نامیدن نقش دولتهای هند و سریلانکا در تقابل با شونیسم افراطی SLFP; JVP و LTTE، و بر این مبنای، ایزوله نمودن نیروهای اخیر بنشابه دشمن اصلی و یا خطر اصلی انقلاب تدریجاً به موضع خیانتکارانه سازش طبقاتی می انجامد. این گرایش سیاسی از متدولوژی ایده آلپستی - متافیزیکی عمده دانستن تضاد میان ملت تا میل و دولت سریلانکا ناشی میشود. این امر نتیجه تلاش در جدا نمودن مکانیکی رابطه ارگانیک میان مبارزه رهاییبخش تا میل و انقلاب دمکراتیک نوین سریلانکا، و برخورد به وظایف انقلاب از زاویه تضادهای درونی و الزامات مشخص جنبش رهاییبخش ملی تا میل که بطور متافیزیکی بعنوان یک پدیده در خود فرض میشود.

تضاد اساسی که از قوانین عینی حرکت امپریالیسم ناشی شده و آنها را تعیین می کند، تضاد طبیعی - تاریخی میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی میباشد که شکل خاص تضاد میان مالکیت خصوصی و تولید اجتماعی را بخود میگیرد. تحت امپریالیسم، کلیه تضادهای کلیه کشورها و ملل عمیقاً و نهایتاً بوسیله قوانین عینی حرکت تضاد اساسی امپریالیسم تعیین میشوند. کلیه تضادهای جامعه سریلانکا عمیقاً و نهایتاً توسط الزامات و اجبارات امپریالیسم جهانی، یعنی سرمایه مالی بین المللی که مراکز

فرماندهی سیاسی و نظامی آن در مرکز قدرت دولتی کشورهای پیشرفته امپریالیستی قرار دارد، تعیین میشوند. قصور در درک آگاهانه این اساسی ترین واقعیت اوتولوژیک - متدولوژیک پایه مادی انترناسیونالیسم پرولتری است و عمل آگاهانه بر مبنای آن، بناگزییر به ایده آلکسم متافیزیکی در روش، ناسیونالیسم در ایدئولوژی، اکونومیسم (هم «چپ» و هم راست) در سیاست و به منشویسم در خط مشی و پراتیک تشکیلاتی منجر میگردد.

تضاد عمده جامعه سریلانکا تضاد میان امپریالیسم جهانی و خلقهای تحت ستم سریلانکا است. تضاد میان ملت تحت ستم تا میل و دولت کمپرادور سریلانکا نسبت به این تضاد عمده، درجه دوم بوده و جزء تبعی آن محسوب میشود. بعلت تشدید کیفی تضاد عمده و تکامل بحران درونی سرمایه داری وابسته و نومستمراتی، مسئله ملی تا میل بطور موقت شدت خاصی یافته است. اما این بدان معنا نیست که مسئله ملی تا میل تضاد عمده جامعه سریلانکا را تشکیل میدهد. بلکه بدین معناست که تضاد عمده میان خلق تحت ستم سریلانکا و امپریالیسم جهانی بسرعت در حال حاد شدن بوده و بسوی یک بحران عمیقاً انقلابی تکامل می یابد، و مسئله ملی تا میل نقش بینهایت مستقیم و مهمی در این پروسه تاریخی ایفا می نماید. نتیجتاً، عالیتترین راه حل انقلابی برای مسئله ملی تا میل و برای مسئله ملی سریلانکا بطور اعم عبارتست از درآوردن انقلاب دمکراتیک نوین سریلانکا تحت دیکتاتوری مشترک کلیه طبقات انقلابی زیر پرچم پرولتاریا. این امر تنها با آماج حمله قرار دادن امپریالیسم جهانی و طبقه حاکمه بومی ارتجاعی بطور کل که از JVP; UNP و سایر نیروهای به یکسان شونیست و ضدانقلابی تشکیل میشود، امکانپذیر است. اولویت دادن به جناحیندیهایی (تضادهای) درون هیئت حاکمه نسبت به مسئله بسیج توده ها و رهاسازی قوه ابتکار سازنده آنها علیه کلیه دشمنان اساسی انقلاب بناگزییر به منجلاّب سازش طبقاتی منتهی میگردد.

JVP و SLFP با اتکاء به پرچم پوسیده شونیسم سینهالا - بودایی با موافقتنامه هند و سریلانکا مخالفت می ورزند، و هدفشان این است که با مطرح کردن مسئله واقعا موجود توسعه طلبی هند از هراس و احساسات ضددهی توده ها

بغلطد و یا برای حفظ خود به هند و به سرمایه مالی بین المللی چشم بدوزد. بهمین جهت است که TULF مداوما از خط مشی آشکارا اپورتونیستی، انقیاد طلبانه و سازشکارانه ای تبعیت کرده که آنرا به خیانت به خلق نامیل کشانده است. علیرغم اینکه کلیه عناصر صادق و مترقی بورژوازی ملی می بایست به سوی برنامه انقلاب دمکراتیک جذب شوند، اما اینکار را نمیتوان بر مبنای وحدت با SLFP و یا TULF انجام داد، زیرا آنها امروزه بورژوازی بزرگ و متوسط بسیار کمپرادور شده ای را نمایندگی میکنند که کلا به سرمایه بین المللی وابسته بوده و نقشی کاملاً ضدانقلابی در مبارزه ضد امپریالیستی ایفا نموده اند.

پایه ای توده ای JVP را جوانان خرده بورژوازی تحت ستمی تشکیل میدهند که تحت فشار بیکاری و تورم روزافزون قرار دارند. اما JVP در یک خط مشی و رهبری آگاه، اساساً رویزیونیست و ضد انقلابی برخوردار است که هدفشان حمله به جنبش انقلابی پرولتری بوده و بدنبال اتحاد استراتژیک با SLFP و سایر نیروهای ارتجاعی و شونیست منجمله حزب حاکم UNP روانند و این در حالیست که در پوشش مارکسیسم - لنینیسم، یک چشم هم به کسب قدرت تحت پرچم شونیسم سینهالا - بودایی دارند، باید با جوانان مبارزی که توسط JVP به انحراف کشیده شده اند مبارزه شده و به صفوف انقلاب جذب شوند، و خط و رهبری آن بمثابة ضدانقلابی از نظرماهیت، جوهر و انگیزه، افشاء گشته و مورد حمله واقع شوند.

مسئله ارائه تحلیل صحیح از نقش و کارآکتر طبقاتی LTTE به مسئله مرکزی درون جنبش انقلابی تبدیل شده است. بسیاری نیروهای صادق چنین مطرح میکنند، از آنجا که JVP و LTTE هر دو سیاستهای شدیداً تنگ نظرانه ناسیونالیستی، ضد دمکراتیک و تروریستی علیه افراد عادی و نیروهای مترقی اعمال میکنند و هر دو تشکل به ملل تحت ستم تعلق دارند، چگونه میتوان JVP را دشمن طبقاتی شمرد و LTTE را متحد پایه ای انقلاب دمکراتیک.

وجه تمایز کیفی بسیار مهم و پایه ای در این مسئله این است که علیرغم اینکه ملل سینهالا و تامیل هر دو ملل تحت ستمند، ملت تامیل هم تحت ستم و سلطه دولت سریلانکا قرار دارد و هم از امپریالیسم بطور عموم ستم می بیند.

کارکنان دفتری، محصلین، کارگران تخصصی تحتانی و میانی و کلیه زنان تحت ستم و راهبان و کشیش های مترقی، علاوه بر اقشار تحتانی نیروهای مسلح ائتلاف پایه ای انقلابی - دمکراتیک را بوجود میاورند. باید تاکید نمود که طبقه کارگر بخش مجتمع های کشاورزی با توجه به سطح عالی تراکم و شرایط زندگیشان، نیروی استراتژیک انقلاب را تشکیل میدهند.

و اما در مورد بورژوازی ملی باید گفت که این طبقه از نظرتاریخی ثابت کرده که نیرویی بینهایت ضعیف و متزلزل بوده که تحت تاثیر سیاستهای شونیستی، رفرمیستی و ضدانقلابی SLFP قرار دارد. امروزه با توجه به تکامل شتابنده نئوکلیانیسم وابسته و فقدان پایه اقتصادی ملی برای انباشت نسبتاً مستقل سرمایه و بازتولید گسترده و نتیجتاً وجود سطح عالی ادغام و نفوذ سیستم سرمایه بین المللی در اقتصاد سریلانکا (که یکی از نشانه هایش بدهی سرسام آور خارجی سریلانکاست که سربه میلیاردها روپیه می زند)، بورژوازی ملی یا متوسط - عمدتاً بمثابة تجار و تولیدکنندگان خرد و متوسط که کاملاً به جریان مداوم سرمایه مالی بین المللی به شکل امتیاز، وام و سرمایه گذاری مستقیم وابسته می باشد - شدیداً در اقتصاد کمپرادوری ادغام یافته است. بهمین دلیل است که SLFP - حزب سنتی بورژوازی ملی - همان استراتژی و برنامه اقتصادی کمپرادوری UNP را ارائه میدهد. نتیجتاً، مبارزه میان این دو بخش از بورژوازی وابسته خصلت یک تلاش شدیداً سیاسی از سوی هردو حزب برسر ترغیب شونیسم سینهالا - بودایی و پوپولیسم بطور کل (منجمله برسر شعار سوسیالیسم، که یکی مدعی نمایندگی «سوسیالیسم دمکراتیک» بوده و دیگری مدعی نمایندگی «دمکراسی سوسیالیستی» است)، بعنوان وسیله ای عمده جهت فریب توده ها را بخود میگیرد. بعلت کارآکتر تکامل ناموزون سرمایه داری نو مستعمراتی وابسته و عقب ماندگی اقتصادی منتج از آن، بورژوازی ملی تامیل که توسط «جبهه متحد رهاییبخش تامیل» نمایندگی میشود نمیتواند یک استراتژی و برنامه اقتصادی مناسب جهت ایجاد یک پایه مستقل برای انباشت سرمایه و بازتولید گسترده ارائه دهد، یا می بایست به سازش اساسی با بورژوازی کمپرادور و مسلط سینهالا در

استفاده کرده و آنرا بعنوان شیوه ای برای نیل به منافع طبقاتی ضدانقلابی و قدرت طلبانه خود بهره جویند. این درست، اما این واقعیت نباید مستمسکی شود برای طرح این بحث که توسعه طلبی هند را نباید آماج قرار داد چون که برای این نیروها (که «دشمن اصلی» یا خطر «اصلی» اند) خوراك تهیه می کند، این بحث اشتباه و هم خطرناک است. با توجه به اینکه JVP سیاست ترور ضدانقلابی دشمنان سیاسی خود را با هدف کسب قدرت سیاسی به پیش می برد و این سیاستهای ارتجاعی را هم تحت نام مارکسیسم - لنینیسم و سوسیالیسم انجام میدهد، ما میدانیم که وی خطر ویژه ای برای جنبش انقلابی محسوب میشود، اما ما آنرا خطر اصلی و یا دشمن اصلی نمیدانیم. شیوه های نفوذاشیستی سیاسی یا تشکیلاتی منجمله ترور ضدانقلابی، مختص JVP نیست. پایه مادی و ایدئولوژیک ظهور نفوذاشیسم، بحران فرساینده سرمایه داری وابسته و نو مستعمراتی سریلانکا و بحران تعمیق یابنده سیاسی هیئت حاکمه ارتجاعی که آنرا متراکم میسازد، میباشد.

اگرچه در حوصله این مقاله نیست که یک تحلیل زنده و سیستماتیک از نیروهای طبقاتی عمده انقلاب دمکراتیک ارائه دهد، اما طرح یک چشم انداز پایه ای در رابطه با صف بندی مشخص نیروهای طبقاتی در اوضاع کنونی جهت جلوگیری از درغلطیدن به گرایشات اپورتونیستی «چپ» و راست برسر مسئله خصلت و محتوای پایه ای انقلاب دمکراتیک و برسر مسئله تعیین دوستان و دشمنان انقلاب حاضر بیشترین اهمیت می باشد.

وظیفه مرکزی و اساسی انقلاب دمکراتیک نوین عبارتست از سازماندهی جنگ خلق برای در هم کوبیدن دولت کمپرادوری و استقرار دیکتاتوری دمکراتیک خلق تحت رهبری پرولتاریا در ائتلاف با کلیه نیروهای انقلابی، دمکراتیک و ضد امپریالیستی. مبارزه رهاییبخش ملی تامیل یک نقش عمده استراتژیک در ائتلاف ضد دشمن مشترک دارد.

پرولتاریا نیروی رهبری انقلاب است، در حالیکه دهقانان - بویژه دهقانان فقیر و بی زمین و نیمه پرولترهای روستا - نیروهای اصلی انقلاب را تشکیل میدهند. خرده بورژوازی روستا منجمله آموزگاران، پیشه وران، تجار خرده پا و خرده بورژوازی تحتانی شهری مشتمل بر

JVP به ملت سینها لا که نسبت به ملت تحت ستم تامیل يك ملت مسلط ستمگر است، تعلق دارد، و مخالفت سازش ناپذیر و اساسی خود را با حق تعیین سرنوشت ملت تامیل اعلام داشته است. فی الواقع، رهبری JVP مدتهاست که «حکم اعدام» کلیه رهبران مبارزه رهاایش بخش تامیل و کلیه کسانی که نسبت به آن نوعی سمپاتی یا حمایت فعال نشان میدهند را صادر کرده است. قتل جنایتکارانه رفیق دایا پاتیرانا شلیک آغازین این سیاست و کارزار باطل بود، باید روشن باشد که JVP کمر به غرق کردن مبارزه رهاایش بخش ملی تامیل و کلیه حامیان و جنگجویان آن در دریای خون بسته است.

LTTE يك سازمان رهاایش بخش متعلق به خلق تامیل است، هیچ شکی نیست که این سازمان از خط مشی سیاسی شدیداً تنگ نظرانۀ ناسیونالیستی، ضد خلقی و ضد دمکراتیک (منجمله قتل جنایتکارانه غیرنظامیان بیگناه) پیروی می کند. اما این ناسیونالیسم تنگ نظر شکلی از شونیسم ملت تحت ستم بوده و مبارزه اش از محتوای اساسی دمکراتیک علیه ستم ملی می بایست بی قید و شرط حمایت شود، برخوردار است.

در حالیکه باید از محتوای اساسی دمکراتیک مبارزه LTTE و قاطعیتش در مقابله با تجاوزگران هندی دفاع نمود، بهمان اندازه نیز مهم است که انحرافات خطرناک و زیانبار LTTE و کل رهبری مبارزه رهاایش بخش تامیل بطور عموم را به نقد کشید. اما این امر تنها بر مبنای تلاشهایی آگاهانه در جهت تبدیل بحران جنبش مارکسیست - لنینیستی به پیشرفتی کیفی متبلور در وظیفه حدادی «سه اسلحه جادویی» انقلاب، بر پایه يك خط مشی و برنامه صحیح انقلابی بر زمینه پیشبرد وظیفه مرکزی - مبارزه مسلحانه توده ای برای کسب قدرت دولتی - امکانپذیر است.

سیستم امپریالیسم جهانی مشتمل بر دودلوک رقیب امپریالیستی بسرکردگی آمریکا و شوروی و طبقه حاکمه بومی مشتمل بر احزاب UNP، SLFP؛ JVP و سایر نیروها و سازمانهای ضدانقلابی، شونیست و رویزیونیست از این قبیل و نیروهای مسلح هند، آماج اساسی انقلاب سریلانکا هستند.

UNP و SLFP دو حزب عمده بورژوازی، پارلمانتاریست و ارتجاعی سریلانکا هستند. هزاران تن از نیروهای

انقلابی و آزادیخواه، تحت حاکمیت این احزاب بیرحمانه قتل عام شده و دهها هزارتن دیگر در زندانها بسر برده و شکنجه شده اند. این دو حزب بورژوازی عمده با شرکت در بالماسکه انتخابات عمومی دوره ای، بنوبت از طریق فریب، استثمار و سرکوب توده ها به امپریالیسم جهانی خدمت میکنند. هر دو حزب و نیروهای طبقاتی ارتجاعی بورژوازی که ایندو نمایندگی می کنند دشمنان اساسی انقلابند.

نقش تاریخی JVP نیز بهمین نسبت ارتجاعی و ضد انقلابی است. رویزیونیسم مسلح «چپ» روی دیگر سکه رویزیونیسم عریان راست احزاب سنتی به اصطلاح «چپ» میباشد. JVP هیچ پرنسیپ سیاسی ندارد و از این لحاظ درست مثل همان احزاب «چپ» که از آنها منشاء یافته حامل رویزیونیسم راست است. هیچ معیاری ندارد بجز عطش سیراب ناپذیر برای قدرت که ویژگی اپورتونیسم خرده بورژوازی در همراهی با لومپن پرولتاریا است - از یکسو توسط بورژوازی بزرگ خرد شده و از سوی دیگر از انقلاب پرولتری هراسان است و کسب قدرت دولتی بهر طریق ممکن را تنها شانس خود برای استثمار و اعمال ستم و حاکمیت بر توده ها میداند. در يك زمان به رویزیونیسم مسلح «چپ» روی می آورد که منجر به کشته شدن هزاران جوان طی يك کودتای بی سرانجام می گردد و در زمان دیگر چنان به رویزیونیسم رفرمیستی راست و درگیر شدن در سیاستهای پارلمانتاریستی بورژوازی در می غلطد که در انتخابات ریاست جمهوری کاندید میدهد، JVP با حمله علنی به مبارزات کارگران و دانشجویان مبارز با وفاداری تمام به حکومت UNP که مورد عفوش قرار داده و رهبرانش را از زندان آزاد کرده، خدمت میکند، اما بار دیگر به رویزیونیسم مسلح «چپ» به شکل تروریسم مسلحانه و استراتژی توطئه گری با هدف کسب قدرت سیاسی بهر قیمتی که شده روی آورده است.

زمانی از مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون بعنوان شیوه ای برای گمراه کردن جنبش انقلابی، دفاع میکرد. بعد به گوارائیسیم و اکنون به گرباچف دخیل بسته تا بتواند سیاستهای خونبار و رویزیونیستی و ضدانقلابی خود را به پیش برد. زمانی از حق تعیین سرنوشت ملت تامیل دفاع میکرد و اکنون سیاست ترور

کلیه «خائنین به سرزمین مادری سینها لا» که به مبارزه رهاایش بخش ملی تامیل سمپاتی نشان میدهند، اعمال میکند. شاید لازم نباشد بیش از این در مورد مارمولکهای نادر سیاسی که رازبقای استراتژیکشان دقیقاً در تغییر رنگ با تغییر شرایط است، سخن گفت. JVP سرطان زیانبار و خطرناک طبقه ارتجاعی حاکمه بوده و رهبری آن بوضوح تمام باید بعنوان دشمنان اساسی خلق مورد حمله قرار گیرد.

«ببرهای رهاایش بخش تامیل ایلام» LTTE، يك تشکل عمده سیاسی متعلق به خلق تحت ستم تامیل بوده که چندین سال است يك جنگ رهاایش بخش ملی بی وقفه و سختی را علیه دولت کمپرادور سریلانکا به پیش می برد. و امروز جنگ مقاومت ملی علیه ارتش هند را پیش می برد، و در این راه با موانع سخت و دشواری روبرو بوده و روحیه مبارزه جویانه، شجاعانه و پتانسیل قابل توجه و کم نظیری از خود نشان میدهد. اما همانند تمام تشکلات جنبش رهاایش بخش تامیل، از خط مشی ناسیونالیسم تنگ نظرانۀ و رویزیونیسم اساساً هوادار هند (هوادر تامیل نادو) پیروی میکند. اگرچه تضادهای شدیدی میان تشکلات مختلف جنبش رهاایش بخش تامیل موجود است، اما همه آنها پیرو خط مشی بورژوا - ناسیونالیستی هوادار هند هستند، که این در تقابل با خط قاطعیت انقلابی و انترناسیونالیسم پرولتری براساس مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در جهت تعمیق و پیشبرد انقلاب جهانی پرولتری قرار میگیرد. با توجه به اینکه از پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی که امروزه توسط «جنبش انقلابی انترناسیونالیستی» نمایندگی میشود جدایند، همگی از خطوط بنیهایت زیانبار سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی پیروی میکنند که خطرناک ترین و جدی ترین آنها تسلیم طلبی علنی در برابر ارتش هند و دولت هند میباشد که توسط به اصطلاح «سه ستاره ها» نمایش داده میشود. این تسلیم طلبی از سرسپردگی به سوسیال امپریالیسم شوروی و رویزیونیسم مدرن ناشی میشود.

توهمات خطرناک در مورد دولت هند

آنانکه بدافع از توافقنامه هند و

دارد. اما کمونیستهای انقلابی وظیفه دارند حقایق را به توده ها توضیح دهند، آگاهی انقلابی توده ها را بر مبنای حقیقت عینی و علمی سازمان داده و رها سازند و انقلاب را تا نیل به قدرت سیاسی رهبری کنند. این نقش و سهم ماست در بزرگترین نمایش تاریخ یعنی انقلاب جهانی پرولتری.

غلط فهمی مرگبار در مورد سوسیال امپریالیسم شوروی

ماهیت و خصلت طبقاتی بلوک امپریالیستی آمریکا سالهست که بطور کامل در انتظار مردم جهان افشاء شده است. اما ماهیت و خصلت طبقاتی به یکسان تشنه به خون، ضد انقلابی و انگلی سوسیال امپریالیسم شوروی و ائتلافات ارتجاعی در آن سطح و وضوح افشاء نشده است. دلیلش این است که شوروی منافع دولت سرمایه داری انحصاری و سوسیال امپریالیستی خود را زیر ماسک ابرقدرت «پیشاهنگ سوسیالیست» در راس «اردوگاه جهانی سوسیالیسم» پیش میبرد. و این در حالیست که مارکسیسم لنینیسم را از ماهیت انقلابی و میراث تاریخی انقلاب اکبر تحت رهبری لنین و استالین تهی کرده است. شوروی در حقیقت تحت نام «اردوگاه جهانی سوسیالیسم» بسرعت در حال ایجاد امپراطوری جهانی سرمایه مالی خویش است. بدلیل این حقایق انکار ناپذیر تاریخی است که پرولتاریای بین المللی و جنبش بین المللی کمونیستی، شوروی را يك ابرقدرت سوسیال امپریالیستی - یعنی سوسیالیسم در گفتار و امپریالیسم در کردار - تعریف کرده اند.

..... مسئله مرزبندی قاطع و پایدار مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه ماثور تسه دون با رویزیونیسم بین المللی اساسی ترین اصل انقلاب بوده، و در رویارویی با اوضاع عینی جهان و وظایف پرولتاریا در انقلاب جهانی، هرگونه تلاش در مخدوش کردن این مرزبندی و یا قصور در اتخاذ يك موضع روشن بر سر ماهیت شوروی بی آبروترین نوع اپورتونیسم بشمار می رود.

بدنیال انفجار بمب در پتا در تاریخ ۲۳ آوریل، شوروی به تقبیح «تروریسم» در شمال و به حمایت از حکومت «دمکراتیک» UNP برخاست. سپس هنگام کارزار نظامی «طرح رهایی» حکومت UNP علیه نیروهای جنبش رهایی بخش تامیل، گریاچف بطور رسمی دفاع

رشد که محدودیتهای ژئوپلیتیکی به تنهایی دولت هند را بدون اتحاد استراتژیک قطعی با بلوک شوروی خواهد کشاند.

این نیز يك واقعیت است که بورژوازی هند بعلت ساختار تاریخی وابستگی نومستعمراتی، علاوه بر استفاده حداکثر از رقابت میان امپریالیستها، يك ینگه در را هم بروی بلوک آمریکا باز گذاشته است. بلوکهای آمریکا و شوروی، هر کدام بنوبه خود تلاشهای چندگانه ای را جهت جذب یکسره هند بدون اردوگاه خود، بمنابۀ تدارکات بسیار مهم برای انجام جنگ جهانی سوم و پیروزی در این جنگ، به پیش می برند. و در عین حال در پی عرصه های نفوذ بیشتری برای استفاده از منابع وسیع، نیروی کار و بازار هند نیز میباشند.

بورژوازی بزرگ هند و دولت کمپرادور هند به بهترین نحوی منافع اقتصادی، سیاسی و استراتژیک خود را از طریق باصطلاح توافقنامه هند و سریلانکا به پیش برده اند. بر مبنای این توافقنامه، موارد الحاقی و توافقات رد و بدل شده، هند از حق دخالت در تعیین و چگونگی اجرای سیاست خارجی و دفاعی سریلانکا برخوردار شده است. حقوق انحصاری در ایجاد انبارهای نفتی در منطقه استراتژیک خلیج ترینکومالی با همکاری حکومت سریلانکا پیدا کرده است. دولت هند از همان آغاز بخاطر نیل به اهداف زیر از تشکلات جنبش رهاییبخش تامیل حمایت کرده و به آنها کمک نموده: ساکت نمودن گرایشهای جدایی طلبانه در تامیل نادو و باز کردن جای پا در آنجا، یافتن کنترل سیاسی و نظامی تعیین کننده بر تشکلات جنبش رهاییبخش تامیل برای استفاده از آنها بمنابۀ سرباز پیاده در بازی شطرنج مرگبار با امپریالیسم، و از این طریق بدست آوردن کنترل استراتژیک بر سریلانکا بمنابۀ بخشی از جبهه طلبیها و الزامات هژمونیکش در منطقه جنوب آسیا بطور عموم.

نفی این واقعیت و مشاطه گری هژمونیسم هند و سوسیال امپریالیسم شوروی و ابفای نقش ایدئولوگ برای آنها، به موضع مخالفت سازش ناپذیر با مبارزه انقلابی نه تنها در سریلانکا بلکه در هند و منطقه جنوب آسیا نیز کشیده میشود. اساسی ترین اینکه به موضع مخالفت سازش ناپذیر با انقلاب جهانی پرولتری منتهی میشود. بیشک آزادی انتخاب میان راه انقلاب و راه انقیاد و خیانت وجود

سریلانکا برخاسته اند بلااستثناء تلاش دارند بر جوهر و ماهیت طبقاتی واقعی و عینی دولت ارتجاعی، ضد انقلابی، بورژوازی بزرگ و کمپرادور هند پرده سائر افکنده و آنرا لاپوشانی کنند. برخی هند را يك «همسایه بزرگ و مهربان» متعلق به اردوگاه سوسیالیسم تحت رهبری شوروی و يك دولت «غیر متعهد» و بیطرف که هیچگونه ائتلاف استراتژیک با هیچ دولت یا بلوک امپریالیستی ندارد، وانمود میکنند. این موضعگیری ناشی از منافع استراتژیک و جهانی سوسیال امپریالیسم بوده و آنرا تقویت مینماید در عین حال جنایات خونبار دولت هند را سرپوش مینهد. رویزیونیسم مدرن، فصل مشترک ایدئولوژیک این موضع است. بورژوازی کمپرادور هند که با رقابت مرگبار سرمایه داری بین المللی روبرو است، خود را مجبور به انباشت سرمایه، سرمایه گذاری مجدد آن و تضمین نرخ سود صعودی در يك سطح کیفیتا روبه تزاید و مارپیچی، تحت هژمونی سرمایه مالی بین المللی، می بیند. سرمایه هندی، با توجه به ماهیتش بمنابۀ سرمایه، باید انباشت کند و گسترده شود و گونه توسط رقبای منطقه ای و بین المللیش نابود و بلعیده خواهد شد. در عین حال تحت انقیاد هژمونی روزافزون امپریالیسم جهانی قرار دارد. بعلت سطح عالی تراکم و تمرکز سرمایه هندی، این سرمایه طبق منطق انباشت و بازتولید گسترده مجبور است سریعاً در پی کسب هژمونی اقتصادی در منطقه جنوب آسیا باشد. و طبق منطق امپریالیسم جهانی مجبور است بدنیاال هژمونی سیاسی و نظامی باشد.

هند که توسط دشمنان قدیمی و خطرناکی مثل چین و پاکستان احاطه شده و در عرصه سایوتاژ، نیرنگ و رقابت بین امپریالیستی قرار دارد، با پیرامون سیاسی شدیداً تهدید کننده ای روبروست و دورنمای جنگ و از هم پاشیدگی داخلی، دورنمایی که در آن تمام تضادهای ملی و طبقاتی جامعه هند به نقطه انفجار می رسند، مرتباً برایش پرنرنگ تر میشود. برای جنگیدن با توطئه ها و بیرون کشیدن خود از این گرداب توفنده، بورژوازی هند بیش از پیش مجبور است بدنیاال اتحاد استراتژیک قاطعانه با یکی از بلوکهای امپریالیستی باشد. هند اکنون از نظر استراتژیک بیشتر در پیوند با سوسیال امپریالیسم شوروی قرار دارد و بنظر می

خود را از فرو ریختن هوایی واجباری آذوقه توسط هند در شمال مطرح نمود. این عمل تهدید بزرگی دال بر تجاوز نظامی را در خود نهفته است. شوروی مداوماً منافع هژمونیک، توسعه طلبانه و استراتژیک دولت هند را ترغیب و تقویت کرده است. اگر چه ممکن است در مورد بکارگیری تاکتیکهای خاص در این رابطه اختلاف سلیقه وجود داشته باشد، مثل درگیر شدن هند در یک جنگ درازمدت و پرهزینه در بخش جنوبیش (علیه LTTE). شوروی نفوذ مستقیم خود را در کشورهای درگیر با هدف کسب کنترل در هنگام فرا رسیدن شرایط بین المللی، منطقه ای و محلی، افزایش میدهد.

سیاستهای امپریالیستی در سریلانکا تنها در پرتو اهمیت سیاسی و استراتژیک کلی جزیره برای هر دو بلوک امپریالیستی در پیشبرد منافع استراتژیک جهانی و منطقه ای ذیربط خود در راستای تدارکاتشان برای جنگ امپریالیستی سوم و پیروز بدر آمدن از آن به جنگی وارد خواهند شد که در آن بذریک سیستم کلا نوین و برتر اجتماعی در تضاد سازش ناپذیر و انفجاری با مناسبات تولیدی موجود که بر مبنای مالکیت خصوصی و تملک خصوصی به کار اجتماعی استوار است، قرار خواهد گرفت. کنترل سیاسی جزیره و کنترل باریکه لنگرگاهی ترنیکو مالی از اهمیت تعیین کننده و استراتژیک یکسانی برای هر دو بلوک برخوردار بوده، و در پرتو رقابت و تخصیص امپریالیستی است که میتوان سیاست پنهان پشت توافقنامه هندو سریلانکا را دریافت. (ترنیکو مالی یکی از بزرگترین و بهترین لنگرگاههای طبیعی جهان بشمار میرود که برای دسترسی بر آبراههای اقیانوس هند از اهمیت فراوان برخوردار است. اقیانوس هند نیز بنوبه خود شریان حیاتی تجاری و بازرگانی و راه تامین بازارهای جهان و دستیابی بآنها است که کل آینده اقتصادی و نظامی کشورهای قاره آسیا و ورای آن بدان بسته است).

در حالیکه شوروی از نفوذ استراتژیک کلی درون دولت هند برخوردار بود و منافعش به تقویت حکومت مرکزی هند و رژیم حزب کنگره وابسته است، بلوک آمریکا نیز چنگال خود را در ساخت اقتصادی، سیاسی و نظامی دولت و جامعه هند فرو برده است. منجمله درون نیروهای قدرتمند سیاسی که بی ثبات کردن رژیم حزب کنگره و تضعیف حکومت مرکزی را

امر مشترك خود میبینند.

شوروی همواره تمایلات و جاه طلبیهای برتری جویانه هند در جنوب آسیا را ترغیب و تقویت نموده است. هند متحد طبیعی و یک سلاح قدرتمند در بی خطرساختن رژیمهای هوادار آمریکا در چین و پاکستان و در یک سلطه استراتژیک بطور کل در منطقه، میباشد. شورویها در تمام این مدت نقش هند در تامین و کنترل مبارزه رهاشیکش ملی تامیل در راستای توسعه نفوذ استراتژیک خود بر سریلانکا بطور کلی و بر سرزمین مورد تخصیص تامیل (منجمله ترنیکو مالی، در تقابل با سیاست ایلام) را ترغیب میکردند. در نتیجه توافقنامه هند و سریلانکا، هند از نفوذ سیاسی تعیین کننده ای در مسایل سیاسی شمال و جنوب، از طریق نقش هژمونیک و مداخله جویانه اش درون جنبش ملی تامیل، که توسط شرایط و مواد توافقنامه مشروعیت یافته، برخوردار گشته است. در زمانی که اجبار پیش بیاید، هند میتواند به بهانه پایبندی به تعهداتش در توافقنامه و بمشابه ناجی ملت تامیل منطقه شمال و شرق را از سایر نقاط جدا کند، (به همان شیوه ای که در بنگلادش، بوتان و سیکیم مداخله کرد) و از آن، جهت اعمال کنترل بر لنگرگاه و بدین ترتیب ممانعت از دستیابی امپریالیسم آمریکا به یک حلقه استراتژیک در زنجیره جنگ امپریالیستی سود جوید.

بیشک توافقنامه هند و سریلانکا عقب نشینی قسمی و موقت برای بلوک امپریالیستی آمریکا است. اما با این وجود با بیشترین اشتیاق از آن دفاع میکند چرا که هدف توافقنامه خاموش کردن شعله های یک جنگ انقلابی است. از سوی دیگر میشود این عقبگرد موقتی به یک پیشروی کیفی تبدیل گردد. یعنی به این ترتیب که هند بقیمت فشار گذاشتن بر خلق تامیل و از جناح جنوبی گسترش بیش از حد پیدا کرده و در نتیجه نیروهای قدرتمند جدایی طلب و ناسیونالیست تامیل نادو (در هند - م) که آمریکا روی استفاده از آنها حساب باز کرده، به تب و تاب می افتد. و این در حالیست که تاکنون دعوت علنی حکومت UNP برای ارسال کمک نظامی مستقیم و در نتیجه تحکیم موقعیتش درون دولت سریلانکا را قبول کرده است. بطور مجمل آنکه، هر دو بلوک امپریالیستی از طریق توافقنامه هند و سریلانکا با چنگالهای باز و خونینش برای دست یافتن به حداکثر نفوذ استراتژیک قابل حصول در عرصه

پیچیده سیاسی وارد شده اند. هر دو بلوک فعالانه بدنبال انباشت، بسیج، سازماندهی و نفوذ نیروها در سراسر طول و عرض سریلانکا و در سراسر منطقه بطور کلی بجای نبرد تعیین کننده ای که بسرعت در حال شکلگیری است، میباشند.

در نتیجه بحران کیفی، مارپیچی و جهانی سیستم امپریالیسم جهانی، پایه های مادی برای اینکه اوضاع انقلابی در کشورهای در سراسر جهان، منجمله در برج و باروهای پیشرفته امپریالیستی - مقرهای فرماندهی سیاسی سرمایه مالی بین المللی - متمرکز شده و به انفجار بیانجامد، در حال شکل گیری است، انقلاب دمکراتیک هند، سریلانکا و بطور کلی در منطقه جنوب آسیا در پرتو گرهگاه تاریخی و بیسابقه جنگ جهانی و انقلاب جهانی که در حال نضج گرفتن است با خیزها و گامهای بلند پیش خواهد رفت. همانگونه که رفیق مائو این شرایط چنین جمع بندی نمود: «(یا انقلاب مانع جنگ جهانی خواهد شد و یا جنگ باعث انقلاب خواهد شد، اما انقلاب روند عمده در جهان است.)»

توافقنامه هند و سریلانکا این حقیقت را که سریلانکا یک حلقه استراتژیک در زنجیر جنگ امپریالیستی است، بیش از پیش اثبات نموده است. عالیترین وظیفه انترناسیونالیستی نیروهای مارکسیست - لنینیست و پیشاهنگ انقلابی سریلانکا بدون اکتساب زبان، مذهب و کاست اینست که برای حدادی «(سه اسلحه جادویی)» انقلاب (یعنی یک حزب کمونیست انقلابی تحت هدایت علم مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو سه دون، یک جبهه واحد ضد امپریالیستی، و یک ارتش خلق تحت رهبری حزب) بمشابه تنها راه تعمیق مبارزه انقلابی در راه کسب قدرت بطریق انقلابی و مسلحانه و ایجاد یک پایگاه سرخ برای انقلاب جهانی به قصد شعله ور ساختن آتش جنگ انقلابی در سراسر جنوب آسیا و جهان جهت جلوگیری از جنگ جهانی امپریالیستی و انجام عالیترین جهش کیفی بسوی رویای پر قدرت کمونیسم، متحد شوند.

توافقنامه ارتجاعی ونومستعمراتی هند و سریلانکا را بدور افکنیم!
با تجاوز هند مقابله کنیم!
به پیش در راه انقلاب سازش ناپذیر تحت درفش ظفر نمون مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائو سه دون! *

او میگوید که آخر کار شورش نزدیک است، در حقیقت، نیروهای سرکوبگر و پرتفرعن صهیونیست قاصر از درهم شکستن جوانان سنک پراپ بوده اند.

در حالیکه آدمکشان صهیونیست در تلاش به شکست کشاندن «الانتفاضه» اند، آمریکا طرح صلح دیگری برای خاورمیانه از آستین بدر آورد، گنه مطلب طرح آمریکا، گرفتن ژست تمایل به حل مسئله بود، همانگونه که سرمقاله نیویورک تایمز مینویسد: «بسیاری اسرائیلی ها اعتقاد دارند که يك پاسخ سریع و سخت تنها راه حل است، استدلال آنها این است که ابتدا کنترل بی نظمی، و بعد، شاید مذاکره، اما با بالا گرفتن و تداوم بی نظمیها، چنین بنظر میرسد که اسرائیلی ها نمیتوانند آنرا کنترل کنند مگر اینکه مذاکره کنند» (۵۸) (۵۸) بيشك، «کنترل» بی نظمی، نکته مورد نظر امپریالیستها است.

علیرغم اینکه توده های فلسطینی تحت شرایط نابرابر به مبارزه شجاعانه ادامه میدهند و در برابر نغمه های فریبکارانه امپریالیستها مقاومت می کنند، اما واقعیت این است که، همانطور که اعلامیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی متذکر شده، شورش خودبخودی تا ابدلهر

نمیتواند جریان یابد، فقدان يك تشکیلات پيشاهنگ شدیداً حس میشود، یعنی نیرویی که قادر باشد استراتژی در افق دید توده ها ترسیم نماید که فی الواقع میتواند بر مبنای برنامه رها سازی مردم فلسطین و ایجاد يك رژیم انقلابی برخاکستر اسرائیل، ضربات سختی بر نیروهای نظامی صهیونیستی وارد آورد، همانگونه که لنین تصریح نمود، «سرمایه داری آنقدر موزون برپا نشده که شورشها بلافاصله بتوانند بدون شکستها و عقب گردها به پیروزی دست یابند، از سوی دیگر، خود این واقعیت که شورشها در زمانهای متفاوت، در مناطق مختلف بوقوع می پیوندند و از نظرنوع گوناگونند، تضمین کننده گستره و ژرفای جنبش عمومی است، اما طی جنبشهای زودرس، مجزا، پراکنده و نتیجتاً ناموفق است که توده ها تجربه بدست آورده، آگاهی کسب نموده، نیرو گرد آورده، و رهبران خود یعنی پرولتاریای سوسیالیست (کمونیست انقلابی - ج. ب. ف) را میشناسند، و بدین ترتیب برای هجوم عمومی تدارك می بینند» (۵۹) (۵۹)

«الانتفاضه» تاکنون خدمات بزرگی به جنبش انقلابی فلسطین کرده است.

آینده

تکوین اوضاع جهانی، منجمد رقابت امپریالیستی میان دو بلوک، شرایطی را بوجود آورده که هیچکدام نمیتوانند قاطعانه مناسبات موجود در خاورمیانه را بازسازی کرده و مسئله فلسطین را بر مبنایی مساعد (بحال خود) حل کنند، از این گذشته، خود اوضاع نیز پایدار نیست، همانگونه که بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تاکید دارد: «جهان پس از جنگ جهانی دوم، از نقطه شکافهایش سرعت در حال از هم گسیختگی است، مناسبات اقتصادی و سیاسی بین المللی - «تقسیم جهان» - که در طول جنگ جهانی دوم و متعاقب آن برقرار شده است، دیگر بر نیازهای دول امپریالیستی جهت گسترش «صلح آمیز» امپراطوریهای سودهایشان منطبق نیست، اگرچه دوره پس از جنگ جهانی دوم، بخاطر برخورد های میان امپریالیستها و بویژه در نتیجه مبارزات انقلابی، شاهد تحولات مهمی بوده، اما امروزه این کل شبکه مناسبات اقتصادی، سیاسی و نظامی است که به زیر سؤال رفته است» (۵۷) (۵۷)

این در مورد خاورمیانه بطور خاص صدق می کند، تارو بود خاورمیانه بیش از هر زمان دیگر کشیده شده است، این منطقه از نظر بی ثباتی شهره گیتی است، امروزه، رقابت میان امپریالیستها و مترجمین، منطقه را بیش از هر زمان دیگری از هم گسیخته و باعث شده کشورهای منطقه با سرعت و شدت بیسابقه ای زرادخانه های خود را تقویت کنند، پایبای صف آرائی متمرکز یافتن نیروهای این دیوها در مقابل یکدیگر و تهدید به حل و فصل مسائلشان بكمك اسلحه، ناآرامی ها و شورشهای روبه تزايد نیز گشایش هایی یافته و توده های تحت ستم خواهند توانست که مسائل خودشان را - از طریق جنگ انقلابی - حل و فصل نمایند.

فلسطینی ها در کانون تحولات آتی در منطقه قرار دارند - آنها با صلابت نشان داده اند که زیر بار انقیاد نمی روند، اسرائیل ماشین قدرتمند نظامی خود را علیه آنها بکار گرفته است - اما نتوانسته شورش را درهم شکند، اسحق رابین، وزیر دفاع از حزب کار در دسامبر گذشته اعلام کرد که شورش را «طی چند روز» خواهد خواباند، چند روز بعد گفت که غائله طی چند هفته به اتمام خواهد رسید، چند هفته هم گذشت، و اینبار گفتارش پوچ تر شد.

شرایط کنونی راه حلی عملی برای امپریالیستها نیست، از همه مهمتر اینکه، از نظر توده ها راه حلی انقلابی نیست، تبلیغ راه حل دولت کوچک نه تنها دورنمای يك موفقیت کاذب را به توده های فلسطینی نشان می دهد بلکه همچنین تنها راه رهایی خلق فلسطین را که عبارتست از جنگ خلق برای برقراری يك دولت دموکراسی نوین برخاکستر دولت غاصب صهیونیستی، رد می کند، جمهوری دموکراتیک نوین کارگران و دهقانان تحت رهبری يك پيشاهنگ پرولتری، توده ها را در مبارزه برای امحاء کلیه اشکال ستم و استثمار (منجمد استثمار فئودالی و ستم بر زنان که پیش از تشکیل اسرائیل وجود داشتند اما دولت صهیونیستی تقویتشان کرده و اشکال جدیدی از ستم و استثمار بر آنها افزوده است) رهنمون خواهد شد، این چنین دولتی الهام بخش همه ستمدیدگان بوده و آنها را در همگامی و همراهی كملك خواهد کرد، جنگ انقلابی خلق، جنگی که برای بنیان نهادن قدرت دموکراتیک نوین فلسطین ضروریست حتی پیش از پیروزی اش مطمئناً توده های کشورهای همجوار را نیز برای لمس این آینده زیبا به رزمگاه جلب خواهد نمود، و نیروی محرکه قدرتمندی برای انقلاب جهانی خواهد شد.

بطور خلاصه آنکه، برای رفع ستمی که بر مردم فلسطین روا میشود هیچ راه حل مسالمت آمیزی موجود نیست، و هیچ شیوه مسالمت آمیزی هم برای ترسیم مجدد نقشه خاورمیانه یافت نمیشود، تحولات بزرگ تنها از طریق جنگ دست یافتنی هستند؛ یا جنگ ارتجاعی امپریالیستی که به صف بندی نوین در منطقه و دور جدیدی از ستم و استثمار منتهی میشود، یا جنگ انقلابی برای از بین بردن اسرائیل، رهایی فلسطین و درهم پیچیدن تمامی نظم امپریالیستی، چهل سال مبارزه علیه ستم

ملی، چهل سال کشتار و فلاکتی که امپریالیسم، صهیونیسم و سایر نیروهای مرتجع منطقه به سر مردم فلسطین آورده اند، پایه مادی مبارزه انقلابی فلسطین برای نیل به پیروزی و ارائه خدمات عظیم به جنبش انقلابی جهانی را تحکیم بخشیده است، اکنون زمان دستیابی به دیدگاه انقلابی و قاطعیت در برداشتن گامهای بلند به پیش است، نه طرحهای جویبانه و انقیادطلبانه همچون «دولت کوچک».

مضاف بر اینکه توده های فلسطینی را بطریقی که لبنی تشریح نمود آماده کرد، پاهای گلین دستگاه نظامی متفرعن صهیونیستی را نیز نشان داد. این شورش به همه جهانیان نشان داد که نیروهای ضدشورش صهیونیستی در برابر بی باکی جوانان فلسطینی در هراس می شوند. در تحلیل نهایی، صهیونیسم تنها يك اردوگاه نظامیست. یعنی يك پایگاه امپریالیستی است که عملکردش بناگزیبر میلیونها نفر دیگر را بمبارزه علیه خود میکشاند. چرا که امر آنها ناعادلانه است. و این بزرگترین نقطه ضعف صهیونیستها و امپریالیستهاست. و همین امر، پیروزی نهایی مردم فلسطین را تضمین میکند. همانگونه که مائوتسه دون گفت: «فتنه گری، شکست، باز هم فتنه گری، باز هم شکست ۰۰۰۰ و سرانجام نابودی - چنین است منطق امپریالیستها و کلیه مرتجعین جهان نسبت به امر خلق. آنها هرگز خلاف این منطق عمل نخواهند کرد. ۰۰۰۰ مبارزه، ناکامی، باز هم مبارزه، باز هم ناکامی، و بهمین قسم تا پیروزی - چنین است منطق خلق، و خلق نیز هرگز در جهت خلاف این منطق گام برنخواهد برداشت.» (۶۰)

پانویسها:

- (۱) ذره بین اعراب و اسرائیل، ویراستار، والتر لاکر (نیویورک)
- (۲) به نقل از نوآم کومسکی، مثلث پرتقدیر (انتشارات ساوت اند، بستون، ۱۹۸۳) صفحه ۹۰
- (۳) به نقل از ماکسیم گیلان، چگونه اسرائیل ماهیتش را از دست داد. (انتارات پنگوئن، لندن، ۱۹۷۴) صفحه ۱۳۶
- (۴) به نقل از لنی برنر، صهیونیسم در دوران دیکتاتورها (انتشارات لاونس هیل) صفحه ۱۴۹. در باره پیلزودسکی رجوع کنید به گیلان، صفحات ۹۷-۹۶
- (۵) در رابطه با حضور یهودیها در فلسطین، همینقدر کافیست گفته شود که در سال ۱۸۹۵ یهودیها کمتر از ۱۰٪ کل اهالی را تشکیل میدادند: یعنی حدود ۴۷ هزار نفر از ۵۰۰ هزار سکنه. (گیلان صفحه ۲۷) علیرغم افزایش این نسبت بعلت بقدرت رسیدن نازیها در آلمان، جمعیت یهودیها هنگام تشکیل اسرائیل کمتر از نیمی از اهالی بود. (گیلان صفحه ۲۳۰)
- (۶) به نقل از گیلان، صفحات ۳۰-۲۹
- (۷) به نقل از ماکسیم رودنسون، اسرائیل:

يك دولت غاصب مستعمراتی؟ (انتشارات موند، نیویورک، ۱۹۷۳) صفحات ۲۰-۱۹

(۸) گابیرل کولکو، به نقل از ریموند لوتا، آمریکا در سراسیپ (انتشارات بانر، شیکاگو، ۱۹۸۴) صفحه ۲۱۷

(۹) جورج لنکزوسکی، خاورمیانه در مسائل جهانی (انتشارات دانشگاه کورنل، لندن، ۱۹۸۰) صفحات ۴۰۰-۳۹۹

گابیرل کولکو، محدودیتهای قدرت (انتشارات هارپر، نیویورک، ۱۹۷۲) صفحه ۴۲۱

(۱۰) لنکزوسکی، صفحات ۴۱۱-۴۰۸

(۱۱) لنکزوسکی، صفحات ۴۲۱-۴۱۶

(۱۲) به نقل از تز دکترای منتشر نشده آدل سامرا ارائه شده به دانشگاه لندن، ۱۹۸۷، پیرامونی شدن دهقانان کرانه غربی، صفحه ۱۲۵، از کابیا، ۹۱-۱۹۷۸ نقل قول میکند.

(۱۳) تز دکترای سامرا، صفحات ۷۱-۷۰، از عبدالخالق، ۴۰-۱۹۸۵، نقل قول میکند.

(۱۴) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۷

(۱۵) جدول کمکهای آمریکا به اسرائیل، سال به سال از ۱۹۶۷ تا ۱۹۸۶، به نقل از تز دکترای سامرا، صفحه ۷۳

(۱۶) تز دکترای سامرا، صفحه ۵۹. این مناطق به «مناطق اشغالی» معروفند. چرا که اسرائیل طی جنگ ۱۹۶۷ آنها را اشغال کرد. اما این واژه تا حدودی گمراه کننده است چرا که این حقیقت که تمام اسرائیل منطقه اشغالی است را مخدوش میکند. بنابراین ما در اینجا از واژه «مناطق اشغالی ۱۹۶۷» استفاده می کنیم.

(۱۷) تز دکترای سامر، صفحه ۷۵

(۱۸) خمسین: مجله سوسیالیستهای انقلابی خاورمیانه (انتشارات ایتاکا، لندن) شماره ۱۰

(۱۹) مارک الف. هلر، يك دولت فلسطینی: الزام اسرائیل (انتشارات دانشگاه هاروارد، لندن، ۱۹۸۳) صفحه ۱۱

(۲۰) به نقل از لنکزوسکی، صفحه ۴۳۵

(۲۱) ارتباط اسرائیلی، بنیامین بیت هلامی (انتشارات تاوریس، لندن ۱۹۸۸)، به نقل از گاردین، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۸

(۲۲) فرانک بارنابی، زرادخانه هسته ای در خاورمیانه، مجله مطالعات فلسطین، پائیز ۱۹۸۷، صفحات ۱۰۰-۹۹

(۲۳) گاردین، ۱۴ ژانویه ۱۹۸۸

(۲۴) لس آنجلس تایمز، ۱۸ آگوست ۱۹۸۱، صفحه ۱۸ به نقل از کومسکی صفحه ۸۳

(۲۵) در باره معاملات تسلیحاتی آمریکا،

سرمقاله نیویورک تایمز، به نقل از هرالد تریبون، ۵ مه ۱۹۸۸، صفحه ۶

(۲۶) NAHALAL نام عبری دهکده ای است که موشه دایان در آنجا متولد شد.

MAHLOUL نام عربی آنست. به نقل از گیلان صفحه ۲۲۹

(۲۷) سخنان يك رهبر هیستادروت بنام داوید هاکوهن در حزب مابای: «(این وظیفه من بود که در دفاع از سوسیالیسم یهودی، پیوستن اعراب به اتحادیه کارگری (هیستادروت) را رد کنم)» (به نقل از تز سامرا، صفحه ۱۲۸)

(۲۸) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۳۶

(۲۹) گیلان، صفحات ۲۴۳-۲۴۱. اکنون فرمانده پالماخ و یکی از سیاستمداران سرشناس اسرائیلی در مورد يك بعد استراتژیک دیگر کیوتنص نوشت: «انتخاب محل اسکان ۰۰۰۰ نه تنها ناشی از قابلیتهای اقتصادی بود بلکه حتی بمیزان بسیار زیادتری تحت تاثیر الزامات دفاع داخلی، استراتژی کلی اسکان (که هدفش تامین حضور سیاسی یهودیها در کلیه بخشهای کشور بود) و نقشی که این بلوکها در يك مبارزه همه جانبه و قاطعانه احتمالی در آینده میتوانند ایفا کنند، قرار داشت.» (به نقل از تز دکترای سامرا، صفحه ۱۳۷)

(۳۰) به نقل از کومسکی، صفحه ۶۸

(۳۱) رجوع کنید به آموس إلون، از خیزش، بررسی کتاب در نیویورک، ۱۴ فوریه ۱۹۸۸

(۳۲) هنری کیسنجر در خاطراتش، ریچارد نیکسون رئیس جمهور سابق آمریکا را قویترین متحد اسرائیل در کاخ سفید میخواند، در حالیکه نوارهای واترگیت نیکسون ضدیت او را با نژاد سامی نشان میدهند. (هنری کیسنجر، سالهای تحولات ناگهانی، انتشارات براون، بستون، ۱۹۸۲).

(۳۳) نیوزویک، ۲۲ مه ۱۹۸۸

(۳۴) تز دکترای سامرا، صفحات ۹۴-۹۱

(۳۵) هلر، صفحه ۱۱۴

(۳۶) تز دکترای سامرا، صفحه ۲۰۵

(۳۷) تز دکترای سامرا، صفحه ۱۴۷

(۳۸) همبستگی با فلسطین، لندن، شماره ۳۱، صفحه ۳، که نتایج تحقیقات اخیر کمیسیون لنداو در مورد شین بت را ارائه میدهد.

(۳۹) الون، بررسی کتاب در نیویورک، ۱۴ فوریه ۱۹۸۸

(۴۰) گاردین ۱۷ آوریل ۱۹۸۸، صفحه ۱

(۴۱) رجوع کنید به گالیا گولان،

اسنادی از

بقیه از صفحه ۶۲

را تصرف کند، و حملاتی از خارج را با قیامهایی از درون ترکیب نماید. بنابراین در جمع بندی متذکر میشویم که چهار مرحله انقلاب چین بویژه از جنگ دهقانی تا جنگ رها بخش خلق، به همراه جنگ ضد ژاپنی در میان آیندو دوره، جوانب گسترده و پیچیده جنگ انقلابی بیست ساله ای با جمعیتی عظیم و بسیج و شراکت وسیع توده ها در آنرا بنمایش میگذارد. این جنگ نمونه هایی از تجارب گوناگون رادر بر دارد. اساس این جنگ بطور فوق العاده ای مطالعه شده و اصول، قوانین، استراتژی، تاکتیکها، موازین و... آن استادانه تعیین شدند. طی این آزمون سخت و بینظیر ویرمبنای مارکسیسم - لنینیسم بود که صدر مائو توانست تئوری نظامی پرولتاریا، جنگ خلق را تدوین نماید.

باید توجه داشته باشیم که خود صدر مائو با آگاهی کامل به وجود بمبها و موشکهای اتمی و احتمال استفاده از آنها، جنگ خلق را برای بکار گیری تحت شرایط جدید سلاحهای هسته ای، علیه قدرتها و بر قدرتها ارائه داده و از آن دفاع نمود. بطور خلاصه، جنگ خلق سلاح پرولتاریا و خلق در مقابل با جنگ هسته ای است.

یک مسئله کلیدی و تعیین کننده در درک جهانشمول بودن جنگ خلق، درک اعتبار جهانشمول و نتیجتاً کار برد آن باتوجه به انواع گوناگون انقلابات و شرایط ویژه هر انقلاب میباشد. برای درک این مسئله کلیدی باید این واقعیت را از نظر دور نداریم که مدل قیام پتروگراد دیگر تکرار نشد و همچنین به مقاومت ضد فاشیستی و جنگهای پارتیزانی در اروپا طی جنگ جهانی دوم، علاوه بر مبارزات مسلحانه در اروپای کنونی، و بالاخره به این نکته که انقلاب اکثراً نه فقط یک قیام بلکه یک جنگ انقلابی بود که چندین سال به طول انجامید، توجه داشت. نتیجتاً انقلاب در کشورهای امپریالیستی را تنها می توان بمشابه یک جنگ انقلابی تصور کرد و این جنگ امروزه تنها بمعنای جنگ خلق می تواند باشد.

و بالاخره، امروزه بیش از هر زمان دیگری بر ما کمونیستها و انقلابیون، پرولتاریا و خلق واجب است، بدین امر مسلح شویم که: «آری، ما معتقد به قدرت لایزال جنگ خلق هستیم، که خوب است نه بد

(۵۳) هار، صفحه ۱۳۸

(۵۴) رجوع کنید به کاتلین کریستیانسون، افسانه هایی در باره فلسطینی ها، سیاست خارجی، بهار ۱۹۸۷ (۵۵) اسرائیل در چهل سالگی، اسحق شامیر، مسائل خارجی، بهار ۱۹۸۸، صفحه ۶۷

(۵۶) آمریکا علناً با کنفرانس بین المللی صلحی که قدرت تصمیم گیری داشته باشد، یعنی شورویها چیزی را بنفع خود در آن به ثبت برسانند، مخالفت میکنند. نماینده ای از وزارت خارجه آمریکا، در مورد شرکت شوروی در چنین کنفرانسی با زبان دیپلماسی بیان داشت که شورویها «اگر قول معاونت و مساعدت بدهند» از شرکتشان در کنفرانسی که فاقد قدرت اتخاذ تصمیمات مفید کننده باشد، حسن استقبال خواهد شد.

(۵۷) بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی (لندن، ۱۹۸۴) صفحه ۷ (۵۸) نیویورک تایمز، ۲۱ - ۲۰ فوریه ۱۹۸۸، سرمقاله.

(۵۹) لنین، بحث در باره جمع بندی از حق تعیین سرنوشت، مجموعه آثار جلد ۲۲ (۶۰) مائو، پندارهای واهی خود را بدور افکنید، و برای مبارزه آماده باشید. (اوت ۱۹۴۹) منتخب آثار، جلد ۴، صفحه ۴۲۸

استراتژی گریباچف در خاورمیانه، مسائل خارجی، پائیز ۱۹۸۷

(۴۲) اریک رولیو، آینده ساف، مسائل خارجی، ۱۹۸۳، همچنین رجوع کنید به کوبیان، صفحه ۷۳

(۴۳) داویشا - داویش، ویراستاران، شوروی در خاورمیانه (انستیتیوی سلطنتی مسائل بین المللی، لندن ۱۹۸۲) صفحه ۱۵۲ (۴۴) پروادا، به نقل از داویشا - داویش، صفحه ۱۵۲

(۴۵) به نقل از داویشا - داویش، شوروی در خاورمیانه، صفحه ۱۹۲

(۴۶) علیرغم اینکه پرداختن به استراتژی سیاسی و نظامی نیروهای هوادار شوروی در ساف در چارچوب این مقال نمی گنجد، اما مطمئناً میتوان گفت که حمایت عمومی نیروهای رهبری کننده ساف از سوسیال امپریالیسم شوروی نتایجی منفی بر گسترش روند انقلابی راستین پرولتری در سراسر منطقه و بویژه در میان توده های عرب، که در گسست از رویزیونیسم علیه کلیه امپریالیستها و ملاتجیعین برمی خیزد، برجای نهاده است.

(۴۷) یکی از نتایج این مسئله، تعداد بیشمار دانشجویان آفریقایی و عربی است که برای تحصیل به شوروی آورده شدند. در هرسال بیش از یک هزار فلسطینی در شوروی تحصیل میکنند.

(۴۸) به نقل از آرنولد کرامر، دوستی فراموش شده: اسرائیل و بلوک شوروی (ایلی نویز، ۱۹۷۴) صفحه ۳۹

(۴۹) این حالت نمونه نمایندگان منافع بورژوازی عرب است که سعی می کنند صهیونیسم را از امپریالیسم جدا سازند و امپریالیستها را متقاعد کنند که بنفعشان است که صهیونیستها را ول کنند و بدنبال آنها بیفتند.

(۵۰) گاردین، مارس ۱۹۸۸

(۵۱) در این رابطه شایان توجه است که بدانیم که یکی از شکوه های مکرر جراید امپریالیستی در مورد حزب کمونیست پرو (راه درخشان) این است که آنها بدان اندازه مخفیکاری را رعایت می کنند که نتیجتاً امپریالیستها هیچگونه اطلاعاتی در مورد مسائل داخلی آنها ندارند.

(۵۲) برای کسب اطلاعات بیشتر در مورد این پدیده رجوع کنید به، رولیو، مسائل بین المللی - و برای درک این مسئله که این تحولات چگونه در PFLP اتفاق افتاد رجوع کنید به، تعیین جهت سیاستها، اسعد ابوخلیل، مجله خاورمیانه، تابستان ۱۹۸۷.

است، و مارکسیستی است)، یعنی اینکه ما معتقد به شکست ناپذیری جنگ خلق هستیم.

۵- انقلاب کبیر فرهنگی

پرولتاریایی: اهمیت تاریخی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در این است که این انقلاب عالیترین (تکامل) در زنجیره تکاملات مارکسیسم-لنینیسم توسط صدر مائو می باشد و راه حل معضل بزرگ رویاروی ندادن انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا می باشد. این (انقلاب) «یک مرحله گسترده تر و عمیقتر در تکامل انقلاب سوسیالیستی در کشور ماست» شرایط چگونه بود؟ همانگونه که رهنمود حزب کمونیست چین در مورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تصریح می دارد: «اگر چه بورژوازی سرنگون شده است، اما هنوز هم تلاش دارد از ایده ها، فرهنگ، سنن و آداب کهن طبقات استثمارگر استفاده کرده و توده ها را فاسد و افکار آنان را تسخیر کند و اقدام به بازگشت نماید. پرولتاریا باید درست خلاف اینرا انجام دهد: باید بیرحمانه حملات را پاسخ گفته، با هر مصاف طلبی بورژوازی در عرصه ایدئولوژیک روبرو شده، و ایده ها، فرهنگ، سنن و آداب پرولتاریا را در متحول ساختن جهان بینی کل جامعه بکار گیرد. اکنون، هدف مابارت است از مبارزه با صاحبان قدرتی که رهرو سرمایه دارند و سرنگونی آنها؛ انتقاد از «آئوریت» های «آکادمیک» و ارتجاعی بورژوا و ایدئولوژی بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر و طرد آنها و ایجاد تحول در آموزش، ادبیات و هنر و کلیه اجزاء روبنا که با زیربنای اقتصادی سوسیالیستی منطبق نیستند، پدیدن طریق میتوانیم تحکیم و رشد نظام سوسیالیستی را تسهیل بخشیم».

تحت چنین شرایطی بود که تکان دهنده ترین وقایع سیاسی و بزرگترین بسیج توده ای که جهان تاکنون به خود دیده است، واقع گردید، صدر مائو اهداف آنرا چنین تعریف نمود: «انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی جاری برای تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا، جلوگیری از احیای سرمایه داری، و ساختمان سوسیالیسم مطلقا ضروری و بموقع است».

ما بر دو نکته دیگر نیز تاکید می گذاریم: ۱- انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نقطه عطفی در تکامل دیکتاتوری پرولتاریا در جهت تحکیم قدرت

سیاسی پرولتاریا بود که در کمیته های انقلابی مشخص میشد، ۲- احیای سرمایه داری در چین متعاقب کودتای ضد انقلابی ۱۹۷۶، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را نفی نمیکند، بلکه بخشی از مبارزه میان احیاءگری (سرمایه داری) و ضداحیاءگری بود، و در حقیقت به اهمیت تاریخی حیات این انقلاب در مارش بی وقفه بشریت بسوی کمونیسم اشاره دارد.

۶- انقلاب جهانی: صدر مائو بر اهمیت انقلاب جهانی بمنابۀ یک کلیت واحد، تاکید می ورزد. نقطه عزیمت اساسی او عبارت از آن است که انقلاب روند عمده است در حالیکه امپریالیسم بطور روز افزون متلاشی میشود، نقش توده ها سال سال افزایش می یابد و آنها نیروی غیرقابل مقاومت متحول گرانه شان را نشان داده و خواهند داد، او این حقیقت بزرگ را تکرار می کرد که یا همگی به کمونیسم خواهیم رسید و یا هیچکس. لحظه تاریخی بزرگ «۵۰ تا ۱۰۰ سال آینده» در این دورنمای مشخص از عصر امپریالیسم جای می گیرد، و دوره ای آغاز میشود که با مبارزه علیه امپریالیسم یانکی و سوسیال امپریالیسم شوروی رقم می خورد. این پیرهای کاغذی که بر سرهمز مونی برجها می جنگند و جهان را با یک جنگ هسته ای تهدید می کنند، ما ابتدا باید چنین جنگی را محکوم کرده و سپس با جنگ خلق و انقلاب آماده مقابله با آن شویم، مضافا، بر مبنای اهمیت تاریخی ملل تحت ستم و دورنمای آتی آنها، و همچنین مناسبات اقتصادی و سیاسی منتج از تاداشی امپریالیسم بود که صدر مائو تئوری «سه جهان در حال شکل گیری اند» را مطرح نمود. اینها به ضرورت تکوین استراتژی و تاکتیکهای انقلاب جهانی اشاره دارند. متأسفانه در مورد نوشته ها و بیانات صدر مائو در رابطه با این مسائل مهم خیلی کم اطلاع داریم و یا تقریبا اطلاعی نداریم؛ اما همان چیز قلبی که اطلاع داریم از دورنمای عظیمی که وی میدید، نشان دارند. اینها اصول راهنمای عمده ای هستند که باید برای درک از انقلاب جهانی پرولتاریایی و خدمت بدان، دنبال کنیم.

۷- روبنا، ایدئولوژی، فرهنگ، آموزش. اینها و مسائل مربوط به آنها دقیقاً و عمیقاً مورد مطالعه و تحلیل صدر مائو قرار گرفتند، بنابراین، این یک مسئله اساسی دیگر است که محتاج بذل توجه میباشد. در خاتمه متذکر میشویم که محتوای

این مسائل اساسی بوضوح نشان میدهند که آنان که مایلند ببینند و بفهمند (که ما با مرحله سوم، جدید و عالیتر مارکسیسم یعنی مائوئیسم روبرویم و امروزه مارکسیست بودن بمعنای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست و عمدتاً مائوئیست بودن است).

شکافتن محتوای مسئله، دو سؤال پیش روی ما مطرح میسازد:

جوهر مائوئیسم چیست؟ قدرت سیاسی نکته اساسی در مائوئیسم است. قدرت سیاسی برای پرولتاریا، قدرت سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا، و قدرتی که متکی بر نیروی مسلح تحت رهبری حزب کمونیست است، واضحتر آنکه یعنی: ۱) قدرت سیاسی تحت رهبری پرولتاریا در انقلاب دمکراتیک ۲) قدرت سیاسی برای دیکتاتوری پرولتاریا در انقلابات سوسیالیستی و فرهنگی ۳) قدرت سیاسی متکی بر نیروی مسلحی که تحت رهبری حزب کمونیست است، ۴) قدرت سیاسی (یکه) از طریق جنگ خلق بدست آمده و از آن دفاع میشود.

مائوئیسم چیست؟ مائوئیسم عبارت است از ارتقاء مارکسیسم - لنینیسم به سومین مرحله نوین در مبارزه پرولتاریا برای رهبری انقلاب دمکراتیک، ایجاد و تکامل سوسیالیسم، و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا از طریق انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، در زمانیکه امپریالیسم بطور روز افزون در حال از هم پاشی بوده و انقلاب به روند عمده تاریخ بدل شده، در بحبوحه بزرگترین و پیچیده ترین مبارزاتی که تاکنون دیده شده، به همراه مبارزه بی وقفه علیه رویزیونیسم مدرن.

در مورد مبارزات حول مائوئیسم بطور خلاصه باید گفت مبارزه ایکه به استقرار اندیشه مائو تسه دون منتج گردید از ۱۹۳۵ طی جلسه کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در «تسونی» آغاز شد. صدر مائو طی این جلسه به رهبری حزب کمونیست چین انتخاب گردید؛ هفتمین کنگره حزب در ۱۹۴۵ تأیید نمود که ح.ک.ج. تحت هدایت مارکسیسم - لنینیسم و ایده های مائو تسه دون قرار دارد، خط مشی راست روانه که در هشتین کنگره غالب شده بود این فرمولبندی کنکرت را کنار نهاد، نهمین کنگره در ۱۹۶۹ از ح.ک.ج. پ. جمع بندی نمود و اعلام داشت که ح.ک.ج. تحت هدایت

مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه
دون قرار دارد؛ تا این زمان پیشرفت
موجود بود.

مائوئیسم در دهه پنجاه در سطح بین-
المللی نفوذ یافت، اما تنها با انقلاب کبیر
فرهنگی پرولتاریایی بود که در سطح
وسیع شناخته شده و پرستیژ فراوان کسب
نمود. صدر مائو بمثابه رهبر انقلاب
جهانی و بنیانگذار مرحله نوینی در
مارکسیسم - لنینیسم برسمیت شناخته
شد؛ براین اساس، بسیاری از احزاب
کمونیست جهان مارکسیسم - لنینیسم -
اندیشه مائو تسه دون را قبول کردند.
مائوئیسم در سطح جهانی به مقابله سخت و
علنی با رویزیونیسم مدرن برخاسته و آنرا
بطور کامل و همه جانبه افشا نمود. همین
مبارزه در میان صفوف ک.ح.چ نیز رخ داد
و درفش کبیر و سرخ صدر را رفیعتر به
اهتزاز در آورد: سومین و عالی ترین
مرحله نوین در ایدئولوژی پرولتاریایی بین
المللی. امروزه مائوئیسم با حملات سه
جانبه رویزیونیستهای شوروی، چین و
آلبانی روبروست. بعلاوه در میان صفوف
کسانی که خدمات بزرگ صدر، منجمه
تکامل مارکسیسم توسط وی را قبول
دارند، برخی یافت میشوند که معتقدند
هنوز در مرحله مارکسیسم - لنینیسم بسر
می بریم و بعضی دیگر تنها اندیشه مائو
تسه دون را قبول دارند و مائوئیسم را بهیچ
صورتی قبول نمی کنند.

مسلمان، رویزیونیستهای پرویی که
اوامر اربابشان - گورباچف، دن، آلیا، و
یا کاسترو - را اجرا می کنند، به
مائوئیسم حمله کرده اند؛ در میان این
رویزیونیستها باید رویزیونیسم سرسخت
دل پرادو و باند باصطلاح «حزب
کمونیست پرو» وی؛ مارهای بی استخوان
باصطلاح «حزب کمونیست پرو، سرزمین
سرخ پدری» او را افشا و محکوم کرد. (این
گروه دوم در ۱۹۷۶ که دن سیائوپین
سرنگون شد او را محکوم کرده و خود را
«مائوئیستهای کبیر» نامیدند، اما اکنون
به نوکران او تبدیل شده اند). بعلاوه باید
آنتی مائوئیسم باصطلاح «چپ متحد»،
که ملغمه ای است از رویزیونیستها و حتی
آنتی مارکسیستهای رنگارنگ تا
مارکسیستهای دروغین و ایورتونیستهای
جورواجور، را افشا و محکوم کرد. افشای
رویزیونیستها با بکارگیری مائوئیسم و
پیشبردن مبارزه خستگی ناپذیر علیه آنها
در حین تکامل جنگ خلق و پیروزی انقلاب
دمکراتیک جاری، یک تعهد و وظیفه ناگزیر

استراتژیک است.

جناح تحت رهبری صدر گونزالو در
حزب کمونیست پرو که حزب را بازسازی
نمود، مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم را
از سال ۱۹۶۶ برگرفت؛ در سال ۱۹۷۹،
شعار «مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه
مائوتسه دون را برگزید، از آن دفاع
کنید و بکارش بپردازید» را مطرح کرد، در
سال ۱۹۸۱ شعار «بسوی مائوئیسم!» را
طرح نمود، و در سال ۱۹۸۲، مائوئیسم را
بمثابه جزء لاینفک و عالیترین مرحله
تکاملی در ایدئولوژی پرولتاریایی بین
المللی (مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم)
اعلام داشت. به کمک جنگ خلق، ما به درک
عمیقتری از مفهوم مائوئیسم دست یافتیم،
و فراخوان قاطعانه «مارکسیسم - لنینیسم
- مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم را برگزید،
از آن دفاع کنید، و بکارش بپردازید» را
مطرح نمودیم، و در جهت تبدیل آن به
فرمانده و راهنمای انقلاب جهانی، تنها
درفش واقعا سرخ و نابود ناشدنی، و
ضامن پیروزی پرولتاریا، ملل و
خلفهای تحت ستم جهان در نبرد و مارش
بی امانشان برای رسیدن به کمونیسم،
بطور خستگی ناپذیر می جنگیم.

II. در باره اندیشه گونزالو

هر انقلابی در روند تکاملش، جهت
مبارزه پرولتاریا بمثابه طبقه رهبری کننده
و بیش از هر چیز بخاطر وجود حزب
کمونیستی که از منافع طبقاتی پرولتاریا
بدون تزلزل دفاع می کند، گروهی از
رهبران و عمدتا رهبری را تولید می کند
که آن را نمایندگی و رهبری می کند و
دارای آتوریته شناخته شده و نافذ است.
جهت ضرورت تاریخی و بدلائل تاریخی،
در شرایط ما بطور مشخص صدر گونزالو
رهبر حزب و انقلاب ماست.

اما مضاف براین (و این مبنای همه
رهبری هاست)، همه انقلابات اندیشه
راهنمای خود، یعنی محصول کاربرد
حقیقت جهانشمول ایدئولوژی پرولتاریایی
بین المللی در شرایط مشخص هر انقلاب را
بوجود می آورند؛ یک اندیشه راهنما که
برای نیل به پیروزی و کسب قدرت و
مضافا ادامه انقلاب و پیشروی مداوم بسوی
تنها هدف واقعا کبیر یعنی کمونیسم
ناگزیر است. این اندیشه راهنما پس از
جهشی کیفی که برای پروسه انقلابی دارای
اهمیت حیاتی باشد با نام کسی مترادف
میشود که آنرا در تئوری و پراتیک حدادی
نموده است. این پدیده در شرایط مشخص

ما، ابتدا شکل خاص اندیشه راهنما، سپس
اندیشه راهنمای صدر گونزالو، و بالاخره
اندیشه گونزالو را بخود گرفت؛ چرا که
این صدر (گونزالو) است که مارکسیسم -
لنینیسم - مائوئیسم را مبتکرانه در شرایط
مشخص واقعیت پرو بکار برده و تکاملش
داد؛ و بدین ترتیب، اسلحه ای در اختیار
حزب و انقلاب قرار داد که ضامن پیروزی
است.

اندیشه گونزالو طی سالها مبارزه
سخت، فشرده و بی امان برای دستیابی به
مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم و دفاع
از آن و بکارگیری، برای بازیابی راه
ماریاتنگی و تکاملش، برای بازسازی
حزب، و مهتر از همه - در جهت خدمت به
انقلاب جهانی - برای آغاز، تداوم و تکامل
جنگ خلق در پرو که مارکسیسم - لنینیسم
- مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم تنها فرمانده
و راهنمای آن در تئوری و پراتیک است،
شکل گرفت.

برای حزب ما مطالعه اندیشه گونزالو
برای دست یافتن به درکی صحیح تر و
مناسب تر از خط سیاسی بطور عموم و خط
نظامی بطور اخص ضرورتی اساسی است؛
این کار باید با هدف عمیق تر کردن نکات
ویژه انقلاب پرو انجام شود؛ صدر گونزالو
با استادی تمام ویژگیهای خاص و موجود
در انقلاب پرو را بیرون کشیده است؛ بدین
طریق ما قادر خواهیم بود به «طرح بزرگ
توسعه مناطق پایگاهی»، پیشرفت جنگ
خلق و کسب سراسری قدرت سیاسی
در آینده خدمت کنیم.

برای درک پایه های ایدئولوژیک اندیشه
گونزالو باید آنرا در زمینه تاریخی
پیدایش مطالعه کرد. ما باید محتوایش
را که به کاملترین وجهی در خط عمومی
سیاسی و خط مشی نظامی که در قلب آن
قرار دارد، مشخص کنیم. ما باید برنکته
اساسی اش، یعنی مسئله قدرت سیاسی،
مسئله کسب قدرت سیاسی در پرو در
پیوند لاینفک با کسب قدرت توسط
پرولتاریا در سراسر جهان، تاکید ورزیم.
ما باید به تحکیم آن در مبارزه میان دو خط
مشی، توجه خاص معطوف داریم.

بطور خلاصه، این مسائل اساسی را
میتوان با استفاده از خطوط کلی زیر
بررسی نمود.

زمینه تاریخی

عرصه بین المللی، حوادث مهم در این
عرصه عبارت بودند از: ۱) تکامل اوضاع طی
جنگ جهانی دوم و متعاقب آن - ۲) جنبش

رهایی بخش ملی قدرتمند، و انجام و پیروزی انقلاب چین در دل آن - ۳) انقلاب کوبا و عواقب آن در آمریکای لاتین - ۴) مبارزه عظیم میان مارکسیسم و رویزیونیسم - ۵) انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، اما نکته کلیدی در این است که بینیم چگونه اندیشه گونزالو در این مبارزه عظیم طبقاتی در مقیاس جهانی معتقد است که مرحله سوم در ایدئولوژی پرولتاری تکامل یافته: ابتدا بمثابه مارکسیسم - لنینسم، اندیشه مائو تسه دون سپس مارکسیسم - لنینسم - اندیشه مائو تسه دون، و بعدا بمثابه مائوئیسم که بمعنای قائل بودن اعتبار جهانشمول برای آن است، و نتیجتا به مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم، عمدتا مائوئیسم که بیان امروزی مارکسیسم میباشد، رسیده است.

عرصه ملی: ۱) جامعه پرو و مبارزه سیاسی دوره متعاقب جنگ، با اصطلاح جبهه دمکراتیک ملی، عملکرد آپرا، دولت اودریا و مبارزه علیه حاکمیت هشت ساله اش، مبارزه میان آپریستها و کمونیستها، و بویژه، رشد سرمایه داری بورکراتیک در دهه ۱۹۶۰ و نیمه نخست دهه هفتاد و مبارزه شدید طبقاتی طی آندوره «ولاسکیسم» (با اصطلاح انقلابی، همکاری و رقابت میان بورژوازی کمپرادور و بورژوازی بوروکرات (جنابعالی بورژوازی بزرگ) تحت حمایت اپورتونیسم و بویژه رویزیونیسم - ۲) مبارزه طبقاتی در جنبش دهقانی - ۳) تکامل جنبش کارگری - ۴) جنبش روشنفکری - ۵) مبارزه مسلحانه در کشور، بویژه

EL Nómir در ۱۹۶۵ و سابق بر آن توسط بلانکو، واله خوس، و هرادو - ۶) مسئله حزب: چگونگی انحطاط حزبی که به روشنی بر مارکسیسم لنینسم بنا شده بود به یک حزب رویزیونیست، ضرورت رجوع به راه ماریاتگی و تکامل آن در حین تکوین و باسازی حزب (حزب کمونیست پرو که در سال ۱۹۲۵ توسط خود ماریاتگی پایه گذاری شد؛ چگونگی ساختن یک حزب مارکسیست - لنینست - مائوئیست از طریق بازسازی). نکته پایه ای در اینجا اینست که چگونه اندیشه گونزالو جامعه پرو را که در محور آن مسئله مهم سرمایه داری بوروکراتیک قرار دارد را تشریح کند، و چگونه ضرورت بازسازی حزب، و کسب قدرت سیاسی و دفاع از آن بوسیله جنگ خلق را میبندد.

مبانی ایدئولوژیک

اندیشه گونزالو بدون مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم قابل درک نیست، چرا که بکارگیری خلاق سومی در شرایط ماست. نکته کلیدی این مسئله عبارتست از درک پروسه تاریخی تکامل ایدئولوژی پرولتاری، تکامل سه مرحله در مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم که مائوئیسم در آن عمدگی دارد؛ و بکارگیری مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم بمثابه یک حقیقت جهانشمول در شرایط مشخص انقلاب پرو ضرورترین نکته است. بدین جهت است که اندیشه گونزالو بویژه برای حزب کمونیست پرو و انقلاب تحت رهبریش، عمده است.

محتوا

الف - تئوری: چگونگی درک سه جزء تئوری مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم عمدتا مائوئیسم و بکارگیری آن؛ اهمیتی که به فلسفه مارکسیستی میدهد، ضرورت مسلح شدن بآن و بویژه بکارگیری قانون تضاد در مطالعه کلیه مسائل، تعیین همیشگی وجه غالب و جهت حرکت پدیده؛ (در جزء اقتصاد سیاسی) توجه به مناسبات استثماری و بویژه توجه به سرمایه داری بوروکراتیک و همه اینها بدر نظر داشت چشم انداز رشد انقلاب و تاثیرات جنگ خلق بر زیر بنا، و همچنین بر بذل توجه به مناسبات اقتصادی امپریالیسم، ارزیابی از نتایج سیاسی آن؛ (در جزء سوسیالیسم علمی) چگونه بر جنگ خلق و شکل مشخصی که جنگ خلق در پرو می یابد تمرکز میدهد، چگونه مسئله قدرت بویژه شکل گیری و تکاملش بمثابه یک دولت نوین، همواره ملکه ذهن است.

ب - درباره محتوا، مفصل ترین و تکامل یافته ترین جزء اندیشه گونزالو رامیتوان در خط عمومی سیاسی حزب یافت؛ بدین نحو، این اندیشه پایه بلا فصل خط مشی و پنج جزء آن است و مهمتر از همه درک از برنامه و حفظ قاطعانه جیتی که برنامه تعیین کرده، میباشد.

ج - باید تاکید کنیم که اندیشه گونزالو الزامات تصریح شده توسط صدر مائو را برآورده کرده است: استحکام تئوریک، درک تاریخ، و بکار بست صحیح سیاستها در پراتیک.

اساس آن کدامین است:

مسئله مهم در اندیشه گونزالو عبارت

است از مسئله کسب قدرت سیاسی، بطور مشخص یعنی کسب قدرت سیاسی در پرو و بطور کامل و همه جانبه و در سراسر کشور، بمثابه اعمال پیگیرانه حقیقت جهانشمول مارکسیسم - لنینسم - مائوئیسم در انقلابمان. اما از آنجا که اندیشه ای کمونیستی است کسب قدرت در پرو را بمنزله بخشی از کسب قدرت برای پرولتاریا در سراسر جهان درک می کند؛ امروزه این قدرت در پرو شکل کنکرت کمیته های خلقی، مناطق پایگاهی و جمهوری دمکراتیک نوین در حال شکل گیری را گرفته است؛ هدف اینها عبارتست از برقراری جمهوری خلق پرو، و به برقراری دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما خدمت می کند، چرا که بدون آن نمی توانیم بسوی کمونیسم پیشروی کنیم. تمام اینها به قصد خدمت قاطعانه و محکم به برقراری جمهوری های خلق و عمدتا دیکتاتوری پرولتاریا در سراسر جهان، تحت رهبری احزاب کمونیست، با ارتش های انقلابی طراز نوین، از طریق جنگ خلق و انقلابات فرهنگی تا زمانی که کمونیسم بر روی کره زمین پرتو افکند، می باشد.

طی مبارزه دوخط مشی شکل گرفته است

اندیشه گونزالو طی مبارزه سر سخته، قاطعانه و آگاهانه، در دفاع از خط مشی پرولتاری و شکست دادن خطوط مخالف، شکل گرفته است. در میان مهمترین این مبارزات میتوان از اینها نام برد: مبارزه علیه رویزیونیسم بویژه بنماینده گی دل پرادو و دارودسته اش، مبارزه علیه تسلیم طلبی راست پاردس و باندش، مبارزه علیه انحلال طلبی چپ سرچو و با اصطلاح «بلسویکهایش»، مبارزه علیه اپورتونیسم راست که مخالف برپایی مبارزه مسلحانه بود؛ اندیشه گونزالو بدون مبارزه نمیتوانست بوجود آید. و برخورد برجسته اش به مبارزه دو خط مشی در حزب، مسئله ای اساسی است که باید آنرا مطالعه کرده و از آن بیاموزیم.

همانگونه که آموختن از صدر گونزالو جهت خدمت از دل و جان به توده ها حیاتی است، مطالعه و بویژه بکارگیری اندیشه گونزالو در خدمت بهتر به حزب، به توسعه جنگ خلق و انقلاب پرولتاری جهانی تعیین کننده میباشد.